



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسلہ صحیح و خالص سنی

پیشوا

علم و سلطہ غیبی اولیاء

مؤلف: مولانا سید محمد رفیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علم و سلطه غیبی اولیاء

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	علم و سلطه غیبی اولیاء
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	دیباچه
۲۴	پیشگفتار
۲۶	فصل اول: علم غیب اولیا
۲۶	اشاره
۲۸	تعریف «غیب»
۲۸	اشاره
۲۹	غیب مطلق، مخصوص خداوند متعال
۳۰	اول: علم غیب اولیا در دنیا
۳۳	علم غیب پیامبر (ص) از دیدگاه احادیث
۳۳	اشاره
۴۴	شبهه: ضعف سند حدیث
۴۴	پاسخ
۴۵	دیدگاه اندیشمندان اهل سنت
۵۴	نتیجه‌گیری
۵۴	اختلاف در مقدار علم غیب پیامبر (ص)
۵۶	تعارض بدوی بین آیات و روایات
۵۷	جمع بین آیات و روایات
۶۲	حقیقت نوریه پیامبر (ص)
۶۲	اشاره
۶۴	نوریت پیامبر اسلام (ص) از منظر قرآن

- ۶۴ اشاره
- ۶۴ ۱. نور، پیامبر (ص)، و کتاب، قرآن
- ۶۵ ۲. نور و کتاب، همان قرآن
- ۶۵ اشاره
- ۶۶ نقد این نظریه
- ۶۶ ۳. نور و کتاب، همان پیامبر (ص)
- ۶۷ نوری بودن پیامبر (ص) از دیدگاه علما
- ۷۲ جمع بین روایات اولین مخلوق
- ۷۴ عدم توجه به سند روایت مقبول
- ۷۵ اتحاد نوریه پیامبر (ص) با امام علی (ع)
- ۷۸ شبهات وهابیت
- ۷۸ اشاره
- ۷۸ شبهه اول: غلو بودن عقیده به علم غیب اولیا
- ۷۸ اشاره
- ۷۹ پاسخ
- ۷۹ شبهه دوم: علم غیب صفت خاص به خدا
- ۷۹ اشاره
- ۸۱ پاسخ
- ۸۱ شبهه سوم: شرک بودن عقیده به علم غیب اولیا
- ۸۱ اشاره
- ۸۲ پاسخ
- ۸۴ بررسی غیب‌های اختصاصی
- ۸۴ اشاره
- ۸۵ علم به قیامت

- ۸۷ علم به نزول باران
- ۸۹ آگاهی از فرزند در رحم
- ۹۱ آگاهی از آینده
- ۹۴ علم به مکان مرگ
- ۹۷ علم به حقیقت روح
- ۱۰۲ علم غیب اولیا در عالم برزخ
- ۱۰۲ فتاوی و هابیان درباره علم غیب اولیا در برزخ
- ۱۰۵ علم غیب اولیا از نظر حکم عقلی
- ۱۰۵ علم غیب اولیا در قرآن
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ آیه اول
- ۱۰۶ آیه دوم
- ۱۰۸ آیه سوم
- ۱۰۹ آیه چهارم
- ۱۱۰ آیه پنجم
- ۱۱۱ علم غیب اولیا در روایات
- ۱۱۵ علم غیب اولیا در عالم برزخ از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۲۰ پاسخ به شبهات
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ شبهه اول: اختصاص علم غیب به زمان حیات
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ پاسخ
- ۱۲۱ شبهه دوم: عدم خطاب به پیامبر (ص) در تشهد
- ۱۲۱ اشاره

- ۱۲۱ پاسخ
- ۱۲۲ شبهه سوم: علم غیب نداشتن میت
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ پاسخ
- ۱۲۴ شبهه چهارم: نفی علم غیب برزخی از عزیر نبی
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۵ پاسخ
- ۱۲۵ شبهه پنجم: نفی علم غیب از سوی پیامبران
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ پاسخ
- ۱۲۶ شبهه ششم: نفی علم غیب در مورد اصحاب کهف
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ پاسخ
- ۱۲۷ شبهه هفتم: مورد دیگر از نفی علم غیب درباره اصحاب کهف
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ پاسخ
- ۱۲۸ شبهه هشتم: اعتراف پیامبر (ص) به نفی علم غیب
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ پاسخ
- ۱۳۰ شبهه نهم: عدم احاطه وجودی پیامبر (ص) در برزخ
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ پاسخ
- ۱۳۲ فصل دوم: سلطه غیبی اولیا
- ۱۳۲ اشاره

۱۳۴	فتاوی و هابیان
۱۳۸	توجه به باطن
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	اثر بندگی خدا
۱۳۹	قرب الهی
۱۴۲	آثار قرب الهی
۱۴۲	اشاره
۱۴۲	۱. تسلط بر نفس
۱۴۲	۲. بینش خاص
۱۴۳	۳. نفی خواطر
۱۴۴	۴. تصرف در جهان طبیعت
۱۴۴	امور خارق العاده از انبیا
۱۴۷	قرآن و تصرفات غیبی اولیای الهی
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	۱. تصرف غیبی حضرت یوسف (ع)
۱۴۸	۲. تصرف غیبی حضرت موسی (ع)
۱۴۸	۳. تصرف غیبی آصف بن برخیا
۱۴۹	۴. تصرف غیبی حضرت مسیح (ع)
۱۴۹	۵. تصرف غیبی پیامبر اسلام (ص)
۱۴۹	اشاره
۱۵۳	تصرفات تکوینی پیامبر اسلام (ص)
۱۵۷	تصرفات ظاهری پیامبر اسلام (ص)
۱۵۸	تأثیر دعای پیامبر (ص)
۱۵۸	اشاره

- ۱۵۸ الف) دیدگاه قرآن
- ۱۵۹ ب) دیدگاه روایات
- ۱۶۱ تصرفات غیبی پیامبر (ص) در قیامت
- ۱۶۲ تصرفات غیبی پیامبر اسلام (ص) در کلام فخر رازی
- ۱۶۴ ۶. تصرفات غیبی اهل بیت:
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۴ مقدمه اول: تصرف غیبی برای عالمان به کتاب الهی
- ۱۶۴ مقدمه دوم: کسانی که علم به کل کتاب الهی دارند
- ۱۶۵ مقدمه سوم: مطهرون، مسکن کنندگان باطن قرآن
- ۱۶۷ مقدمه چهارم: اهل بیت پیامبر، طهارت‌یافتگان
- ۱۶۸ مقدمه پنجم: رجوع به روایات در جهت تعیین مصداق اهل بیت
- ۱۶۸ مقدمه ششم: پیامبر (ص) و تعیین مصداق اهل بیت
- ۱۷۲ کرامات و تصرفات غیبی اولیا
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۵ برکات و تأثیر دعای اولیا
- ۱۷۶ وقوع کرامت از اولیا
- ۱۷۸ تصرف اولیا به مشیت الهی
- ۱۸۲ سلطه غیبی اولیا در برزخ
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ نحوه تأثیرگذاری اولیا در برزخ
- ۱۸۶ صدور امور خارق العاده از اولیا در برزخ
- ۱۸۷ نحوه حیات ارواح اولیا در برزخ
- ۱۸۹ ارتباط صحابه با روح پیامبر (ص) در عالم رؤیا
- ۱۹۱ ارتباط با روح پیامبر (ص) در عالم دنیا از دیدگاه اهل سنت

- ۱۹۵ امکان رؤیت روح یک شخص در چند مکان
- ۱۹۷ امکان خلقت صور مثالیه از سوی اولیا
- ۲۰۱ احاطه روح پیامبر (ص)
- ۲۰۲ سعه وجودی روح در عالم برزخ
- ۲۰۸ کتابنامه
- ۲۱۱ درباره مرکز

علم و سلطه غیبی اولیاء

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدید آور: علم و سلطه غیبی اولیاء / علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص.

فروست: سلسله مباحث و هاییت شناسی.

شابک: ۱۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۱۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

موضوع: وهاییه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع: غیب گویی -- نظر وهاییه

موضوع: غیب گویی (اسلام)

رده بندی کنگره: ۲۰۷/۶/۸BP/۸۴۵۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۵۱۹۷۵

ص: ۱

دیباچه

ص: ۱۱

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از

ص: ۱۲

منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است. ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

پیشگفتار

یکی از مسائل اختلافی بین وهابیان و دیگر مذاهب اسلامی، علم غیب اولیا و سلطه غیبی و تکوینی آنان در دنیا و عالم برزخ است که وهابیان آنرا انکار کرده‌اند، از این رو تعامل بین دنیا و برزخ را قبول ندارند و معتقدند اموات حتی اولیا، از آنچه در این دنیا اتفاق می‌افتد، بی‌خبرند و از کسانی که به آنان توجه کرده و چیزی می‌خواهند اطلاع ندارند. به این جهت می‌گویند استغاثه و توسل به آنان معنا ندارد. ما این موضوع را تحت عنوان علم غیب و سلطه غیبی اولیا در دو فصل پی می‌گیریم.

ص: ۱۵

فصل اول: علم غیب اولیا

اشاره

ص: ۱۷

تعریف «غیب»**اشاره**

غیب در مقابل شهود بر چیزی اطلاق می‌شود که با حواس ظاهری قابل درک نیست. قیامت، برزخ، فرشتگان، جنّ و... اموری هستند که با حواس ظاهری انسان قابل درک نیستند و از مصادیق عالم غیب شمرده شده‌اند.

قاضی بیضاوی در تعریف کلمه «غیب» می‌گوید:

المراد به الذی لا یدرکه الحسّ و لا تقتضیه بداهة العقل، و هو قسمان: قسم لا دلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ و قسم نصب علیه دلیل، كالصانع و صفاته والیوم الآخر و احواله، و هو المراد به فی هذه الآية. (۱)

و مراد چیزی است که حس، آن را درک نمی‌کند و عقل بدیهی نیز آن را اقتضا نمی‌نماید. و آن بر دو قسم است: قسمی دلیل بر آن

۱- تفسیر بیضاوی، ذیل آیه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ.

ص: ۱۸

نمی‌باشد و آن مقصود به قول خداوند متعال است: (و تنها نزد اوست کلیدهای غیب و جز او به آن آگاهی ندارد). و قسمی است که بر آن دلیل اقامه شده، مثل علم به صانع و صفات او و روز قیامت و احوال آن، و همین است مقصود به آیه.

غیب مطلق، مخصوص خداوند متعال

غیب مطلق غیبی است که به هیچ نحو و در هیچ زمان و مکان قابل ادراک نیست؛ مثل ذات الهی که غیب الغیوب است، به خلاف غیب نسبی که با شرایطی خاص بدون حواس ظاهری برای افرادی ویژه قابل ادراک است.

خداوند متعال می‌فرماید:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (حشر: ۲۲)

او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است.

خداوند متعال می‌فرماید: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ؛ «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی‌داند».

(انعام: ۵۹)

از این آیه استفاده می‌شود که کلیدهای غیب واصل آن نزد خداست و هرکس که علم غیب داشته باشد به اذن و عنایت خداوند متعال است. به عقیده مسلمانان علم غیب اولیا و انبیا به اذن و عنایت خداوند است از این رو لازم است در علم غیب عنایتی اولیا بحث شود.

ص: ۱۹

درباره این گونه علم از دو منظر لازم است بررسی شود. اول: علم غیب اولیا در دنیا، دوم: علم غیب اولیا در برزخ.

اول: علم غیب اولیا در دنیا

آنچه در آیات و روایات از علم غیب نفی شده علم غیب استقلالی از غیر خدا است.

خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف: ۱۸۸)

بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند.

و نیز می‌فرماید:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (نمل: ۶۵)

بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند.

اما در آیات دیگر علم غیب نسبی و عنائی را برای انبیا ممکن می‌داند.

ص: ۲۰

خداوند متعال می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ... (جن: ۲۶-۲۷)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده...

و نیز می‌فرماید: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...؛ «این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم...». (آل عمران: ۴۴)

و از زبان حضرت عیسی (ع) می‌فرماید:

وَ أَتَيْنَاكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ (آل عمران: ۴۹)

و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم.

و می‌فرماید:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (بقره: ۳۱ و ۳۲)

سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسمی اینها را به من خبر دهید! فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.

ص: ۲۱

علم غیب پیامبر (ص) از دیدگاه قرآن

در آیات بسیاری سخن از علم غیب پیامبر (ص) به میان آمده است؛

خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ (آل عمران: ۱۷۹)

و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنت الهی است)؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند.

و نیز می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا؛ «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد». (جن: ۲۶)

و می‌فرماید: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ؛ «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم». (هود: ۴۹)

همچنین می‌فرماید: وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ؛ «و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد». (تکویر: ۲۴)

خداوند سبحان می‌فرماید:

وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (نساء: ۱۱۳)

و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.

علم غیب پیامبر (ص) از دیدگاه احادیث

اشاره

در احادیث نیز به مصادیقی از علم غیب پیامبر اسلام (ص) اشاره شده است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. احمد بن حنبل به سندش از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت:

انّ النبی (ص) تأخر عن صلاة الصبح ثم خرج و صلّى و قال: انّی سأحدثکم ما حبسنى عنکم الغداة، انّی قمت من اللیل فصلیت ما قدر لی فنعست فی صلاتی حتی استیقظت، فاذا انا برّبی عزّوجلّ فی احسن صورة فقال: یا محمد! اتدری فیم یختصم الملاء الاعلی؟ قلت: لا ادری یا ربّ، فرأیته وضع کفه بین کتفی حتّی وجدت برد انامله بین صدری، فتجلّی لی کلّ شیء و عرفت. (۱)

همانا پیامبر (ص) نماز صبح را عقب انداخت و سپس خارج شد و نماز گزارد و فرمود: همانا من زود است که برایتان حدیث کنم چیزی را که باعث تأخیر نماز صبح شد، من بخشی از شب را برای نماز برخاستم و آنچه برایم مقدور بود نماز گزاردم. در نماز چرتی زدم تا اینکه بیدار گشتم، ناگهان پروردگار عزوجل را در بهترین صورت مشاهده نمودم و فرمود: ای محمد! آیا می‌دانی در چه چیزی ملاء اعلی بحث می‌کنند؟ عرض کردم: نمی‌دانم ای پروردگار من! آن‌گاه مشاهده کردم که دستانش را بین دو کتف من گذارد تا آنکه سردی انگشتانش را بین سینه‌ام احساس نمودم، و در آن حال بود که هر چیزی برای من تجلی نمود و آن را شناختم.

ص: ۲۳

البته این حدیث را بر فرض صحت سند باید تأویل نمود؛ چرا که در جای خود ثابت شده که خداوند سبحان جسم نیست.
۲. و نیز به سندش از ابوبکر نقل کرده که گفت:

ان رسول الله (ص) صَلَّى الغداة ثم جلس حتى اذا كان من الضحى ضحك رسول الله (ص) ، ثم جلس مكانه حتى صَلَّى الظهر و العصر والمغرب و العشاء. كل ذلك لا يتكلم، ثم قام إلى اهله، فسأله ابوبكر فقال: نعم، عرض علي ما هو كائن من امر الدنيا و امر الآخرة. (۱)

همانا رسول خدا (ص) نماز صبح را به جای آورد، آن‌گاه نشست و چون روز شد رسول خدا (ص) خندید، سپس در مکان خود نشست تا آنکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به جای آورد. در تمام این کارها با کسی سخن نمی‌گفت، سپس به سوی اهل خود رفت. ابوبکر از او سؤال کرد: چیزی واقع شده. فرمود: آری، آنچه که قرار است از امر دنیا و آخرت واقع شود بر من نشان داده شد.

بخاری به سندش از طارق بن شهاب نقل کرده که گفت از عمر شنیدم که می‌گفت:

قام فينا النبي (ص) مقاماً، فاخبرنا عن بدء الخلق حتى دخل أهل الجنة منازلهم و أهل النار منازلهم، حفظ ذلك من حفظه و نسيه من نسيه. (۲)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۵۳.

ص: ۲۴

پیامبر (ص) در بین ما برخاست و از اوّل خلقت آدمی تا زمانی که اهل بهشت به منازل خود و اهل دوزخ به جایگاه خود وارد می‌شوند، خبر داد و هر کس که می‌توانست آن را حفظ کرد و هر کس که نتوانست آن را فراموش نمود.

۴. مسلم به سندش از حدیث نقل کرده که گفت:

قام فینا رسول الله (ص) مقاماً ما ترک شیئاً یکون فی مقامه ذلك إلى قیام الساعة إلا حدث به، حفظه من حفظه و نسیه من نسیه. . . .
(۱).

پیامبر (ص) در میان ما برخاست و مطالبی را گفت، و هر آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد باز گو نمود، و آنکه بنا بود حفظ کند حفظ کرده و آنکه قرار بود فراموش کند فراموش نمود. . . .

۵. و نیز به سندش از ابوزید نقل می‌کند که گفت:

صلی بنا رسول الله (ص) الفجر و صعد المنبر فخطبنا حتی حضرت الظهر، فنزل فصلی، ثم صعد المنبر فخطبنا حتی العصر، ثم نزل فصلی، ثم صعد المنبر، فخطبنا حتی غریب الشمس، فاخبرنا بما كان و بما هو کائن، فاعلمنا احفظنا. (۲).

رسول خدا (ص) با ما نماز صبح را خواند و بر منبر رفت، و برای ما خطبه خواند تا ظهر نزدیک شد و پایین آمد و نماز را به جای آورد، سپس منبر رفته و تا عصر خطبه خواند، سپس پایین آمد و نماز را به جای آورد، و بعد خطبه خواند تا خورشید غروب کرد و خبر داد

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲- همان.

ص: ۲۵

ما را به آنچه اتفاق افتاده و آن حوادثی که خواهد آمد. پس داناترین ما حافظترین ماست.

۶. و نیز به سندش از ثوبان نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

ان الله زوی لی الأرض حتی رأیت مشارقها و مغاربها. (۱)

خداوند برای من زمین را پایین برد به حدی که مشارق و مغارب آن را مشاهده کردم.

۷. و نیز به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت:

ان الناس سألو نبی الله (ص) حتی احفوه بالمسألة، فخرج ذات یوم فصعد المنبر، فقال: سلونی، لاتسألونی عن شیء الا بینته لكم. . .

فانشأ رجل من المسجد - کان یلاحی فیدعی لغير ابیه - فقال: یا نبی الله! من أبی؟ قال: ابوک حذافه. (۲)

مردم از پیامبر (ص) سؤال کردند به حدی که از هر جانب از او می‌پرسیدند. روزی بیرون آمد و بالای منبر رفت و فرمود: از من

پرسید، و از چیزی از من نمی‌پرسید جز آنکه برای شما بیان خواهم کرد. . . مردی که نزاع می‌کرد و او را به غیر پدرش

می‌خواندند در مسجد عرض کرد: ای پیامبر خدا! پدرم کیست؟ حضرت فرمود: نام پدرت حذافه است.

۸. سدی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

عرضت علی امتی فی صورها فی الطین کما عرضت علی آدم و اعلمت من یؤمن بی و من یکفر بی فبلغ ذلك المنافقین، فقالوا

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲- همان، ص ۲۶۳.

ص: ۲۶

استهزاء: زعم محمد آنه يعلم من یؤمن به و من یکفر ممن لم یخلق بعد، و نحن معه و ما یعرفنا. فبلغ ذلك رسول الله (ص) فقام علی المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ما بال اقوام طعنوا فی علمی، لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه الا انبأتکم به. فقام عبدالله بن حذافه السهمی، فقال: من ابی یا رسول الله (ص) ! فقال: حذافه، فقام عمر فقال: یا رسول الله! رضینا بالله رباً و بالاسلام دینا و بالقرآن اماماً و بک نبیاً، فاعف عنا عفا الله عنک. فقال النبی (ص): فهل انتم منتهون، فهل انتم منتهون. (۱)

عرضه شد بر من اتم در صورت هایشان در گل آن گونه که بر آدم عرضه شد، و کسانی که به من ایمان می آورند و کسانی که کافر می گردند را به من معرفی کردند. خبر به منافقان رسید از روی استهزاء گفتند: محمد گمان کرده که می داند چه کسی به او ایمان می آورد و چه کسی به او کفر می ورزد از کسانی که هنوز آفریده نشده اند، در حالی که ما با او هستیم ولی ما را نمی شناسد. خبر به رسول خدا (ص) رسید حضرت بالای منبر رفت و حمد خدا را کرد و بر او ثنا گفت، سپس فرمود: چه شده اقوامی را که در علم من طعن می زنند؟ شما از من درباره هرچه بین شما تا قیامت است سؤال کنید به شما خبر می دهم. عبدالله بن حذافه سهمی برخاست و گفت: پدرم کیست ای رسول خدا؟! حضرت فرمود: حذافه. عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا! راضی شدیم که خدا پروردگار ما و اسلام

۱- تفسیر خازن، علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی، ج ۱، ص ۳۸۲.

ص: ۲۷

دین ما و قرآن امام ما و تو پیامبر ما باشی، از ما بگذر خداوند از تو بگذرد. پیامبر (ص) فرمود: آیا دست برمی دارید؟ آیا دست برمی دارید؟

۹. بخاری از ابوموسی نقل کرده که گفت:

سأل النبی (ص) عن اشیاء کرهها، فلما اکثر علیه غضب، ثم قال للناس: سلونی عما شئتم. فقال رجل: من ابی؟ قال: ابوک حذافه. فقام آخر فقال: من ابی یا رسول الله؟ قال: ابوک سالم مولی شیبه. (۱)

از پیامبر (ص) درباره موضوعاتی سؤال شد که از آنها کراهت داشت و چون زیاد از او سؤال کردند، غضب نمود و سپس به مردم فرمود: از هر چه می خواهید از من سؤال کنید. مردی گفت: پدرم کیست؟ حضرت فرمود: پدرت حذافه است. دیگری برخاست و گفت: پدرم کیست ای رسول خدا؟ فرمود: پدرت سالم مولی شیبه است.

۱۰. عسقلانی می گوید:

ثم یعلم باعتبار صدقه و وجوب اعتقاد ما یقوله ان کل ما علمه الناس بعده من جمله ما راه حین رفعت له (ص) الدنيا. (۲)
پس به اعتبار صدقش و وجوب اعتقاد به آنچه می گوید (دانسته می شود) اینکه تمام آنچه را که به مردم بعد از آن تعلیم داد از جمله اموری است که هنگامی که (پرده) دنیا برای او بالا رفت آنان را دید.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۲- همان.

ص: ۲۸

۱۱. سواد بن قارب که از اصحاب پیامبر (ص) بود در محضر آن حضرت اشعاری را خواند که از جمله آنها این است:
فأشهد أنّ الله لا ربّ غيره و انك مأمون على كل غائب (۱)

من گواهی می‌دهم که همانا خداوند پروردگاری جز او نیست، و اینکه تو بر هر غائبی امین می‌باشی.
و پر واضح است که پیامبر (ص) مأمون بر هر غائبی نیست مگر در صورتی که به آن عالم و آگاه باشد. و اگر این عقیده شرک بود آن‌گونه که وهابیان می‌گویند پیامبر (ص) باید در برابر او شدیداً انکار می‌کرد با آنکه چنین انکاری نداشته است.
ابن هشام روایت کرده:

انّ فضالاً بن عمیر اللیثی اراد قتل النبی (ص) و هو یطوف بالبيت عام الفتح، فلمّا دنا منه قال رسول الله (ص): أفضالاً؟ قال: نعم، فضالاً یا رسول الله! قال: ماذا كنت تحدث به نفسك؟ قال: لاشیء، كنت اذکر الله. فضحك النبی (ص) ثم قال:
استغفرالله، ثم وضع یده علی صدره فسکن قلبه فكان فضالاً یقول: والله ما رفع یده عن صدری حتّی ما من خلق الله شیء احبّ إلّی منه. (۲)

فضالاً بن عمیر لیشی می‌خواست پیامبر (ص) را در حال طواف در سال فتح مکه به قتل برساند. و چون به پیامبر (ص) نزدیک شد حضرت به او فرمود: تو فضاله‌ای؟ گفت: آری ای رسول خدا! حضرت فرمود:

۱- مختصر سیره الرسول ص ، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، ص ۶۹.

۲- السیره النبویة مع روض الأنف، عبدالملک بن هشام، ج ۲، ص ۲۷۶.

ص: ۲۹

چه در نفس خود می‌گذرانی؟ گفت: چیزی نیست مشغول ذکر خدا بودم. پیامبر (ص) خندید و سپس فرمود: نزد خدا توبه کن. آن‌گاه دستش را بر سینه او گذاشت و قلبش آرام شد. فضاله می‌گفت: به خدا سوگند دستش را از سینه‌ام برنداشت تا اینکه کسی محبوب‌تر از او نزد من نبود.

۱۲. انس بن مالک از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

اَنْتِ لِأْرَاكُم مِّن وَّرَاءِ كَمَا أَرَاكُم. (۱)

همانا من شما را از پشت سر می‌بینم همان‌گونه که [از جلو] مشاهده می‌کنم.

۱۳. و نیز ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

هَلْ تَرَوْنَ قِبَلْتِي هَهْنَا؟ فَوَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعَكُمْ وَلَا رُكُوعَكُمْ، اَنْتِ لِأْرَاكُم مِّن وَّرَاءِ ظَهْرِي. (۲)

آیا قبله مرا در اینجا مشاهده می‌کنید؟ به خدا سوگند! بر من خشوع و رکوع شما مخفی نمی‌باشد، همانا من شما را از پشت سرم مشاهده می‌کنم.

۱۴. احمد بن حنبل به سندش از رسول گرامی اسلام (ص) نقل کرده که فرمود:

اَنْكُم تَرَوْنَ اَنْتِهْ يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِّمَّا تَصْنَعُونَ! وَاللَّهِ اَنْتِ اَرَى مِّنْ خَلْفِي كَمَا اَرَى مِّنْ بَيْنِ يَدَي. (۳)

شما گمان می‌کنید چیزی از آنچه می‌سازید را بر من مخفی

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۹.

۲- همان.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۹.

ص: ۳۰

می‌دارید! به خدا سوگند که من از پشت سرم مشاهده می‌کنم همان گونه که از جلو می‌بینم.
۱۵. از عائشه نقل شده که گفت:

كان رسول الله (ص) يرى في الظلماء كما كان يرى في الضوء. (۱)

رسول خدا (ص) در تاریکی می‌دید همان گونه که در روشنایی مشاهده می‌کرد.

۱۶. بخاری به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

أني فرط لكم و انا شهيد عليكم، و اني لأنظر إلى حوضي الآن. (۲)

همانا من به انتظار شما هستم و گواه بر شما می‌باشم، و همانا من نظر می‌کنم به حوضم الآن.

۱۷. بخاری به سندش چنین نقل می‌کند:

اشرف النبي (ص) على اطم من آطام المدينة فقال: هل ترون ما اري؟ اني لأرى مواقع الفتن خلال بيوتكم كمواقع الفطر. (۳)

پیامبر (ص) بر بلندای خانه‌ای از خانه‌های مدینه بالا رفت و فرمود:

یا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ هر آینه من مشاهده می‌کنم محل ورود فتنه‌ها را در لابه‌لای خانه‌هایتان همانند محل ورود

باران‌ها.

۱۸. و نیز نقل کرده:

۱- الخصائص الكبرى، عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، ج ۱، ص ۶۱.

۲- الجامع الصحيح، بخاری، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳- همان، ص ۲۵۲.

ص: ۳۱

قال النبی (ص) بعد ما صلّی صلوٰة الکسوف و حمدالله و اثنی علیه: ما من شیء لم اکن اریته الا رأیته فی مقامی حتّی الجنة و النار. (۱)

پیامبر (ص) بعد از آنکه نماز خورشید گرفتگی را خواند و خدا را سپاس گفت و بر او درود فرستاد فرمود: هر آنچه که به من نشان نداده بودند در این مقام مشاهده کردم حتی بهشت و دوزخ را.

۱۹. احمد بن حنبل به سندش از ابوبکر بن ابی قحافه نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: «

عرض علی ما هو کائن من أمر الدنیا و أمر الآخرة» (۲)؛ «آنچه از امر دنیا و آخرت خواهد بود بر من عرضه شد».

۲۰. حذیفه بن اسید از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

عرضت علی امتی البارحة لدی هذه الحجرة حتی لأنا اعرف بالرجل منهم من احدکم بصاحبه، صوّروا لی فی الطین. (۳)

دیشب کنار این حوض، امتم بر من عرضه شد، حتی من افراد را از رفیقانشان بهتر می‌شناسم. مردم برای من در گل تصویر شدند.

۲۱. از عبدالله بن عمر نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

انّ الله قد رفع لی الدنیا فانا انظر الیها و الی ما هو کائن فیها الی یوم القیامة، کأنما انظر الی کفّی هذه. (۴)

۱- الجامع الصحیح، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۲۶.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۴.

۳- کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۴۰۸.

۴- همان، ص ۳۷۸.

ص: ۳۲

خداوند برای من دنیا را کنار زد و من به آن نظر کردم و به آنچه در آن اتفاق خواهد افتاد تا روز قیامت را دیدم گویا نظر به کف این دستم می‌کنم.

شیخ محمد عبدالحکیم شرف در شرح این حدیث می‌گوید:

قوله (ص): (فأنا انظر اليها) جمله اسمیه خبرها فعل مضارع، و مثل هذه الجملة يدل على الدوام التجددی، كما هو مبين في علم المعانی. فمعنى الحديث انّ النبي (ص) كان ينظر إلى الدنيا و إلى ما هو كائن فيها إلى يوم القيامة على سبيل الدوام التجددی، فاذا كان هذا مجال نظره (ص) في الحياة الدنيا فما حال سعة نظره (ص) في عالم الآخرة؟ رغم انّ الدار الآخرة اوسع من الدنيا بكثير. (۱) گفته پیامبر (ص): (من نظر به آن می‌نمایم) جمله اسمیه است و خبر آن فعل مضارع است. و مثل این جمله دلالت بر دوام تجددی دارد، آن‌گونه که در علم معانی بیان شده است. پس معنای حدیث این است که پیامبر (ص) نظر می‌کند به دنیا و به آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد تا روز قیامت به طریق دوام تجددی، و اگر جایگاه نظر آن حضرت در زندگی دنیا این‌گونه است، پس چگونه است وضع گسترش نظرش در عالم آخرت؟ به رغم اینکه دار آخرت بسیار وسیع است از دنیا.

علامه زرقانی نیز در شرح این حدیث می‌گوید:

(انّ الله قد رفع) ای اظهر و کشف (لی الدنيا) بحيث احطت

۱- من عقائد اهل السنّة، عبدالحکیم شرف، ص ۳۱۲.

ص: ۳۳۰

بجمع ما فيها (فانا انظر اليها و إلى ما هو كائن فيها إلى يوم القيمة كأنما انظر إلى كفى هذه) اشاره إلى أنه نظر حقيقة، دفع به احتمال أنه ارید بالنظر العلم. (۱)

(همانا خداوند بلند نموده) یعنی ظاهر و کشف کرده (برای من دنیا را) به حیثی که من به تمام آنچه که در آن است احاطه پیدا کردم (پس من نظر می کنم به آن و به آنچه در آن اتفاق می افتد تا روز قیامت، همانند اینکه در کف این دستم نظر می کنم) اشاره است به اینکه نظرش حقیقی است، و به آن دفع نموده احتمال اینکه مقصود به نظر علم باشد. غزالی نیز بعد از نقل حدیثی می گوید:

فعرفك بهذا انَّ نسبة سعة الآخرة إلى الدنيا كنسبة سعة الدنيا إلى ظلمة الرحم. (۲)

به این مطلب شما را دانا کرده که نسبت وسعت آخرت به دنیا همانند نسبت گستره دنیا به تاریکی رحم است.

شبهه: ضعف سند حدیث

گفته شده که حدیث عبدالله بن عمر ضعیف است همان گونه که متقی هندی بعد از نقل حدیث تصریح به ضعف آن کرده است.

پاسخ

این حدیث را سه نفر از محدثان اهل سنت نقل کرده اند؛ نعیم بن

۱- شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة، ج ۷، ص ۲۳۴.

۲- احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۴۹۷.

ص: ۳۴

حماد (م ۲۲۸هـ. ق)، و طبرانی (م ۳۶۰هـ. ق)، و ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰هـ. ق)، و متقی هندی بعد از تخریج روایت نعیم بن حماد آن را متصف به ضعف کرده، ولی بعد از ذکر دو روایت دیگر حکم به ضعف آن دو ننموده است. و در علم اصول حدیث به اثبات رسیده که حدیث ضعیف با تعدد طرق تقویت می‌شود، که حدیث عبدالله بن عمر از این قبیل است. وانگهی این حدیث به عنوان تأیید آیات و روایات دیگری آمده که مفاد آنها اعتقاد مسلمانان است، و تنها دلیل مستقل ما نیست. از ابوهریره نقل شده که پیامبر (ص) فرمود:

لَمَّا تَجَلَّى اللَّهُ تَعَالَى لِمُوسَى (ع) كَانَ يَبصر دَيْبِ النَّمْلَةِ عَلَى الصِّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ عَنْ مَسِيرَةِ عَشْرَةِ فَرَسَخٍ. (۱)

هنگامی که خداوند متعال برای موسی (ع) تجلی کرد او راه رفتن مورچه را در روی سنگ در شب تاریک از مسیر ده فرسخ می‌دید.

دیدگاه اندیشمندان اهل سنت

۱. غزالی می‌گوید:

والرابع: انَّ له صفةً بها يدرك ما سيكون في الغيب، أما في اليقظة أو في المنام، إذ بها يطالع اللوح المحفوظ، فیری ما فيه من الغيب. (۲)

۱- روح المعانی، آلوسی، ج ۹، ص ۵۳.

۲- احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۴، ص ۱۹۴.

ص: ۳۵

چهارم اینکه برای او صفتی است که به واسطه آن آنچه که در غیب تحقق خواهد یافت درک می‌کند؛ یا در بیداری و یا در خواب؛ زیرا به واسطه آن است که لوح محفوظ را مطالعه کرده و در آن غیب را می‌بیند.

او همچنین می‌گوید:

ومهما صفا الباطن انكشف في حدة القلب ماسيكون في المستقبل كما انكشف دخول مكة لرسول الله (ص) في النوم حتى نزل قوله تعالى لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ (۱).

و هرچه باطن صاف گردد آنچه که زود است در آینده تحقق پیدا کند در حدقه قلب کشف می‌شود، همان‌گونه که ورود مکه برای رسول خدا (ص) در خواب کشف شد تا اینکه گفته خداوند متعال: (به طور قطع برای رسولش رؤیا به حق تحقق یافت) نازل شد.

۲. علامه زرقانی می‌گوید:

وقد تواترت الأخبار و اتفقت معانيها على اطلاعه (ص) على الغيب كما قال عياض (۲).

و به‌طور حتم روایات متواتر رسیده و معانی آنها اتفاق پیدا کرده بر اینکه پیامبر (ص) از غیب اطلاع داشته آن‌گونه که عیاض گفته است.

قاضی بیضاوی می‌گوید:

وهداية الله تتنوع انواعاً لا يحصيها عدّ، لكنّها تنحصر في

۱- احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۵۰۴.

۲- شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة، ج ۷، ص ۲۲۸.

ص: ۳۶

اجناس مترتبه... .

الرابع: ان یکشف علی قلوبهم السرائر و یریهم الأشياء كما هی بالوحي او بالالهام و المنامات الصادقة، و هذا قسم یختص بنيله الأنبياء و الأولیاء و اياه عنی بقوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ. (۱)

هدایت خداوند دارای انواعی است که نمی‌توان آنها را شماره کرد ولی منحصر در اجناس مرتبی است... چهارم اینکه بر قلب‌های آنان اسرار کشف می‌شود و اشیاء را آن‌گونه که هست با وحی یا الهام یا خواب‌های صادق نشان می‌دهد. و این قسمی است که تنها انبیا و اولیا به آن نایل می‌گردند، و آن را قصد کرده خداوند به قولش: (آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان نموده پس به هدایت آنان اقتدا کن).

۳. ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

وله (ص) صفة بها یدرک ما سیکون فی الغیب و یتالع بها ما فی اللوح المحفوظ كالصفة التي یفارق بها الذکی البلید، فهذه صفات

کمالات ثابتة للنبي (ص). (۲)

و برای آن حضرت (ص) صفتی است که به واسطه آن درک می‌کند آنچه را که در غیب می‌باشد، و با آن است که آنچه در لوح محفوظ است مطالعه می‌کند، همانند صفتی که با آن بین شخص با ذکاوت و کودن فرق گذاشته می‌شود. پس اینها صفاتی است کمالی که برای پیامبر (ص) ثابت می‌باشد.

۱- تفسیر بیضاوی، عمر بن عبدالله بیضاوی، ذیل آیه.

۲- فتح الباری، احمد بن علی بن محمد عسقلانی، ج ۱۶، ص ۲۱.

ص: ۳۷

۴. ملا علی قاری حنفی می گوید:

إذا تنور الروح القدسيه و ازداد نوريتها و اشراقها بالإعراض عن ظلمة عالم الحس و تحليه مرآة القلب عن صداد الطبيعة و المواظبه على العلم و العمل و فيضان الأنوار الإلهيه حتى يقوى النور و ينبسط في فضاء قلبه، فتعكس فيه النقوش المرتميه في اللوح المحفوظ و يطلع على المغيبات و يتصرف في اجسام العالم السفلي، بل يتجلى حينئذ الفيض الأقدس بمعرفته التي هي اشرف العطايا، فكيف بغيرها. (۱)

هرگاه روح قدسی منور شد و نوریت و اشراقش زیاد گشت با اعراض از ظلمت عالم حس و پاک شدن آینه قلب از زنگار طبیعت و مواظبت بر علم و عمل و جوشش انوار الهی تا اینکه نور تقویت یافته و در فضای قلبش گسترده شد، در نتیجه در آن نقش‌های ترسیم شده در لوح محفوظ منعکس می گردد و بر امور غیبی مطلع شده و در اجسام عالم پایین تصرف می نماید، بلکه در این هنگام فیاض اقدس با معرفتش که شریف ترین بخشش هاست بر آنان تجلی می کند، تا چه رسد به غیر آنها؟

وی همچنین می گوید:

ثم اعلم أنه قال رسول الله (ص): اتقوا فإساسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله، ثم قرأ قوله تعالى: ان في ذلِكَ لآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ، أي المتفرسين. رواه الترمذی من رواية أبي سعيد الخدری. و ممّا ينبغى التنبيه عليه هنا انّ الفراسه ثلاثه انواع: فراسه ايمانيه و

۱- مرقاة المفاتيح، ملا علی قاری، ج ۱، ص ۶۲.

ص: ۳۸

سببها نور یقذفه الله تعالی فی قلب عبده، و حقیقتها أنّها خواطر یهجم علی القلب و یشب علیه کوثوب الأسد علی الفریسه، و منها اشتقاقها. و هذه الفراسه علی حسب قوه الايمان، فمن كان اقوی ایماناً فهو احد فراسه. قال ابوسلیمان الدارانی رحمه الله: الفراسه مکاشفه النفس و معاینه الغیب، و هی من مقامات الايمان. (۱)

سپس بدان که رسول خدا (ص) فرمود: بپرهیز از زیرکی مؤمن؛ زیرا که او با نور خدا می‌بیند. آن‌گاه این آیه را تلاوت نمود: (همانا در آن نشانه‌هایی است برای متوسمین) یعنی برای کسانی که اهل فراست و زیرکی هستند. این روایت را ترمذی از ابوسعید خدری نقل کرده است. و از جمله اموری که سزاوار است آگاهی دادن بر آن در اینجا اینکه زیرکی مؤمن بر سه نوع است: زیرکی ایمانی، و سبب آن نوری است که خداوند متعال در قلب بنده‌اش می‌اندازد. و حقیقت آن این است که آن زیرکی خاطره‌هایی است که بر قلب هجوم می‌کند و بر آن حمله‌ور می‌شود، همانند حمله شیر بر طعمه خود، و از آن گرفته شده است. و این زیرکی بر حسب قوت ایمان می‌باشد، و لذا هر کس ایمانش قوی‌تر باشد در زیرکی تیزبین‌تر است. ابوسلیمان دارانی (رضی الله عنه) گفته: زیرکی مکاشفه نفس و معاینه غیب است و از مقامات ایمان می‌باشد.

۵. قاضی شوکانی در ذیل آیه: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ می‌گوید:

۱- شرح الفقه الأكبر، ملا علی قاری، ص ۸۰.

ص: ۳۹

فان قلت: اذن قد تقرر بهذا الدليل القرآني ان الله يظهر من ارتضى من رسله على ما شاء من غيبه، فهل للرسول الذي اظهره الله على ما شاء من غيبه ان يخبر به بعض امته؟ قلت: نعم ولا مانع من ذلك، و قد ثبت عن رسول الله (ص) من هذا ما لا يخفى على عارف بالسنة المطهرة. (۱)

پس اگر بگوییم: با این دلیل قرآنی ثابت شد به اینکه خداوند بر هر کس از رسولانش که مورد رضایتش باشد آنچه از غیبش بخواهد می‌دهد، پس آیا چنین رسولی که خداوند او را آنچه از غیب خواسته مطلع ساخته حق دارد برخی از امتش را از آن اخبار غیبی باخبر سازد، می‌گوییم: آری و هیچ مانعی از آن نیست. و به‌طور قطع از رسول خدا (ص) در این امور چیزهایی ثابت شده که بر آشنای به سنت مطهر مخفی نمی‌باشد.

وی بعد از ذکر احادیثی که در آنها خبرهای غیبی از پیامبر (ص) آمده می‌گوید:

واذا تقرر هذا فلا مانع من ان يختص بعض صلحاء هذه الأمة بشيء من اخبار الغيب التي اظهرها الله لرسوله و اظهرها رسوله لبعض امته، و اظهرها هذا البعض من الأمة لمن بعدهم، فتكون كرامات الصالحين من هذا القبيل، و الكل من الفيض الرباني بواسطة الجناب النبوي. (۲)

و چون این مطلب تقریر یافت پس مانعی نیست از اینکه برخی

۱- فتح القدیر، محمد بن علی شوکانی، ج ۵، ص ۳۱۲.

۲- همان.

ص: ۴۰

صالحان این امت بخشی از خبرهای غیبی را که خداوند برای رسولش ظاهر کرده مطلع شوند، خبرهایی که پیامبرش آنها را برای برخی از امتش ظاهر نموده و آنان نیز برای دیگران ظاهر نموده‌اند، لذا کرامات صالحان از این قبیل می‌باشد، ولی همه آنها از فیض ربّانی است به واسطه جناب نبوی.

۶. از ابن حجر مکی سؤال شد درباره کسی که می‌گوید: مؤمن علم غیب می‌داند، آیا با این اعتقاد کافر می‌شود؟ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ «بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند جز خدا غیب نمی‌دانند». (نمل: ۶۵)

وی می‌گوید:

ومتی استفصل فقال: اردتُ بقولی: المؤمن يعلم الغیب انّ بعض الأولیاء قد یعلمه الله ببعض المغیبات، قبل منه ذلك؛ لانه جائز عقلا و واقع نقلا؛ اذ هو من جملة الكرامات الخارجة عن الحصر علی ممرّ الأعصار؛ فبعضهم یعلمه بخطاب، و بعضهم یعلمه بکشف حجاب، و بعضهم یکشف له عن اللوح المحفوظ حتّی یراه. ویکفی بذلك ما اخبره به القرآن عن الخضر بناء علی انه ولی، وهو ما نقل عن جمهور العلماء و جمیع العارفين... (۱)

و هر زمان که تفصیل دهد و بگوید: مقصودم به گفته‌ام: مؤمن علم غیب می‌داند این است که برخی از اولیا هستند که خداوند علم برخی از امور غیبی را به آنان داده است، این مطلب از آنها قبول می‌شود؛ زیرا این مطلب عقلاً جایز و نقلاً واقع است؛ و آن از جمله

۱- الفتاوی الحدیثیة، احمد بن حجر مکی، ص ۲۶۷.

ص: ۴۱

کرامات خارج از شمارش در طول عصرهاست؛ پس برخی آن را از راه خطاب می‌دانند، و برخی نیز با کشف حجاب و برخی هم با کشف از لوح محفوظ که آن را مشاهده می‌کند. برای اثبات این مطلب آنچه که قرآن از خضر به آن خبر داده کفایت می‌کند بنابراین که او ولی باشد (نه پیامبر) و این آن چیزی است که از جمهور علما و جمیع عارفان نقل شده است. . . او در ادامه می‌گوید:

وفی رسالۃ القشیری و عوارف السهروردی و غیرهما من کتب القوم و غیرهم ما لایخفی من القضا یا الی فیها اخبار الاولیاء بالمغیبات، کقول بعضهم: أنا غداً اموت وقت الظهر، و کان كذلك. و لما دفن فتح عینه فقال له دافنه: احياء بعد موت؟ فقال: أنا حی و کلّ محبّ لله حی. (۱)

و در رساله قشیری و عوارف سهروردی و غیر آن دو از کتاب‌های قوم و دیگران قضایایی است که در آن اخبار اولیا به امور غیبی است که بر کسی مخفی نیست، مثل قول برخی از آنان: من فردا هنگام ظهر می‌میرم، این واقعه در همان وقت اتفاق افتاده است. و چون دفن شد چشمانش را باز کرد و دفن کننده به او گفت:

آیا بعد از مرگ زنده شده‌ای؟ گفت: من زنده‌ام و هر دوستدار خدا زنده است.

۷. فخرالدین رازی در این باره می‌گوید:

وقال (ص): ابیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی. و لهذا المعنی نری

ص: ۴۲

انّ كلّ من كان اكثر علماً باحوال عالم الغيب كان اقوى قلباً و اقل ضعفاً. و لهذا قال على بن ابى طالب: والله ما قلعت خبير بقوة جسدانية و لكن بقوة ربّانية؛ و ذلك انّ علياً فى ذلك الوقت انقطع نظره عن عالم الاجساد و اشرقت الملائكة بانوار عالم الكبرياء، فتقوى روحه و تشبه بجواهر الأرواح الملكيه و تالألت فيه اضواء عالم القدس و العظمة، فلاجرم حصل له من القدرة ما قدر بها على ما لم يقدر عليه غيره.

و كذلك العبد اذا واطب على الطاعات بلغ إلى المقام الذى يقول الله: كنت له سمعاً و بصراً، فاذا صار نور جلال الله سمعاً له سمع القريب و البعيد، و اذا صار ذلك النور بصراً له رأى القريب و البعيد، و اذا صار ذلك النور يداً له قدر على التصرف فى الصعب و السهل. (۱)

پیامبر (ص) فرمود: من نزد پروردگارم بیتوته می‌کنم و او مرا اطعام داده و سیراب می‌نماید. و بدین جهت است که مشاهده می‌کنیم هر کس علمش به عالم غیب بیشتر است قلبش قوی‌تر و ضعفش کمتر است. و لذا علی بن ابی طالب گفته: به خدا سوگند! من در خبیر را با قوه جسمانی از جای ن‌کنم بلکه با قوه ربّانی از جای در آوردم؛ و جهتش آن است که علی در آن وقت نظرش از عالم جسمانیات قطع شده و فرشتگان با انوار عالم کبریایی نورافشانی نموده‌اند. لذا روح او تقویت شده و شبیه به جواهر ارواح عالم فرشتگان گشته، و در وجود او انوار عالم قدس و عظمت تالاً یافته

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶.

ص: ۴۳

است، لذا برای او قدرتی حاصل شده که هرگز غیر از او بر آن دست نیافته است.

و همچنین است بنده هرگاه بر طاعات مواظبت کند به مقامی می‌رسد که خداوند می‌فرماید: من گوش و چشم او می‌شوم، و چون نور جلال خدا گوش او شد صدای نزدیک و دور را می‌شنود، و چون آن نور دست او شد قدرت بر تصرف در امور دشوار و آسان را پیدا می‌کند.

نتیجه گیری

از روایات و بیانات اندیشمندان اهل سنت استفاده می‌شود که علم غیب برای انبیا و اولیا امکان‌پذیر بوده و قابل دسترسی است.

اختلاف در مقدار علم غیب پیامبر (ص)

شیخ احمد رضا قادری بریلوی در این باره می‌گوید:

انّ الله تعالى اعطى حبيبه الأعظم (ص) علوماً غيبية كثيرة لا تحصى من اول يوم إلى آخر الأيام. و اختلف علمائنا فى أنّها محيطه لجميع الكائنات كما هو مفاد عموم الآيات و الأحاديث أو فيها تخصيص، فذهب أهل الظاهر إلى التخصيص؛ فمنهم من خصص المتشابهات ومنهم من خصص المغيبات الخمس، وكثير منهم خصص الساعة. و اما علماء الباطن (أى الصوفية) و اتباعهم فذهب جم غفير منهم إلى أنّ الآيات و الأحاديث محمولة على عمومها، و علم ما كان و ما يكون (اعنى علم الخلق من البدء إلى يوم القيامة مع أنّ كلا من دخول الغاية و خروجها محتمل)

ص: ۴۴

بعض قلیل، بل اقل من العلوم الإلهیة الغير المتناهیة.

وهذه المسألة الخلافیة الدائرة بین علمائنا اهل السنة و الجماعة لا- لوم فیها علی احد، و هی كالمسائل الخلافیة بین الأشاعرة و الماتریدیة. نعم المختار عندنا هو القول الاخير الذي ذهب اليه عامة العرفاء و كثير من العلماء الأعلام... (۱).

همانا خداوند متعال به بزرگ‌ترین محبوبش (ص) علوم غیبی بسیاری (از اولین روز تا آخرین ایام) داده که قابل شمارش نیست. و علمای ما اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا علوم غیبی آن حضرت (ص) به جمیع کائنات احاطه دارد آن‌گونه که مفاد عموم آیات و احادیث است، یا در آن تخصیص وجود دارد. اهل ظاهر معتقد به تخصیص‌اند و برخی از آنها به متشابهات تخصیص زده و برخی نیز به پنج موضوع غیبی تخصیص داده‌اند. و بسیاری از آنها به وقت قیامت تخصیص زده‌اند (که همه امور غیب را می‌داند جز این موارد را). و اما عده بسیاری از علمای باطن یعنی صوفیه و پیروان آنان، معتقدند که آیات و احادیث بر عمومش حمل می‌شود و علم به آنچه بوده و خواهد بود یعنی (پیامبر) علم به مخلوقات از ابتدا تا روز قیامت دارد، با اینکه هر کدام از دخول غایت در معنی و خروجش، محتمل است، مقدار اندکی است، بلکه این علوم جزء اندکی از علوم الهی غیرمتناهی است. و این مسأله اختلافی که بین علمای ما اهل سنت و جماعت دایر است، در آن بر احدی ملامت نیست، و چنین اختلافی همچون مسائل اختلافی بین اشاعره و ماتریدیة است. آری قول

۱- خالص الاعتقاد، احمد رضا بریلوی، صص ۲۶ و ۲۷.

ص: ۴۵

مختار نزد ما همان قول اخیر است که عموم عرفا و بسیاری از علمای اعلام بر آن اعتقاد دارند. . . .

تعارض بدوی بین آیات و روایات

از آیات و روایات و کلمات بزرگان اهل سنت که ذکر شد استفاده می‌شود که خداوند متعال به پیامبر (ص) و اولیائش علم غیب داده است، ولی از آیات و روایات دیگری خلاف آن استفاده می‌شود که باید بین آنها جمع کرد؛ از آن جمله: خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ (نمل: ۶۵)

بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.

و نیز می‌فرماید:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا (هود: ۱۲۳)

و (آگاهی از) غیب (و اسرار نهان) آسمان‌ها و زمین، تنها از آن خداست؛ و همه کارها به سوی او بازمی‌گردد!

و می‌فرماید: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ؛ «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی‌داند». (انعام: ۵۹)

و نیز مسلم به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که در حدیث جبرئیل آمده که فرمود:

«فِي خَمْسٍ مِنَ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ قَرَأَ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ»

ص: ۴۶

السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. (۱)

در پنج مورد غیب است که جز خداوند آنها را نمی‌داند، آن‌گاه این آیه را تلاوت نمود: (آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و او است که باران را نازل می‌کند، و آنچه در رحم مادران است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه می‌کند، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است).

و نیز از عائشه نقل شده که گفت:

ومن زعم أنه يخبر بما يكون في غد فقد اعظم على الله الفرية، والله يقول: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. (۲)

و هر کس گمان کند که به او از آنچه آینده اتفاق می‌افتد خبر داده می‌شود او بر خداوند تهمت بزرگی بسته است، و حال آنکه خداوند می‌فرماید: (بگو هیچ کس جز خدا از غیب آسمان‌ها و زمین اطلاعی ندارد).

جمع بین آیات و روایات

باید بین آیات و روایات جمع نمود و جمع آن به این است که گفته شود: علم غیب به طور استقلال و کلیدها و اصل آن از جانب خداست،

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۹.

۲- همان، ص ۹۸.

ص: ۴۷

و به هر کس که از او راضی باشد و بخواهد می دهد.

سید یوسف سید هاشم رفاعی از علمای کویت در این باره می گوید:

فهذا ربنا تبارك قد نفى نفيًا لا مرد له انه لا يعلم من في السموات والأرض الغيب إلا الله واثبت اثباتاً لا ريب فيه في آية الاخرى انه: إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَالْكَلِّ حَقٌّ وَالْكَلِّ اِيْمَانٌ. و من انكر شيئاً منهما فقد كفر بالقرآن، فمن نفى مطلقاً ولم يثبت بوجه فقد كفر بآيات الإثبات، و من اثبت مطلقاً ولم ينف بوجه فقد كفر بالآيات النافية، و المؤمن يؤمن بالكل ولا تتفرق به السبل. (۱)

پس این پروردگار متعال ما است، که به طور حتم علم غیب را برای غیر نفیی کرده که شکی در آن نیست اینکه فرمود: (جز خدا از غیب آسمان‌ها و زمین اطلاعی ندارد) و در آیه‌ای دیگر (علم غیب را برای غیر) اثبات کرده که شکی در آن نیز نیست، اینکه فرمود: (مگر کسی که مورد رضایت اوست) پس تمام آیات حق است و همه‌اش ایمان می‌باشد. و هر کس چیزی از این دو آیه را انکار کند به طور حتم به قرآن کافر شده، و نیز هر کس اثبات مطلق نماید و به وجهی نفی نکند به طور حتم کافر به آیات نفی شده و مؤمن ایمان به تمام آیات دارد و به او راه‌ها متفرق نمی‌شود.

ابن حجر مکی می گوید:

وما ذكرناه في الآية صرح به النووي في فتاواه فقال معناها: لا يعلم ذلك استقلالاً و علم احاطة بكل المعلومات إلا الله، و اما

۱- ادلة اهل السنة و الجماعة، رفاعی، صص ۳۰ و ۳۱.

ص: ۴۸

المعجزات و الكرامات فی اعلام الله لهم. (۱)

و آنچه ما درباره آیه ذکر کردیم را نووی در فتاوایش به آن تصریح کرده و گفته معنای آیه آن است که علم به غیب ندارد به طور استقلال و به تمام معلومات کسی احاطه ندارد جز خداوند، و اما معجزات و کرامات با اعلام خداوند به آنان است. شهاب الدین خفاجی می گوید:

وهذا لا ینافی الآیات الدالّة علی أنّه لا یعلم الغیب إلاّ الله، و قوله: وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغُیْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ؛ فَإِنَّ الْمَنْفَى عِلْمَهُ مِنْ غَیْرِ وَاسِطَةٍ، وَ أَمَّا إِطْلَاعُهُ عَلَيْهِ بِإِعْلَامِ اللَّهِ لَهُ فَامْرٌ مَتَحَقِّقٌ بِقَوْلِهِ: فَلَا يُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ أَرْتَضَى مِنْ رَسُولٍ. قال ابن عطاء الله فی لطائف المنن: اطلاع العبد علی غیب من غیوب الله بنور منه؛ بدلیل: (اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله تعالى) لا یتستغرب، وهو معنی قوله: (كنت بصره الذي يبصر به)؛ فمن كان الحق بصره فاطلاعه علی غیبه غیر مستبعد. (۲)

و این با آیاتی که دلالت دارد بر اینکه غیب را جز خداوند نمی داند منافات ندارد. و در قول خداوند [از زبان پیامبر (ص)] (اگر علم غیب می دانستم خیر را [بر خود] زیاد می نمودم) آنچه که نفی شده علم غیب او بدون واسطه است، و اما اطلاع او بر غیب به اعلام خداوند به او، امری است که تحقق یافته شده، به جهت قول خداوند: (پس مطلع نمی سازد بر غیبش احدی را جز کسی که مورد رضایتش باشد

۱- الفتاوی الحدیثیة، احمد بن حجر مکی، ص ۲۶۸.

۲- نسیم الریاض، احمد شهاب الدین خفاجی، ج ۳، ص ۱۵۰.

ص: ۴۹

از جمله پیامبر (ص). ابن عطا الله در کتاب «لطائف المنن» گفته: اطلاع بنده بر غیبی از غیوب خداوند به نوری است که از اوست؛ به دلیل [حدیث]: (از زیر کی مؤمن بهراسید؛ چرا که او نظر می‌کند به نور خداوند متعال)، و این امری غریب نمی‌باشد، و این است معنای قول پیامبر (ص): (من چشم او می‌شوم که به آن می‌بیند). پس هر کس که چشم او باشد پس اطلاعش بر غیب او بعید نیست.

همین معنا را در جمع بین آیات، علامه زرقانی در کتاب «شرح المواهب اللدنیة» آورده است. (۱)

آلوسی حنفی در این باره می‌گوید:

وأنه يجوز ان يطلع الله تعالى بعض اصفیائه علی احدی هذه الخمس و یرزقه عزوجل العلم بذلك فی الجملة، و علمها الخاص به جل و علا ما كان علی وجه الإحاطة و الشمول لأحوال کل منها و تفصیله علی الوجه الأتم. و فی شرح المناوی الکبیر للجامع الصغیر فی الکلام علی حدیث بریده: خمس لا یعلمهنّ الا الله علی وجه الإحاطة و الشمول کلیاً و جزئياً، فلا ینافیہ اطلاع الله تعالى بعض خواصه علی بعض المغیبات حتی من هذه الخمس؛ لأنها جزئیات معدودة، و انکار المعتزلة لذلك مکابرة. انتهى. و یعلم مما ذکرنا وجه الجمع بین الأخبار الدالة علی استئثار الله تعالى بعلم ذلك، و بین ما یدل علی خلافه، کبعض اخباراته علیه الصلاة و السلام بالمغیبات التي

۱- شرح المواهب اللدنیة، ج ۷، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

ص: ۵۰

هی من هذا القبیل، یعلم ذلك من راجع نحو (الشفاء) و (المواهب اللدنیة). (۱)

و جایز است که خداوند متعال برخی از برگزیدگان را بر یکی از این امور پنج‌گانه مطلع سازد و او را به طور اجمالی از آنها آگاه سازد، ولی علم به آنکه مختص به خداوند جلّ و علا است، و علمی است به نحو احاطه شمولی به احوال هر یک از امور پنج‌گانه غیبی به نحو کامل. و در شرح مناوی کبیر بر «جامع الصغیر» هنگام سخن در حدیث بریده آمده که: پنج چیز است جز خداوند به نحو احاطه و شمول چه کلّی و چه جزئی کسی بر آن علم ندارد، ولی منافات ندارد که خداوند متعال برخی از خواصش را بر برخی از امور غیبی حتی از این پنج امر مطلع سازد؛ زیرا که آنها جزئیاتی است شمرده شده، و انکار معتزله این مطلب را ادعای بدون دلیل است. انتهی. از آنچه ذکر کردیم وجه جمع بین اخبار داله بر اینکه خداوند متعال علم این پنج موضوع را مخصوص خود کرده و بین روایاتی که دلالت بر خلاف این مطلب دارد مثل برخی از خبرهای آن حضرت علیه الصلاة والسلام به امور غیبی که از این قبیل است، روشن می‌شود، بر کسی که به کتاب‌هایی از قبیل (الشفاء) و (المواهب اللدنیة) مراجعه کند، این مطلب معلوم می‌شود.

۱- روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۰۰.

ص: ۵۱

حقیقت نوریه پیامبر (ص)**اشاره**

علما و محققان اسلامی معتقدند که پیامبر گرامی اسلام (ص) به حسب حقیقتش نور و به حسب صورت از جنس بشر است، و لذا همان گونه که خداوند متعال نور آسمان‌ها و زمین است و احاطه نوری و علمی به تمام عالم دارد، رسول اسلام (ص) نیز احاطه علمی و نوری به تمام عالم و موجودات آن دارد. اگر خداوند متعال درباره خود در قرآن کریم می‌فرماید: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ ؛** «کلیدهای غیب نزد اوست»، از آن جهت که پیامبرش نیز به جهت قرب به خدا به حقیقت نوریه رسیده درباره او می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (جن: ۲۶ و ۲۷)

او آگاه از غیب است و مطلع نمی‌سازد بر غیبش احدی را، مگر کسی که مورد رضایتش باشد که یکی از آنها رسول است. پس رسول خدا (ص) نیز احاطه غیبی به تمام عالم دارد.

سید محمود آلوسی در این باره می‌گوید:

ص: ۵۲

وقد يقال: لما كان له (ص) جهتان: جهة ملكية يستفيض بها و جهة بشرية يفيض بها جعل الإنزال على روحه (ص)؛ لأنها المتصفة بالصفات الملكية التي يستفيض بها من الروح الأمين. (۱)

و گاهی گفته می شود: چون که برای پیامبر (ص) دو جهت است؛ جهت ملکوتی که از آن جهت فیض می برد و جهت بشری که به آن فیض می رساند. لذا قرآن بر روح او نازل شده است، به جهت آنکه روح او متصف به صفات ملکوتی است که با آن از روح الامین فیض را می گیرد.
پرفسور ابوبکر غزنوی می گوید:

قال بعض الناس: انّ النبي (ص) كان بشراً و لم يكن نوراً، و قال بعضهم: كان نوراً و لم يكن بشراً، و كلا القولين مبنيان على الإفراط و التفريط. و الذي نطق به القرآن أنّه بشر و نور أيضاً لقوله تعالى: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا، و قال: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ، و المسلك الصحيح أنّه (ص) مع كونه بشراً كان نوراً مجسماً من الرأس إلى القدم. (۲)

برخی از مردم گفته اند: همانا پیامبر (ص) بشر است نه نور، و برخی نیز گفته اند: او نور است نه بشر، و هر دو قول مبنی است بر افراط و تفريط. و آنچه که قرآن بر آن نطق کرده اینکه او بشر است و نور؛ به جهت قول خداوند متعال: (بگو منزه است پروردگار من آیا من جز بشر فرستاده شده ام). و فرمود: (به طور حتم از جانب خداوند بر

۱- روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۲۱.

۲- التقريظ على رسالة البشرية و الرسالة، ابوبکر غزنوی، ص ۱۷.

ص: ۵۳

شما نور آمده است). و مسلک صحیح آن است که آن حضرت (ص) با وجود آنکه بشر است نور مجسم است از سر تا پا.

نوریت پیامبر اسلام (ص) از منظر قرآن

اشاره

در تفسیر آیه قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده: ۱۱۰) اختلاف است که مقصود به کلمه «نور» و «کتاب» در آن چیست؟

۱. نور، پیامبر (ص) ، و کتاب، قرآن

قول اول این است که مقصود به «نور» در آیه شخص پیامبر (ص) و مقصود به «کتاب مبین» قرآن کریم است. در تفسیر ابن عباس به نام «تنویر المقباس» از او نقل شده که مقصود به نور همان رسول یعنی محمد (ص) است. فخر رازی می گوید:

وفیه اقوال: الأول ان المراد بالنور محمد و بالكتاب القرآن. (۱)

و در آن اقوالی است: اول اینکه مراد به نور محمد و به کتاب قرآن است.

محمد بن جریر طبری می گوید: «یعنی بالنور محمداً» (۲)؛ «مقصود از نور محمد است» .

سیوطی در تفسیر آن می گوید: «هو نور النبی (ص)» (۳)؛ «مقصود نور پیامبر (ص) است» .

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۸۹.

۲- جامع البیان، طبری، ذیل آیه.

۳- تفسیر الجلالین، ص ۹۷.

ص: ۵۴

علامه صاوی در حاشیه خود بر تفسیر «جلالین» می‌نویسد:

وسمی نوراً لآئه ینور البصائر و یهدیها للرشاد، و لآئه اصل کل نور حسی و معنوی. (۱)

و او را نور نامیده به جهت آنکه بصیرت‌ها را منور می‌کند، و به رشد هدایت می‌نماید، و به جهت آنکه او اصل هر نور حسی و معنوی است.

علی بن محمد خازن در تفسیر آیه می‌گوید:

انما سماه الله نوراً؛ لآئه یهدی به، کما یهدی بالنور فی الظلام. (۲)

و همانا او را خداوند نور نامید؛ به جهت آنکه به نور هدایت می‌کند همان‌گونه که در تاریکی‌ها به نور هدایت می‌شوند. نسفی درباره آن می‌گوید:

أو النور محمد (ص)؛ لآئه یهدی به، کما سمی سراجاً. (۳)

یا اینکه مراد نور محمد (ص) است؛ زیرا به آن هدایت می‌شوند، همان‌گونه که او را چراغ نامیده‌اند.

۲. نور و کتاب، همان قرآن

اشاره

قول دوم درباره آیه مورد بحث آن است که مقصود به «نور» و «کتاب مبین» در این آیه همان قرآن کریم است. و این قول جبائی و زمخشری از علمای معتزله می‌باشد.

۱- حاشیه علی تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- تفسیر خازن، ج ۲، ص ۲۸.

۳- تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۷۶.

ص: ۵۵

زمخشری می گوید:

«یرید القرآن؛ لكشفه ظلمات الشرك و الشك»^(۱)؛ «مقصود قرآن است؛ به جهت كشف ظلمات شرك و شك» .

نقد این نظریه

ظاهر در عطف مغایرت بین آن دو است و لذا اگر مقصود به کلمه «نور» قرآن باشد مغایرتی باقی نمی ماند.

۳. نور و کتاب، همان پیامبر (ص)

قول سوم آن است که مقصود به کلمه «نور» و «کتاب مبین» همان شخص پیامبر (ص) باشد.

آلوسی می گوید:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ عَظِيمٌ وَ هُوَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَ النَّبِيُّ الْمُخْتَارُ (ص) . . . وَ لَا يَبْعَدُ عِنْدِي أَنْ يَرَادَ بِالنُّورِ وَ الْكِتَابِ الْمَبِينِ النَّبِيَّ (ص) . . .

(۲).

به طور حتم برای شما از جانب خداوند نور عظیمی آمده که نور همه نورهاست و آن پیامبر مختار (ص) است. . . و به نظر من بعید

نیست مراد به نور و کتاب مبین پیامبر (ص) باشد. . .

ملا علی قاری می گوید:

وَأَيُّ مَانِعٍ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ النَّعْتَانَ لِلرَّسُولِ (ص)؛ فَإِنَّهُ نُورٌ عَظِيمٌ لِكَمَالِ ظَهْرِهِ بَيْنَ الْأَنْوَارِ، وَ كِتَابٌ مَبِينٌ؛ حَيْثُ أَنَّ جَامِعَ لَجْمِيعِ

۱- الکشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۶۰۱.

۲- روح المعانی، ج ۶، ص ۹۷.

ص: ۵۶

الأسرار ومظهر للأحكام والأحوال والأخيار. (۱)

و چه مانعی دارد از اینکه دو صفت برای پیامبر (ص) باشد؛ زیرا او نور بزرگی است به جهت کمال ظهورش بین نورها، و کتاب آشکاری است به جهت آنکه جامع جمیع اسرار و مظهر احکام و حالات و خیرات می‌باشد.

نوری بودن پیامبر (ص) از دیدگاه علما

۱. مولوی نورالدین احمد از احمد رضا بریلوی سؤال کرده که گفته شده که سید عالم (ص) از نور خدا آفریده شده و تمام خلایق از نور اویند. شما از چه حدیثی می‌توانید این مطلب را به اثبات رسانید، و این حدیث از کدامین قسم از اقسام حدیث است؟

احمد رضا بریلوی از علمای هند در جواب او می‌گوید:

انّ هذا المطلب يثبت بحديث أخرجه أحد الأعلام، حافظ الحديث عبدالرزاق ابوبكر بن همام في مصنفه، تلميذ الامام الأجل سيدنا الامام مالك و استاذ الامام الأجل سيدنا الامام احمد بن حنبل، و استاذ الاستاذ للامام البخاري و مسلم، عن سيدنا و ابن سيدنا جابر بن عبدالله، قال: قلت: يا رسول الله! بابي أنت و أمي! اخبرني عن اول شيء خلقه الله تعالى قبل الأشياء؟ قال: يا جابر! انّ الله تعالى قد خلق قبل الأشياء نور نبيك من نوره.

أما انّ هذا الحديث من أي قسم؟

هذا الحديث أخرجه الامام البيهقي أيضاً في «دلائل النبوة» بنحوه،

ص: ۵۷

واجله ائمه الدین مثل الإمام القسطلانی فی «المواهب» و الامام ابن حجر المکی فی «افضل القرى» و العلامة الفاسی فی «مطالع المسرات» و العلامة الزرقانی فی «شرح المواهب» و العلامة الدیاربکری فی «الخمیس» و الشیخ المحقق عبدالحق المحدث الدهلوی فی «مدارج النبوة» و غیر ذلك من الأسفار يستدلون بهذا الحديث و یعولون علیه.

وبالجملة قد تلقت الأمة هذا الحديث بالقبول؛ فلاشک فی أنه حديث حسن، صالح، مقبول، معتمد، و ان تلقى العلماء بالقبول هو ذلك الشيء العظيم الذي لا حاجة للسند بعده، بل لو كان السند ضعيفاً ايضاً لا يضر، كما بيناه في «منير العين في حكم تقبيل الإبهامين». قد قال العلامة المحقق العارف بالله، سيدى عبدالغنى النابلسى في «الحديقة النديّة، شرح الطريقة المحمديّة»: قد خلق كل شيء من نوره (ص). (۱)

همانا این مطلب با حدیثی ثابت می‌شود که یکی از بزرگان یعنی حافظ حدیث عبدالرزاق ابوبکر بن همام در مصنفش آورده، که شاگرد امام اجل سرور ما امام مالک و استاد امام مکرم سرور ما امام احمد بن حنبل، و استاد استاد امام بخاری و مسلم، از سرور ما و فرزند سرور ما جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! خیر بده مرا از اولین چیزی که خداوند متعال قبل از اشیاء آفرید؟ حضرت فرمود: ای جابر! همانا خداوند متعال قبل از اشیاء نور پیامبر تو را از نور

ص: ۵۸

خودش آفرید.

اما اینکه این حدیث از کدامین قسم است؟

این حدیث را امام بیهقی در کتاب «دلائل النبوة» به همین مضمون آورده است، و نیز بزرگ امامان دین همانند امام قسطلانی در کتاب «المواهب» و امام ابن حجر مکی در کتاب «افضل القرى»، و علامه فاسی در کتاب «مطالع المسرات» و علامه زرقانی در کتاب «شرح المواهب» و علامه دیار بکری در کتاب «الخمیس» و شیخ محقق عبدالحق محدث دهلوی در کتاب «مدارج النبوة»، و دیگر کتاب‌ها نقل کرده و به این حدیث استدلال نموده و بر آن اعتماد کرده‌اند. و خلاصه اینکه امت این حدیث را تلقی به قبول کرده است و شکی نیست که این حدیث حدیثی است حسن، صالح، مقبول و مورد اعتماد. و تلقی علما به قبول (این روایت) همان مطلب مهمی است که بعد از آن احتیاج به سند نیست، بلکه حتی اگر سند ضعیف باشد ضرری نمی‌رساند، آن گونه که آن را در کتاب «منیر العین فی حکم تقبیل الإبهامین» بیان کرده‌ام.

علامه محقق، عارف بالله، سرور من عبدالغنی نابلسی در کتاب الحدیقه الندیة فی شرح الطریقه المحمديه گفته: هر چیزی از نور محمد (ص) خلق شده است.

۲. نیشابوری در تفسیر آیه: وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ می‌گوید: «کما قال: اول ما خلق الله نوری»^(۱)؛ «پیامبر (ص) می‌فرمود: اولین چیزی که خدا خلق کرده نور من است».

۱- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ج ۸، ص ۶۶.

ص: ۵۹

۳. علی بن برهان الدین حلبی شافعی بعد از نقل حدیث جابر می گوید:

وفیه أنه اصل لكل موجود، والله تعالى اعلم. (۱)

و در آن آمده که پیامبر (ص) اصل برای هر موجود است، و خداوند متعال داناتر می باشد.

۴. عبدالغنی نابلسی می گوید:

وهو (ص) صاحب الجمعية الكبرى، وكيف وقد خلق كل شيء من نوره (ص)، كما ورد به الحديث الصحيح. (۲)

و پیامبر (ص) صاحب جمعیت کبری است، چگونه چنین نباشد و حال آنکه خداوند هر چیزی را از نور او آفریده همان گونه که در حدیث صحیح آمده است.

۵. سید محمود آلوسی می گوید:

وكونه (ص) رحمة للجميع باعتبار أنه عليه الصلاة والسلام واسطة الفيض الالهي على الممكنات على حسب القوابل، و لذا كان نوره

(ص) اول المخلوقات. ففي الخبر: (اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر). و جاء: (الله تعالى المعطي و انا القاسم). و للصوفية قدست

اسرارهم في هذا الفصل كلام فوق ذلك. (۳)

رحمت بودن پیامبر (ص) برای تمام مخلوقات به اعتبار این است که او علیه الصلاة والسلام واسطه فیض الهی بر ممکنات به حسب

۱- السيرة الحلبية، حلبی، ج ۱، ص ۳۱.

۲- الحديقة الندية، شرح الطريقة المحمدية، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳- روح المعاني، ج ۸، ص ۷۱؛ ج ۱۷، ص ۱۰۵.

ص: ۶۰

قابلیت‌هاست، و لذا نور او اول مخلوقات می‌باشد. و در خبر است که اول موجودی که خداوند آفریده نور پیامبر توست ای جابر! و نیز آمده: خداوند متعال عطاکننده و من تقسیم‌کننده‌ام.

و برای صوفیه - قدست اسرارهم - در این فصل کلامی است فوق آن.

۶. علامه محمد مهدی فاسی بعد از نقل حدیث جابر حدیث دیگری را ذکر کرده که پیامبر (ص) فرمود:

اول ما خلق الله نوری و من نوری خلق کل شیء.

اول چیزی را که خداوند آفرید نور من بود و از نور من هر چیزی را آفرید.

آن‌گاه می‌گوید:

فهذه احادیث دالة على اولیته (ص) و تقدّمه على غیره من جمیع المخلوقات و انه سببها. (۱)

اینها احادیثی است که دلالت دارد بر اولیت او (ص) و مقدم بودنش بر غیرش از تمام مخلوقات، و اینکه او سبب مخلوقات است.

۷. سید محمد بن علوی مالکی درباره حدیث جابر می‌گوید:

اما سند جابر فصیح لاغبار علیه، و قد اختلف العلماء فی المتن لغرابته. (۲)

اما سند جابر صحیح است و اشکالی در آن نیست. و علما در متن آن به جهت غرابتش اختلاف کرده‌اند.

۱- مطالع المسرات، فاسی، ص ۲۲۱.

۲- حاشیه المولد الروی، مالکی، ص ۴۰.

جمع بین روایات اولین مخلوق

روایات اختلاف دارند در اینکه اول مخلوق عالم چیست؟ آیا نور پیامبر (ص) است، یا عقل و یا قلم و یا غیر اینها. در کیفیت جمع بین روایات توجیهاتی شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بدرالدین محمود عینی بعد از نقل روایات مختلف در این باب می‌گوید:

التوفیق بین هذه الروایات بانّ الأولیة نسبی، و کلّ شیء قیل فیہ أنّه أوّل فهو بالنسبة إلی ما بعدها. (۱)

توفیق و جمع بین این دو روایات به این است که اولیت نسبی است، و هر چیزی که در او گفته شود که اول است او به نسبت به ما بعدش اول می‌باشد.

۲. میر سید شریف جرجانی در شرح کلام قاضی ایجی در «المواقف» می‌گوید:

وجه الجمع بینه و بین الحدیثین الأخرین: اول ما خلق الله القلم، و اول ما خلق الله نوری: انّ المعلول الأول من حیث أنّه مجرد، یعقل ذاته و مبدأه یسمی عقلاً، و من حیث أنّه واسطه فی صدور سائر الموجودات و نفوس العلوم یسمی قلماً، و من حیث توسطه فی افاضه انوار النبوة کان نوراً لسید الأنبیاء. (۲)

وجه جمع بین آن و بین دو حدیث دیگر: که اول مخلوق خدا قلم و

۱- عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۱۰۹.

۲- شرح المواقف، ج ۷، ص ۲۵۴.

ص: ۶۲

اول مخلوق خدا نور من است اینکه معلول اول از حیث اینکه مجرد است و ذات و مبدأش تعقل می‌گردد عقل نامیده می‌شود، و از حیث اینکه واسطه در صدور سایر موجودات و نفوس علوم می‌گردد قلم نامیده می‌شود، و از حیث واسطه بودن آن در افاضه انوار نبوت، نور سرور انبیا می‌باشد.

۳. ملا علی قاری می‌گوید:

فَعَلِمَ أَنَّ أَوَّلَ الْأَشْيَاءِ عَلَى الْإِطْلَاقِ النُّورَ الْمُحَمَّدِيَّ، ثُمَّ الْمَاءَ، ثُمَّ الْعَرْشَ، ثُمَّ الْقَلَمَ. . . (۱)

پس دانسته شد که اول موجودات به طور مطلق نور محمدی است، سپس آب، و بعد آن عرش، و بعد قلم آفریده شده است. . .

۴. عبدالوهاب شعرانی می‌گوید:

. . . إِنَّ مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ؛ لِأَنَّ حَقِيقَةَ مُحَمَّدٍ (ص) تَارَةٌ يَعْبُرُ عَنْهَا بِالْعَقْلِ الْأَوَّلِ وَ تَارَةٌ بِالنُّورِ. (۲)

. . . همانا معنای آن دو یکی است؛ زیرا حقیقت محمد (ص) گاهی از آن به عقل اول تعبیر می‌شود و گاهی به نور.

۵. حسین بن محمد بن حسن دیار بکری می‌گوید:

وجه الجمع بين الأحاديث المختلفة المذكورة على تقدير صحة الكل ان يقال: الأول الحقيقي نور نبينا (ص)، و اولية العقل و القلم اضافية؛ يعنى اول مخلوق من المجردات العقل و من الاجسام القلم. . .

۱- المورد الروی، ص ۶۴.

۲- اليواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۲۰.

ص: ۶۳

واهل التحقيق على ان المراد من هذه الأحاديث شيء واحد، لكن باعتبار نسبه و حیثياته تعددت العبارات. (۱)

وجه جمع بین احادیث مختلف ذکر شده بر فرض صحت کل اینکه گفته می‌شود: اول حقیقی نور پیامبر ما است، و اولیت عقل و قلم اضافی است؛ یعنی اول مخلوق از مجردات عقل و از اجسام قلم می‌باشد. . .

و اهل تحقیق بر آنند که مراد از این احادیث یک چیز است، ولی به اعتبار نسبت‌ها و حیثیات عبارات متعدد می‌شود.

عدم توجه به سند روایت مقبول

از آنجا که حدیث جابر مورد توجه و تلقی به قبول از سوی علمای اهل سنت واقع شده، لذا احتیاج به بررسی سندی آن نیست، و این مطلبی است که بزرگان اهل سنت آن را قبول دارند.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

ان الحديث الذي اخرج الشيخان في صحيحيهما يفيد العلم مع كونه مما لم يبلغ حد التواتر؛ فإنه احتف به قرائن؛ منها تلقى العلماء لكتابيهما بالقبول. و هذا التلقى وحده اقوى في افادة العلم من مجرد كثرة الطرق القاصرة عن التواتر. (۲)

همانا حدیثی را که بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند مفید علم است، با وجود آنکه به حد تواتر نرسیده است؛ چرا که محفوظ

۱- تاریخ الخمیس، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۹.

۲- نزهة النظر فی توضیح نجه الفکر، ابن حجر عسقلانی، صص ۲۴ و ۲۵.

ص: ۶۴

به قرائنی است، از جمله اینکه علما احادیث این دو کتاب را تلقی به قبول کرده‌اند، و این تلقی به تنهایی قوی‌تر در افاده علم است از مجرد کثرت طرق که قاصر از تواتر باشد.

ترمذی بعد از نقل حدیثی می‌گوید:

هذا حدیث غریب لانعرف احداً اسنده الا ما روی من هذا الوجه. قال: و العمل علی هذا عند اهل العلم. (۱)

این حدیث غریب است و کسی را نمی‌شناسم که سندی برای آن ذکر کرده باشد، مگر آنچه از این طریق ذکر شده. گفت: و عمل بر همین است نزد اهل علم.

آن‌گاه ملا علی قاری در ذیل این جمله و شرح آن می‌گوید: «فكان الترمذی یزید تقویة الحدیث بعمل اهل العلم» (۲)؛ «مقصود ترمذی تقویت حدیث به عمل اهل علم است».

اتحاد نوریه پیامبر (ص) با امام علی (ع)

۱. سبطين جوزی از احمد بن حنبل در کتاب «فضائل» نقل کرده که او از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

كنت أنا وعلی بن أبی طالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم باربعة آلاف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئین: فجزء أنا وجزء علی. (۳)

۱- مرقاة المفاتیح، ملا علی قاری، ج ۳، ص ۹۸.

۲- همان.

۳- تذكرة الخواص، ص ۴۶.

ص: ۶۵

من وعلی بن ابی طالب نوری نزد خداوند متعال بودیم، چهار هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را خلق کند. هنگامی که آدم را آفرید آن نور را دو جزء نمود: جزئی من و جزء دیگر علی است.

و در روایت دیگر آمده است:

«خلقت أنا وعلی من نور واحد»^(۱)؛ «من وعلی از یک نور آفریده شدیم».

رجال این حدیث همگی افرادی مورد وثوقند:

- عبدالرزاق صنعانی؛ وی کسی است که نزد اهل سنت، بسیار مورد احترام و وثوق و مورد اطمینان است و لذا احتیاج به توضیح ندارد.

- معمر بن راشد ابو عروه ازدی؛ از رجال ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابوداود است. احمد بن حنبل گفته: «هیچ کس را در کنار او نمی گذاریم، جز آنکه معمر از آنها پیشی دارد».^(۲)

- زهری؛ کسی است که ابن حجر در حق او گفته: «او فقیه و حافظ است و علما بر جلالت و اتقان او اتفاق دارند...».^(۳)

- خالد بن معدان؛ کسی است که ابن حبان در حق او می گوید: «او هفتاد نفر از اصحاب رسول خدا (ص) را ملاقات کرده و از بهترین بندگان خداست».^(۴)

ذهبی می گوید: «او فقیه بزرگ، ثبت، مخلص است...».^(۵)

۱- تذکره الخواص، ص ۴۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، صص ۲۴۳ - ۲۴۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴- الثقات، ذیل شرح حال خالد بن معدان.

۵- الکاشف، ج ۱، ص ۲۷۴.

ص: ۶۶

عجلی، یعقوب بن شیبه، محمد بن سعد، ابن جریر و نسائی او را توثیق کرده‌اند. (۱)

– زاذان؛ وی از مشاهیر تابعین به شمار می‌آید که مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در صحاح خود از او روایت نقل کرده‌اند. ذهبی او را ثقه معرفی کرده است. (۲)

۲. ابن مغزلی شافعی به سند خود از سلمان نقل کرده که گفت: از حبییم محمد (ص) شنیدم که می‌فرمود: من و علی نوری بودیم نزد خداوند عزوجل، آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می‌نمود هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد. دائماً آن نور در یک جا بود تا آنکه ما در صلب عبدالمطلب از همدیگر جدا شدیم. پس در من است نبوت و در علی است خلافت. (۳)

۳. و نیز به سندش از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که فرمود: روزی رسول خدا (ص) در عرفات بود و علی (ع) در مقابل او، حضرت به او فرمود: «ای علی! نزدیک من بیا، ای علی! من تو از یک درخت آفریده شدیم. جسم تو از جسم من آفریده شده است. . . .» (۴)

۴. حاکم نیشابوری به سند خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که

۱- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- الکاشف، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳- مناقب امیرالمؤمنین ع، صص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ کفایة الطالب، ص ۳۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۵؛ فضائل احمد بن حنبل، ح ۲۵۲.

۴- مناقب امیرالمؤمنین ع، ص ۱۲۲؛ کفایة الطالب، ص ۱۷۸.

ص: ۶۷

گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که به علی (ع) می‌فرمود:

یا علی! الناس من شجر شتی وانا وانت من شجره واحده، ثم قرأ رسول الله (ص): وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صَبْنُونَ وَغَيْرُ صَبْنُونَ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ .

ای علی! مردم از درختان پراکنده‌اند و من و تو از یک درختیم. آن‌گاه این آیه را قرائت نمود: وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ... آن‌گاه می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است» (۱).

شبهات و هابیت

اشاره

و هابیان درباره عقیده به علم غیب اولیا شبهاتی مطرح نموده‌اند که اینک به بررسی آن می‌پردازیم:

شبهه اول: غلو بودن عقیده به علم غیب اولیا

اشاره

برخی عقیده به علم غیب اولیا را غلو دانسته در این باره به حدیث ابن عباس تمسک کرده‌اند که از عمر نقل کرده که گفت:

سمعت النبی (ص) يقول: لا تطرونی کما أطرت النصارى ابن مریم، فانما انا عبده، فقولوا: عبدالله ورسوله. (۲)

از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: در مدح من زیاده‌روی نکنید همان‌گونه که نصارا در شأن مریم چنین کردند؛ زیرا من بنده خدایم، بلکه بگویید: بنده خدا و رسولش.

۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۲.

ص: ۶۸

پاسخ

ابن حجر می گوید: «الاطراء، المدح الباطل»^(۱)؛ «اطراء به معنای مدح باطل است» .

قاضی عینی می گوید: «هو من الإطراء وهو المديح الباطل»^(۲)؛ «جمله «لاتطرونی» از اطراء به معنای ستایش باطل است» .
ابن التین می گوید:

معنی قوله: لاتطرونی، لامتدحونی کمدح النصارى، حتى غلا بعضهم فی عیسی فجعله الهاً مع الله، وبعضهم ادعی انه هو الله، وبعضهم ادعی ابن الله، ثم اردف النهی بقوله: انا عبدالله.^(۳)

قول پیامبر (ص) که فرمود: «لاتطرونی» یعنی مرا همان گونه که نصارا مدح می کنند مدح نکنید؛ زیرا برخی از آنها در حق عیسی غلو کرده و او را شریک خدا در الوهیت می دانند، و برخی ادعا کرده اند که او همان خداست، و برخی ادعا کرده اند که او فرزند خداست، لذا بعد از آن می فرماید: من بنده خدایم.

شبهه دوم: علم غیب صفت خاص به خدا**اشاره**

برخی می گویند:

ما الغلو المذی نهی الله الیهود والنصارى عنه فی عبده عیسی بن مریم الا لانهم اسبغوا صفات الله تعالی الخاصة به علی نبیه، فخاطبهم بقوله: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ

۱- فتح الباری، ج ۶، ص ۶۰۶.

۲- عمده القاری، ج ۱۶، ص ۳۷.

۳- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۸۱.

ص: ۶۹

وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا * لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا .

غلوی که خداوند یهود و نصاری را از آن در حق بنده‌اش عیسی بن مریم نهی کرد جز این نبود که آنان صفات خاص به خدای متعال را بر پیامبرش منطبق می‌کردند و لذا خداوند آنان را با این جملات مورد خطاب قرار داد: (بگو ای اهل کتاب! در دینتان زیاده‌روی نکنید و به جز حق نگویید و از هواهای نفسانی قومی پیروی نکنید که از قبل گمراه شده و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند) و نیز می‌فرماید: (ای اهل کتاب! در دین خود زیاده‌روی نکنید و به خدا به جز حق نسبت ندهید، همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه اوست که به مریم القا شده و روح او می‌باشد پس به خدا و رسولانش ایمان آورید و نگویید که سه خدا وجود دارد، دست از این حرف‌ها بردارید که برای شما بهتر است، همانا خدا یکی است و منزه است که برای او فرزند باشد، چرا که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است برای اوست و کافی است که خداوند وکیل باشد. مسیح از اینکه بنده خدا باشد امتناعی ندارد، و همچنین ملائکه مقرب خدا،

ص: ۷۰

وهر کس از بندگی خدا استنکاف کند و استکبار ورزد، زود است که آنان را برای [محاسبه] به سوی خود محشور نماید.

پاسخ

اولاً: شرک و غلو مسیحیان در الوهیت بوده نه در عقیده به علم غیب حضرت عیسی (ع)؛ همان گونه که آیه فوق به آن اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: **إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ** و می‌دانیم که ذات مستجمع جمیع صفات جمال و کمال یکی بیش نیست. ولی از آنجا که نظام عالم نظام اسباب و مسببات است. لذا خداوند، فعل و تدبیر خود را به توسط اسباب ایجاد می‌کند که یکی از اسباب فرشتگان می‌باشد، و گاهی نیز سلطه‌ای غیبی به توسط اولیائش به واسطه اذنش انجام می‌گردد که این امر غلو به حساب نمی‌آید؛ چرا که به اذن و مشیت و تدبیر الهی است.

ثانیاً: از اینکه می‌فرماید: **لَنْ يَشْتَرِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ** استفاده می‌شود که مسیحیان معتقد به معبودیت حضرت عیسی (ع) بوده‌اند و این شرک در الوهیت است.

ثالثاً: همان گونه که قبلاً اشاره شده اصل غیب از آن خداست و پیامبرش را از آن مطلع ساخته است.

شبه سوم: شرک بودن عقیده به علم غیب اولیا

اشاره

برخی گمان می‌کنند که اگر معتقد به علم غیب برای پیامبر (ص) یا اولیای الهی شویم لازم می‌آید که بین خداوند متعال و آنان مساوات قائل باشیم همان گونه که مشرکان می‌گفتند: **إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ «ما شما را با پروردگار عالمیان مساوی می‌دانستیم» (شعراء: ۹۸).

ص: ۷۱

پاسخ

کسانی که به تبع آیات و روایات به علم غیب اولیا و در رأس آنها پیامبر اسلام (ص) عقیده پیدا کرده‌اند هرگز چنین اعتقادی را ندارند، بلکه اصل غیب و استقلال آن را برای خدا می‌دانند و اگر پیامبر (ص) و اولیا از آن باخبرند به اذن و اراده و مشیت و عنایت خدا است.

احمد رضا قادری بریلوی در این باره می‌گوید:

ظهر و بهر ممّا تقرر أنّ شبهة مساواة علم المخلوقين طراً اجمعين بعلم ربنا إله العالمين ما كانت تخطر ببال المسلمین، اماتری العمیان؟

۱. انّ علم الله ذاتی و علم الخلق عطائی

۲. علم الله واجب لذاته و علم الخلق ممکن له.

۳. علم الله ازلی سرمدی قدیم حقیقی، و علم الخلق حادث؛ لأنّ الخلق کلّه حادث، و الصفة لا تتقدم الموصوف.

۴. علم الله غیر مخلوق و علم الخلق مخلوق.

۵. علم الله غیر مقدور، و علم الخلق مقدور مقهور.

۶. علم الله واجب البقاء و علم الخلق جائز الفناء.

۷. علم الله ممتنع التغير، و علم الخلق ممکن التبدل. (۱)

از بیانات گذشته ظاهر و آشکار شد که شبهه مساوات علم تمام مخلوقین با علم پروردگار ما خدای عالمیان هرگز به دل مسلمانان خطور نمی‌کند، آیا کورها مشاهده نمی‌کنند؟

۱. اینکه علم خدا ذاتی و علم خلق دادنی است.

۱- الدولة المکیة، احمد رضا بریلوی، ص ۲۱۲.

ص: ۷۲

۲. علم خدا واجب لذاته و علم خلق ممکن لذاته است.

۳. علم خدا ازلی سرمدی و قدیم حقیقی و علم مخلوق حادث است؛ زیرا تمام مخلوقات حادث می‌باشند، و صفت بر موصوفش مقدم نمی‌گردد.

۴. علم خدا غیر مخلوق و علم خلق مخلوق است.

۵. علم خدا غیر مقدور و علم خلق مقدور و مغلوب می‌باشد.

۶. علم خدا واجب البقاء و علم خلق جایز الفناست.

۷. در علم خدا تغییر ممتنع است ولی در علم خلق تبدل ممکن می‌باشد.

ص: ۷۳

بررسی غیب‌های اختصاصی

اشاره

برخی با تمسک به روایتی که در ذیل آیه ۳۴ لقمان ذکر شده می‌گویند پنج علم از علوم غیبی فقط مختص خداوند است. آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعِيَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (لقمان: ۳۴)

آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است! حق آن است که علم این پنج موضوع غیبی بلکه علم هر غیبی مختص به خداوند متعال است ولی مانعی ندارد که به هر کسی اراده کرده تعلیم دهد. لذا خداوند متعال می‌فرماید: وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا

ص: ۷۴

بما شاء...؛ «وکسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد...». (بقره: ۲۵۵)
اینک یکایک این پنج مورد را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم:

علم به قیامت

خداوند متعال می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ... (جن: ۲۶ و ۲۷)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده... .

فخر رازی در تفسیر این آیه می‌گوید:

انَّ الْغَيْبِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا لَيْسَ عَامًّا، فَنَحْمَلُهُ عَلَىٰ وَقْتِ وَقُوعِ الْقِيَامَةِ. وَيُؤَيِّدُهُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ وَقَعَتْ بَعْدَ قَوْلِهِ

تَعَالَى: وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ يَعْنِي لِأَدْرَىٰ وَقْتِ وَقُوعِ الْقِيَامَةِ... (۱)

همانا غیب در قول خداوند متعال (پس مطلع نمی‌سازد بر غیبش احدی را) عام نیست، لذا آن را حمل بر وقت وقوع قیامت می‌کنیم.

و تأیید می‌کند آن را اینکه این آیه بعد از قول خداوند متعال واقع شده (نمی‌دانم آیا نزدیک است آنچه وعده داده می‌شوید) یعنی

علم به وقت وقوع قیامت ندارم... .

تفتازانی درباره این آیه می‌گوید:

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۶۸.

ص: ۷۵

انّ الغیب ههنا لیس للعموم. بل مطلقاً أو معین، هو وقت وقوع القیمه بقریئه السیاق، ولا یبعد ان یطلع علیه بعض الرسل من الملائکه أو البشر. (۱)

همانا غیب در اینجا عام نیست بلکه مطلق یا معین است، و مقصود به آن وقت وقوع قیامت می‌باشد به قرینه سیاق، و بعید نیست که بر آن برخی از رسولان، از فرشتگان یا بشر مطلع شوند.

آلوسی درباره این آیه می‌گوید:

ویجوز ان یکون الله تعالی قد اطلع حبیبه علیه الصلاه و السلام علی وقت قیامها - ای القیامه - علی وجه کامل، لکن لا علی وجه یحاکی علمه تعالی به الا انه سبحانه اوجب علیه (ص) کتمه لحکمه، و یکون ذلك من خواصه علیه الصلاه و السلام. و لیس عنده ما یفید الجزم بذلك. (۲)

و جایز است که خداوند متعال محبوبش - که درود و سلام خدا بر او باد - را از وقت قیام قیامت به طور کامل مطلع ساخته باشد، ولی نه بر وجهی که حکایت کند علم خدای متعال را به آن، جز آنکه خداوند سبحان واجب کرده بر او کتمان آن را به جهت حکمتی، و این از خواص حضرت علیه الصلاه و السلام است، و نزد او نیست چیزی که مفید جزم به آن باشد.

جلال الدین سیوطی می‌گوید:

ذهب بعضهم إلى أنه (ص) اوتی علم الخمس أيضاً و علم وقت

۱- شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

۲- روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۰۱.

ص: ۷۶

الساعة و الروح و انه امر بكنتم ذلك. (۱)

برخی به این سو رفته‌اند که به پیامبر (ص) علم به این پنج موضوع نیز داده شده است، و علم وقت قیامت و روح نیز دارد، ولی مأمور به کتمان آنهاست.

علامه زرقانی مالکی می‌گوید:

وقد اعلمه الله تعالى ما عدا مفاتيح الغيب الخمسة. وقيل: حتى هي و امره بكتماها، كما في الخصائص. (۲)

خداوند متعال به او علم همه چیز به جز کلیدهای پنج غیب را آموخت. و گفته شده: حتی همین پنج مورد را نیز به او آموخت، ولی مأمور به کتمان آنهاست آن گونه که در کتاب (الخصائص) آمده است.

قرطبی می‌گوید:

من ادعى علم شيء منها - أي المغيبات الخمس - غير مستند إليه عليه الصلاة والسلام كان كاذباً في دعواه. (۳)

و هر کس ادعای آگاهی از پنج غیب کند بدون استناد به او علیه الصلاة والسلام در ادعایش دروغ گو است.

علم به نزول باران

خداوند متعال درباره حضرت یوسف (ع) می‌فرماید:

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابَّاً فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُّوهُ فِي سُتُبِّهِ إِلَّا

۱- الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲- شرح المواهب اللدنیة، زرقانی، ج ۱، ص ۱۰.

۳- تفسیر قرطبی، ذیل آیه.

ص: ۷۷

قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (يوسف: ۴۷ - ۴۹)

گفت: هفت سال با جدیت زراعت می کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می آید، که آنچه را برای آن سال‌ها ذخیره کرده‌اید، می خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس سالی فرامی‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود؛ و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سال پر برکتی است).

سیوطی در کتاب «الخصائص الکبری» بابتی را تحت عنوان «اخباره (ص) عن السحابة التي مطرت باليمن»؛ «خبر داد پیامبر (ص) از ابری که قرار بود در یمن بیارد» آورده و ذیل آن روایاتی را ذکر کرده است، از آن جمله که ابن عباس گفت: اصابتنا سحابة فخرج علينا النبي (ص) فقال: ان ملكاً موکلاً بالسحاب دخل علی آنفاً فسلم علی و اخبرنی أنه يسوق السحاب الی واد اليمن يقال (صريح) فجاءنا راکب بعد ذلك فسألناه عن السحابة فاخبر انهم مطروا فی ذلك اليوم. (۱)

ابری بر ما ظاهر شد، پیامبر (ص) نزد ما آمد و فرمود: همانا فرشته‌ای که موکل به ابر است هم اکنون بر من وارد شد و سلام داد و مرا خبر داد که ابر را به وادی صریح در یمن می‌برد. سواره‌ای بعد از

ص: ۷۸

آن بر ما وارد شد و ما از او درباره آن ابر سؤال کردیم، او خبر داد که بر آنان در آن روز باران بارید. و نیز از بکر بن عبدالله مزنی نقل کرده که گفت:

انّ النبی (ص) اخبر عن ملک السحاب أنّه یجییء من بلد کذا، و أنّهم مطروا یوم کذا. و أنّه سأله متی تمطر بلدنا؟ فقال: یوم کذا و عنده ناس من المنافقین، فحفظوه، ثم سألوا عن ذلک فوجدوا تصدیقه: فأمنوا و ذکروا ذلک للنبی (ص) فقال لهم: زادکم الله ایماناً. (۱)

همانا پیامبر (ص) خبر داد از فرشته ابر که از فلان شهر می‌آمد و به آنان در فلان روز باران داده شد، و یکی از آن حضرت پرسید که به شهر ما کی باران می‌بارد؟ فرمود: فلان روز. این را فرمود در حالی که جماعتی از منافقان پیش آن حضرت بودند، آن روز را حفظ کردند. سپس پرس‌وجو کردند تا صحت گفته پیامبر (ص) را دریابند. آنان وقتی صحت گفته پیامبر (ص) را دریافتند ایمان آوردند، و این مطلب را به پیامبر (ص) خبر دادند. حضرت به آنان فرمود: خدا بر ایمان شما بیفزاید.

آگاهی از فرزند در رحم

۱. حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام الفضل نقل می‌کند که فرمود: روزی بر رسول خدا (ص) وارد شده، عرض کردم: «ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم». حضرت فرمود: «آن خواب چیست؟» عرض کردم: «خواب بدی است». حضرت فرمود: «چیست؟» عرض کردم: «در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار

۱- الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۰۳.

ص: ۷۹

گرفت». پیامبر فرمود: «خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد».

ام الفضل می‌گوید: فاطمه (علیها السلام) حسین (ع) را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان‌گونه که رسول خدا (ص) فرمود، تا آنکه بر رسول خدا (ص) وارد شدم و حسین (ع) را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: «ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می‌بینم؟» حضرت فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودی او را به شهادت می‌رسانند». عرض کردم: «این فرزند را؟» حضرت فرمود: «آری». آن‌گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.

این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، از قبیل: حاکم نیشابوری (۱)، خطیب خوارزمی (۲)، ابن صباغ مالکی (۳)، ابن حجر مکی (۴)، بیهقی (۵) و متقی هندی (۶).

۲. مسلم به سندش از حذیفه بن اسید نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

يدخل الملك على النطفة بعد ما تستقر في الرحم اربعين أو خمسة و اربعين ليلة، فيقول: يا رب! أشقى أو سعيد؟ فيكتبان، فيقول: أي رب! أذكر أو انثى، فيكتبان و يكتب عمله و اثره و

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲- مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۳- الفصول المهمة، ص ۱۵۴.

۴- الصواعق المحرقة، ص ۱۱۵.

۵- الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۵.

۶- کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

ص: ۸۰

رزقه، ثم تطوی الصحف فلايزداد فيها ولا ينقص. (۱)

داخل می‌شود فرشته بر نطفه بعد از آنکه در رحم قرار می‌گیرد چهل یا چهل و پنج شب، و می‌گوید: ای پروردگار من! آیا شقی است یا سعید، پس می‌نویسد. سپس می‌گوید: ای پروردگار من! آیا مذکر است یا مؤنث؟، آن دو می‌نویسند، و نیز عمل و اثر و اجل و روزی او را مکتوب می‌کنند. سپس نامه‌ها پیچیده می‌شود و کم و زیاد نمی‌گردد. الآن علم طب چنان پیشرفت کرده که می‌تواند با سونوگرافی جنسیت فرزند را تشخیص دهد. بنابراین طبیعی است که اولیای الهی بتوانند با اطلاع از جانب خداوند از وضعیت جنین باخبر شوند.

آگاهی از آینده

پیامبر (ص) خبرهای زیادی را از آینده داده که همگی به وقوع پیوسته است.

۱. مسلم به سندش از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر (ص) درباره جنگ بدر فرمود:

هذا مصرع فلان، و يضع يده على الأرض ههنا و ههنا. . . قال: فما ماط احدهم عن موضع يد رسول الله (ص). (۲)

اینجا محل افتادن و مرگ فلان شخص است و دستانش را بر زمین اینجا و آنجا گذاشت. . . انس گفت: هیچ یک از آنها (مشرکان) از موضع دستان رسول خدا (ص) جابجا نشدند.

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲- شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲.

ص: ۸۱

نووی در شرح این حدیث می گوید:

وفیه معجزتان من اعلام النبوة: احدهما اخباره (ص) بمصرع جبابرتهم، فلم يتعد مصرعه... (۱).

و در آن دو معجزه از نشانه‌های نبوت است: یکی از آن دو خبر دادن او به زمین خوردن (و مرگ) سرکشانشان بود، که از آنجا تجاوز نکردند...

۲. مسلم از سلمة بن اکوع درباره جنگ خیبر نقل کرده که گفت:

فلما كان مساء الليلة التي فتحها الله في صباحها قال رسول الله (ص): لأعطين الراية أو ليأخذن الراية غداً رجل يحب الله ورسوله و قال:

يحب الله ورسوله يفتح الله عليه. فاذا نحن بعلی و ما نرجوه، فقالوا هذا علی، فاعطاه رسول الله (ص) الراية ففتح الله عليه. (۲)

و چون شب آن روزی رسید که خداوند در روزش فتوحات داد، رسول خدا (ص) فرمود: هر آینه پرچم را به کسی می‌دهم یا کسی فردا پرچم را می‌گیرد که خدا و رسولش او را دوست دارند. یا فرمود: خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند فتح را به دستان او قرار می‌دهد. ناگهان علی را دیدم در حالی که امید آن را نداشتیم. گفتند: این علی است. رسول خدا (ص) پرچم را به او داد و پیروزی را برای او مقدر نمود.

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۷۹.

ص: ۸۲

۳. احمد بن حنبل به سندش از ابوالطفیل عامر بن واثله نقل کرده که گفت:

انّ معاذاً اخبره أنّهم خرجوا مع رسول الله (ص) عام تبوك. . . ثم قال: انّكم ستأتون غداً ان شاء الله تعالى عين تبوك، و انّكم لن تأتوا بها حتّى يضحى النهار، فمن جاء فلايمس من مائها شيئاً حتّى آتى. (۱)

معاذ به او خبر داد که آنان با رسول خدا (ص) در سال تبوک خارج شدند. . . سپس فرمود: همانا شما فردا ان شاء الله تعالى به چشمه تبوک وارد می‌شوید، و شما بر آن وارد نمی‌شوید تا روز داخل شود. و هرکس وارد شد از آب آنجا چیزی نیشامد تا من برسم.

۴. بخاری از عبدالله بن رواحه نقل کرده که درباره پیامبر (ص) این شعر را سرود:

ارانا الهدى بعد العمى فقلوبنا به موقنات انّ ما قال واقع (۲)

به ما هدایت را بعد از کوری نشان داد، پس قلب‌های ما به آن یقین پیدا کرده که آنچه گفته واقع خواهد شد.

قسطلانی در شرح این شعر می‌گوید:

فقلوبنا به (ص) (موقنات انّ ما قال) من المغیبات (واقع). (۳)

پس قلوب ما به او (ص) یقین دارد به اینکه آنچه از خبر غیبی گفته واقع خواهد شد.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- ارشاد الساری، قسطلانی، ج ۲، ص ۳۳۰.

ص: ۸۳

۵. حسان بن ثابت این شعر را درباره پیامبر (ص) سروده است:

نبی یری ما لایری الناس حوله

و یتلو کتاب الله فی کلّ مشهد

فان قال فی یوم مقاله غائب

فتصدیقها فی صحوة الیوم أو غد(۱)

پیامبری که می‌بیند آنچه را که مردم اطرافش نمی‌بینند، و کتاب خدا را در هر مشهدی تلاوت می‌نمایند.

پس اگر در روز خبر غیبی دهد، تصدیق آن در آن روز یا در فردای آن تحقق یابد.

علم به مکان مرگ

از روایات بسیار استفاده می‌شود که پیامبر (ص) از مکان مرگ افراد نیز اطلاع داشته، موضوعی که در آیه مورد بحث یکی از پنج موضوع غیبی به حساب آمده است.

۱. قبلاً ذکر شد که پیامبر (ص) خبر از مکان کشته‌های متکبران از مشرکان داده است. (۲)

۲. از پیامبر (ص) نقل شده که خطاب به انصار فرمود:

«والمحیا محیاکم و الممات مماتکم» (۳)؛ «زندگی زندگی شما و مرگ مرگ شماست».

نووی در شرح این جمله می‌گوید:

أی لا احیی إلا عندکم و لا اموت إلا عندکم. و هذا أيضاً من

۱- المواهب اللدنیة مع شرح الرزقانی، ج ۷، ص ۲۳۰.

۲- شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- همان، ص ۱۰۳.

ص: ۸۴

المعجزات (۱).

یعنی زندگی نمی‌کنم، مگر نزد شما و نمی‌میرم، مگر نزد شما و این نیز از معجزات است.
۳. قسطلانی می‌گوید:

ومن ذلك اعلامه عليه الصلاة والسلام بقتل الحسين بالطف، و اخرج بيده تربته و قال: فيها مضجعه. رواه البغوي (الكبير الحافظ ابوالقاسم عبدالله بن محمد) في معجمه من حديث انس بن مالك بلفظ: استأذن ملك القطر ربه ان يزور النبي (ص) فاذن له و كان في يوم ام سلمة، فقال النبي (ص): احفظني علينا الباب لا يدخل علينا احد. فبينما هي على الباب اذ دخل الحسين و اقتحم فدخل على رسول الله (ص)، فجعل رسول الله (ص) يلثمه و يقبله. فقال له الملك: اتجبه؟ قال: نعم، قال: ان امتك ستقتله، و ان شئت اريتك المكان الذي يقتل به، فراه، فجاء بسهله او تراب احمر فاخذته ام سلمة فجعلته في ثوبها. قال ثابت: كنا نقول: انها كربلاء. و خرجه ابوحاتم - محمد بن حبان الحافظ - في صحيحه (۲).

و از آن جمله (خبرهای غیبی) اعلام پیامبر علیه الصلاة والسلام به کشته شدن حسین در سرزمین طف است، که حضرت و با دستش تربت او را آورد و فرمود: در روی آن است مدفن او. بغوی کبیر حافظ ابوالقاسم عبدالله بن محمد در معجمش از انس بن مالک نقل کرده: فرشته باران از پروردگارش اجازه گرفت تا به زیارت

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲- المواهب اللدنیة، شرح الزرقانی، ج ۷، ص ۲۵۰.

ص: ۸۵

پیامبر (ص) بیاید، به او اجازه داده شد، و آن در روزی بود که تعلق به ام سلمه داشت. پیامبر (ص) فرمود: در را ببند تا کسی بر ما وارد نشود. در آن هنگام که کنار در بود ناگهان حسین با زور داخل شد و خدمت رسول خدا (ص) آمد. حضرت شروع به بوسیدن صورت و لبان او کرد. فرشته به او عرضه داشت: آیا او را دوست داری؟ گفت: آری. گفت: همانا امتت زود است که او را به قتل برساند، و اگر خواستی به تو مکانی را که در آن به قتل می‌رسد نشان خواهم داد. آن مکان را نشان پیامبر (ص) داد. آن گاه گرد یا خاک قرمزی را آورد و ام سلمه آن را گرفت و در لباسش گذاشت. ثابت می‌گوید: ما می‌گفتیم که آن کربلاست. ابوحاتم محمد بن حبان حافظ نیز در صحیحش آن را تخریج کرده است.

۴. احمد بن حنبل به سندش از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت:

لما بعثه رسول الله (ص) إلى اليمن خرج معه يوصيه، فلمّا فرغ قال: يا معاذ! انك عسى ان لاتلقاني بعد عامي هذا، و لعلك ان تمرّ بمسجدى و قبرى. (۱)

چون رسول خدا (ص) او را به سوی یمن فرستاد همراه او از شهر بیرون آمد تا به او وصیت کند و چون از وصیت فارغ شد به او گفت: ای معاذ! تو شاید مرا بعد از این سال ملاقات نکنی، و شاید بر مسجد و قبرم عبور نمایی.

۵. بخاری به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت:

لما حضر أحد دعاني ابي من الليل فقال: ما أراني إلا مقتولا في

ص: ۸۶

اول من یقتل من اصحاب النبی (ص)، و انی لا اترک بعدی اعز علی منک غیر نفس رسول الله (ص)، و ان علی دیناً فاقض و استوص باخوانک خیراً. فاصبحنا، فکان اول قتیل. (۱)

چون در احد حاضر شد پدرم مرا شبانه خواست و گفت: مرا نخواهی دید مگر کشته شده در بین اولین کسانی که از اصحاب پیامبر (ص) کشته خواهند شد، و من برای بعد از خودم کسی را عزیزتر از تو غیر جان رسول خدا (ص) نمی گزارم، و بر گردن من دینی است تو آن را بپذیر و نسبت به برادرانت خیرخواه باش. ما صبح کردیم و او اولین کشته شده (احد) بود. مطابق این حدیث یکی از اصحاب رسول خدا (ص) خبر از آینده خود و محلّ شهادتش داده و خبر او نیز مصادف با واقع شده است.

علم به حقیقت روح

خداوند متعال خطاب به پیامبرش کرده و می فرماید:

و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء: ۸۵)

و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است! با اینکه خداوند روح را از امر رب می داند، در عین حال عده‌ای از اندیشمندان می گویند: پیامبر (ص) علم به حقیقت روح داشته است.

ص: ۸۷

فخر رازی می گوید:

ثالثها: انّ مسألة الروح يعرفها اصاغر الفلاسفة و اراذل المتكلمين، فلو قال الرسول (ص): ائى لا اعرفها لأورث ذلك ما يوجب التحقير والتنفير؛ فانّ الجهل بمثل هذه المسألة يفيد تحقير أى انسان كان فكيف الرسول الذى هو اعلم العلماء و افضل الفضلاء. و رابعها: انه قال فى حقه: الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ ، و وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ و كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ، و قَالَ: وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا . . . و قال فى صفة القرآن: وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ . . . فمن كان هذا حاله و صفته كيف يليق به ان يقول: انا لا اعرف هذه المسألة. (۱)

سوم اینکه مسأله روح را پایین ترین دسته‌های فلاسفه و پست ترین متکلمین هم می‌دانند، و اگر پیامبر (ص) بگوید: من از آن اطلاعی ندارم این موجب تحقیر و نفرت نسبت به آن حضرت است؛ زیرا جهل به مثل این مسأله موجب تحقیر هر انسانی است تا چه رسد به پیامبری که او اعلم علما و افضل فضلاست.

چهارم: اینکه خداوند متعال در حق پیامبر (ص) فرمود: (خدای رحمان، قرآن را تعلیم داد)، (و تو را تعلیم داد چیزی را که نمی‌دانستی و فضل خدا بر تو بزرگ است) . . . و فرمود: (و بگو پروردگار من به علم من بیفزا) . . . و در وصف قرآن فرمود: (و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب بیان کننده وجود دارد) . . . پس هر کس حال

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۳۹۲.

ص: ۸۸

وصفش چنین است چگونه به او سزاوار است که بگوید: من از این مسأله ناآگاهم.
غزالی درباره روح می گوید:

واما الروح التي هي الاصل، و هي التي إذا فسدت فسد لها سائر البدن، فذلك سرّ من اسرار الله... فلا يدرك بالعقل شيء من وصفه بل بنور آخر اعلى و اشرف من العقل يشرق ذلك النور في عالم النبوة والولاية، و نسبته إلى العقل نسبة العقل إلى الوهم و الخيال. (۱)
و اما روحی که اصل است، و او آن چیزی است که هرگاه فاسد شود تمام اجزای بدن به خاطر آن فاسد می شوند، پس آن سترّی از اسرار الهی است... پس درک نمی شود به عقل چیزی از وصف آن، بلکه به نور دیگری بالاتر و شریف تر از عقل، آن نور در عالم نبوت و ولایت درک می شود، و نسبت روح به عقل همانند نسبت عقل به وهم و خیال است.

بدرالدین محمود عینی می نویسد:

قلت: جلّ منصب النبی (ص)، و هو حبيب الله و سيد خلقه ان يكون غير عالم بالروح. و كيف و قد منّ الله عليه بقوله: وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا... و قد قال اكثر العلماء: ليس في الآية دليل على ان الروح لا يعلم، ولا على ان النبی (ص) لم يكن يعلمها. (۲)

۱- احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۴، ص ۱۱۵.

۲- عمده القاری، بدرالدین عینی، ج ۲، ص ۲۰۱.

ص: ۸۹

می‌گوییم: بلند مرتبه است منصب پیامبری (ص) که محبوب خدا و سرور خلق است اینکه دانا به روح نباشد. چگونه چنین باشد در حالی که خداوند بر او ممت گذاشته به گفته‌اش: (و تعلیم داد تو را آنچه نمی‌دانستی و فضل خدا بر تو بزرگ است) . . . و بیشتر علما گفته‌اند: نیست در آیه نشانه و دلیلی بر اینکه روح مورد علم قرار نمی‌گیرد، و نه بر اینکه پیامبر (ص) به آن علم نداشته است.

علم غیب اولیا در عالم برزخ

فتاوی و هابیان درباره علم غیب اولیا در برزخ

۱. گروه دائمی مفتیان وهابی می گویند:
ادعاء الغیب کفر؛ قال تعالی: قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْعَیْبُ إِلَّا اللَّهُ (۱). (۲)
- ادعای علم غیب [بر غیر خدا] کفر است؛ خداوند متعال فرمود: (بگو هیچ کس از افراد آسمانی و زمینی به جز خدا از غیب اطلاع ندارند).
۲. بن باز مفتی اعظم وهابیان در عصر خود می گوید:
قد علم من الدین بالضروره و بالأدله الشرعیة ان رسول الله (ص) لا یوجد فی کلّ مکان، و أنّما یوجد جسمه فی قبره فقط من المدینة المنورة، اما روحه ففی الرفیق الأعلى فی الجنة. . . اما الغیب فلا یعلمه الا الله وحده، و أنّما یعلم الرسول (ص) و غیره من

۱- اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۷۹.

۲- نمل: ۶۵.

ص: ۹۲

الخلف من الغیب ما اطلعهم الله علیه، ممّا ورد فی القرآن الکریم و السنّة المطهّرة بیانه، من امور الجنّة و النار و احوال القیامة و غیر ذلك ممّا دلّ علیه القرآن الکریم و الأحادیث الصحیحة... و قد صحّ عن رسول الله (ص) فی احادیث علی أنّه لایعلم الغیب... .

(۱)

به ضرورت دین و به ادله شرعی دانسته شد که رسول خدا (ص) در هر مکانی یافت نمی‌شود، بلکه جسم او تنها در قبرش در مدینه منوره است، و اقیما روحش در رفیق اعلی در بهشت می‌باشد... اقیما غیب را به جز خدا کسی نمی‌داند و تنها رسول و غیر او از پیشینیان از غیب تنها اموری را می‌دانند که خداوند آنان را مطلع ساخته و در قرآن کریم و سنت مطهر بیان شده است؛ از قبیل: امور بهشت و دوزخ و احوال قیامت و دیگر امور... و به سند صحیح از رسول خدا (ص) نقل شده که پیامبر علم غیب نمی‌داند... .
۳. او نیز می‌گوید:

لاشک انّ المستغیثین بالنبی (ص) أو بغیره من الاولیاء و الانبیاء و الملائکة أو الجنّ انّما فعلوا ذلك معتقدین انّهم یسمعون دعاءهم و یقضون حاجاتهم و انّهم یعلمون احوالهم، و هذه انواع من الشکر الأكبر؛ لانّ الغیب لایعلمه إلاّ الله عزّوجلّ... (۲).
شکی نیست که پناه برندگان به پیامبر (ص) یا به غیر او از انبیا و اولیا و ملائکه و یا جنّ، این کار را با این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان صدایشان را می‌شنوند و حاجاتشان را برآورده می‌نمایند و از

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۵۲.

ص: ۹۳

حالاتشان آگاهند، ولی اینها همه انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدای عزوجل نمی‌دانند. . . .
 ۴. بن باز می‌گوید:

من مات علی هذا الاعتقاد؛ بان یعتقد ان محمداً (ص) لیس بپسر ای لیس من بنی آدم أو یعتقد انه یعلم الغیب فهذا اعتقاد کفری،
 یعتبر صاحبه کافراً کفراً اکبراً. . . . (۱)

هر کس بر این اعتقاد بمیرد که محمد (ص) بشر و از فرزندان آدم نیست، یا معتقد شود که او علم غیب داشته، این اعتقادی کفرآمیز
 است که صاحب آن کافر شده و کفر اکبر را دارد. . . .

۵. هم او می‌گوید:

. . . ولكن لا یلزم من هذه الحیاء انه یعلم الغیب أو یعلم امور اهل الدنیا، بل ذلك قد انقطع بالموت؛ لقوله (ص): (اذا مات ابن آدم
 انقطع عمله. . .)، وهو (ص) لا یعلم الغیب فی حیاته فکیف یعلمه بعد مماته. . . ومن ادعی انه یعلم الغیب فقد اعظم علی الله الفریة. . .

(۲)

. . . ولی از این زندگانی لازم نمی‌آید که او علم غیب داشته باشد یا از امور اهل دنیا باخبر باشد، بلکه اینها با مرگ منقطع می‌شود؛
 زیرا که پیامبر (ص) فرمود: هرگاه فرزند آدم بمیرد عملش منقطع گردد و او (ص) علم غیب را در حال حیاتش نمی‌دانست، پس
 چگونه بعد از مرگش بداند. . . و هر کس ادعا کند که پیامبر علم غیب می‌داند نسبت ناروایی را به خدا داده است. . .

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲- همان، صص ۴۱۷ و ۴۱۸.

علم غیب اولیا از نظر حکم عقلی

اولیای الهی اگر در زمان حیاتشان علم غیب داشته‌اند (خصوصاً پیامبر (ص) که به نص آیات قرآن کریم از علم غیب به اذن الهی آگاه است)، این علم غیب را از طریق نفس داشته‌اند نه بدن، نفسی که مجرد بوده و بعد از عروض مرگ بر بدن و جدا شدن از آن باقی است و آثار زمان حیاتش را در افقی وسیع‌تر دارد. لذا می‌توان گفت که اولیای الهی به حکم عقل بعد از مرگ نیز علم غیب داشته و از اموری که در دنیا اتفاق می‌افتد نیز آگاه می‌باشند.

علم غیب اولیا در قرآن**اشاره**

از برخی آیات قرآن کریم علم غیب اولیا و در رأس آنها پیامبر اکرم (ص) استفاده می‌شود، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آیه اول

خداوند متعال می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا. . .**؛ «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم. . .» (احزاب: ۴۵)

علامه ابوالسعود (م ۹۵۱ ه. ق) در تفسیر این آیه می‌گوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا. . . علی من بعثت اليهم تراقب احوالهم و تشاهد اعمالهم و تتحمل منهم الشهادة بما صدر عنهم من التصديق و التكذيب و سائر ما هم عليه من الهدى و الضلال، و تؤديها يوم القيامة اداءً و مقبولاً فيما لهم و ما عليهم. (۱)

ص: ۹۵

«ای پیامبر! همانا ما تو را به عنوان گواه فرستادیم» بر هر کسی که به سوی آنان مبعوث شدی تا احوالشان را مراقبت کرده و شاهد اعمالشان باشی و گواهی را از آنان تحمل کنی به آنچه که صادر شده از آنان از تصدیق و تکذیب و دیگر اموری که بر آن هستند از هدایت و ضلالت، و آن را در قیامت به طور مقبول ادا کنی، چه آنچه به نفع آنان است یا به ضرر آنان. همین تفسیر از سلیمان جمل در کتاب «الفتوحات الإلهیه» (۱) و سید محمود آلوسی در «روح المعانی» (۲) رسیده است. کسی که می‌خواهد شاهد و گواه بر امت در روز قیامت باشد باید از اعمال آنها از راه غیب در هر دو عالم مطلع باشد.

آیه دوم

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (بقره: ۱۴۳)

همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط)؛ تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است.

اسماعیل حقی در تفسیر «روح البیان» در ذیل آیه فوق می‌گوید:

و معنای گواهی پیامبر (ص) آگاهی او از رتبه هر متدین به دین او و

۱- الفتوحات الإلهیه، ج ۳، ص ۴۴۳.

۲- روح المعانی، ج ۲۲، ص ۴۵.

ص: ۹۶

میزان دستیابی او به حقیقت دین و میزان حجابش از کمال دینش محجوب است، پس او گناهان مردم و حقیقت ایمان و اعمال و حسنات و سیئات و اخلاص و نفاق آنان و امور دیگرشان را به نور حق می‌داند. (۱)

ابن الحاج و قسطلانی درباره این آیه آورده‌اند:

لا فرق بین موته و حياته فی مشاهده لآتمه و معرفته بأحوالهم و نیاتهم و عزائمهم و خواطرهم، و ذلك عنده جلی لا خفاء به. (۲)
 فرقی بین موت و حیات حضرت نیست در اینکه امتش را مشاهده می‌کند و به احوال و نیات و قصدها و خاطره‌های [ذهنی و قلبی] آنان آگاهی دارد، و این نزد او آشکار است و خفایی در آن نیست.

قرطبی می‌گوید:

فأما الشهادة فصفة سَمِيَّ حاملها بالشاهد و يبلغ شهيد. و للشهادة ثلاثة شروط لا تتم إلا باتمامها، و هي: الحضور و الوعي و الأداء. (۳)
 اما شهادت پس صفتی است که متحمل آن را شاهد گویند و با شهید مبالغه می‌شود. و برای شهادت سه شرط است که تمام نمی‌گردد، مگر به آنها: حضور، تحمل و اداء.
 ابوالقاسم قشیری در معنا و تفسیر آیه می‌گوید:

۱- روح البیان، اسماعیل حقی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲- المدخل، ابن الحاج، ج ۱، ص ۲۵۲؛ المواهب اللدنیة، با شرح زرقانی، ج ۸، ص ۳۴۸.

۳- التذکره، محمد بن احمد قرطبی، ص ۱۸۳.

ص: ۹۷

و معنی الشاهد الحاضر، فكل ما هو حاضر قلبك فهو شاهدك. (۱)

و معنای شاهد حاضر است، پس هر آنچه که در قلب تو حاضر است او شاهد توست.

از کلام قشیری استفاده می‌شود اولیا در عالم برزخ حاضر و شاهد دنیا بوده و در بین مردمند؛ زیرا معنای شاهد بودن پیامبر (ص) و دیگر شاهدان را به معنای حضور گرفت که نزد مردم حاضر می‌باشند تا صحنه اعمال آنان را مشاهده کرده و گواهی دهند.

آیه سوم

خداوند متعال می‌فرماید:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (نساء: ۴۱)

حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟
۳. از سعید بن مسیب نقل شده که می‌گفت:

ليس من يوم إلا- تعرض على النبي (ص) امته غدوة و عشية، فيعرفهم بسيماهم و اعمالهم، فلذلك يشهد عليهم، يقول الله تبارك و تعالی: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (رحمهما الله). (۲)
هیچ روزی نیست جز آنکه صبح و شام امت پیامبر (ص) بر او عرضه می‌گردد، و آنان را با سیما و اعمالشان می‌شناسد، و لذا برای آنان

۱- الرسالة القشيرية، ص ۴۷.

۲- الجامع الاحكام القرآن، قرطبی، ج ۵، ص ۱۹۸؛ التذكرة، ص ۳۳۹.

ص: ۹۸

گواهی می‌دهد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: (پس چگونه است هر گاه از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر همه آنان گواه کنیم).

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث از سعید بن مسیب می‌گوید:

وقد قبله القرطبی فقال بعد ایراده: قد تقدّم أنّ الأعمال تعرض على الله كل يوم اثنين و خميس، و على الأنبياء و الآباء و الأمهات يوم الجمعة. قال: و لا تعارض؛ فأنه يحتمل ان يخص نبينا بما يعرض عليه كل يوم و يوم الجمعة مع الأنبياء عليه و عليهم افضل الصلاة و السلام. (۱)

قرطبی آن را پذیرفته و بعد از ذکر آن گفته: مقدم شد که اعمال بر خداوند هر روز دوشنبه و پنجشنبه و بر انبیا و پدران و مادران روز جمعه عرضه می‌شود. او می‌گوید: و تعارضی بین آنها نیست؛ زیرا محتمل است که به‌طور خصوصی هر روز بر پیامبر ما عرضه می‌شود و روز جمعه با دیگر انبیا بر آنان عرضه می‌گردد (بر او و بر آنان بهترین درود و سلام باد).

آیه چهارم

نیز می‌فرماید:

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (توبه: ۱۰۵)

بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند.

ص: ۹۹

مطابق این آیه رسول خدا (ص) و مومنان از اعمال انسان‌ها تا روز قیامت مطلعند. گرچه از دنیا رحلت کرده‌اند.

آیه پنجم

با جمع بین آیاتی می‌توان علم غیب اولیای الهی را در عالم برزخ اثبات نمود:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آل عمران: ۱۰۵)

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (نساء: ۶۹)

وکسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید: ۴)

وهر جا باشید او با شما است.

فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره: ۱۱۵)

و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست.

ص: ۱۰۰

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶)

و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (غافر: ۱۹)

او چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

از مجموعه این آیات استفاده می‌شود که اولیای الهی در عالم برزخ به همه عالم احاطه غیبی دارند همان‌گونه که خداوند بالاصاله چنین احاطه‌ای دارد؛ زیرا طبق این آیه اولیا نمرده‌اند. لذا همان‌گونه که در حال حیات علم غیب دارند بعد مرگ نیز این اثر و آثار را که از آن جمله سلطه غیبی است، دارند.

با قیاس اولویت نیز می‌توان آیه شهدا را بر پیامبر (ص) تعمیم داد؛ زیرا حضرت (ص) از شهدا برتر است، و لذا به طریق اولی دارای علم غیب می‌باشد.

علم غیب اولیا در روایات

۱. به سند صحیح از عبدالله بن مسعود نقل شده که پیامبر (ص) فرمود:

حیاتی خیر لکم تُخْرِدُ ثَوْنٌ وَ يُحَدِّثُ لکم، و وفاتی خیر لکم تعرض علی اعمالکم، فما رأیت من خیر حمدت الله علیه، و ما رأیت من شرٍّ استغفرت الله لکم. (۱)

زنده بودن من برای شما خیر است، سخن می‌گویید و با شما سخن

ص: ۱۰۱

- (وحی) گفته می‌شود. و مرگ من نیز برای شما خیر است، چرا که اعمال شما بر من عرضه می‌شود، آنچه از خیر را در آن مشاهده کنم خدا را شکر می‌کنم، و آنچه از شرّ ببینم از خداوند برای شما طلب مغفرت می‌نمایم.
- عده‌ای از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده و یا تصحیح نموده‌اند؛ از قبیل:
- الف) حافظ عراقی در کتاب «طرح التثریب» (۱) او بعد از نقل حدیث می‌گوید: سند آن خوب است.
- ب) هیشمی در کتاب «مجمع الزوائد»؛ (۲) او بعد از نقل حدیث می‌گوید: «رواه البزار و رجاله رجال الصحیح»؛ «بزار آن را نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است».
- ج) سیوطی در کتاب «الخصائص الكبرى» می‌گوید: «سنده صحیح» (۳)؛ «سند آن صحیح است».
- د) حافظ ابن حجر عسقلانی (۴).
- ه) بزار نیز این حدیث را در مسندش با سند صحیح نقل کرده است (۵).
- و) حسن بن علی سقاف شافعی (۶).

۱- طرح التثریب، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴.

۳- الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۸۵.

۵- همان؛ کشف الاستار عن زوائد البزار، ج ۱، ص ۳۹۷.

۶- الاغاثة بادلّة الاستغاثة، ص ۱۳.

ص: ۱۰۲

ز) حافظ سید احمد بن صدیق غماری در کتاب «الاکتفاء بتخریج احادیث الشفاء» (۱).

او می گوید:

قلت: و هو اسناد صحیح و رجاله رجال الصحیح، و حدیث بکر بن عبدالله المزنی رواه ابن سعد فی الطبقات. قال: اخبرنا یونس بن محمّد المؤدب، ثنا حمّاد بن زید، عن غالب، عن بکر بن عبدالله، عن النبی (ص) به مثل لفظ ابن مسعود. و هذا سند علی شرط البخاری و مسلم، فهو مرسل صحیح، و له طریق آخر رواه الحارث بن ابی اسامه فی مسنده.

می گویم: سند آن صحیح و رجال آن رجال صحیح است، و حدیث بکر بن عبدالله مزنی را ابن سعد در (الطبقات) نقل کرده و گفته: خبر داد ما را یونس بن محمّد مؤدب، حدیث کرد ما را حماد بن زید، از غالب، از بکر بن عبدالله، از پیامبر (ص) به آن مثل لفظ ابن مسعود. و این سند بر شرط بخاری و مسلم بوده و حدیث مرسل صحیح است، و طریق دیگری دارد که آن را حارث بن ابی اسلمه در مسندش نقل کرده است.

۲. بخاری به طور مختصر و طبرانی به طور مفصل از انس نقل کرده که گفت:

لما انكشف الناس يوم اليمامة قلت لثابت بن قيس: الا ترى يا عمّ و وجدته يتحنّط. فقال: ما هكذا كنّا نقاتل مع رسول الله (ص)، بئس ما عوّدتم أقرانكم. اللهم انّی ابرأ الیک ممّا جاء به هؤلاء و

۱- الاکتفاء بتخریج احادیث الشفاء، ص ۱۷.

ص: ۱۰۳

مما صنع هؤلاء، ثم قاتل حتى قتل. و كان عليه درع نفيسه، فمّر به رجل مسلم فاخذها.

بينما رجل من المسلمين نائم اتاه ثابت في منامه فقال: ائني اوصيك بوصيه، فايّاك ان تقول هذا حلم فتضيّعه؛ ائني لما قتلت اخذ درعي فلان، و منزله في اقصى الناس، و عند خبائه فرس تستنّ، و قد كفأ على الدرع برمه و فوقها رحل، فأت خالداً فمره فليأخذها، وليقل لابي بكر: انّ عليّ الدين كذا و كذا، و فلان عتيق. فاستيقظ الرجل فأتى خالداً فاخبره، فبعث إلى الدرع فأتى بها علي ما وصف، فحدّث ابا بكر رؤياه، فاجاز وصيته. (۱)

چون در روز یمامه لشکر متوقف شد به ثابت بن قیس گفتم: آیا نمی بینی ای عمو، او را دیدم که حنوط می مالده. او گفت: هنگامی که با رسول خدا (ص) بودیم این گونه نمی جنگیدیم. با اقران خود بد جور مقابله می کنید. بار الها من به تو پناه می برم از آنچه که اینها به جا آورده و انجام می دهند. آن گاه جنگید تا کشته شد. او زرهی نفیس داشت مسلمانی از بالای سرش گذشت و آن را برداشت. یکی از مسلمانان در خواب بود ثابت به خوابش آمد و به او گفت: من تو را به کاری وصیت می کنم و مبادا بگویی این خواب است و به آن عمل نکنی. من چون به قتل رسیدم زره مرا فلانی برداشت که منزلش دورترین منزل هاست، و کنار سایبان او اسبی است که رفت و آمد می کند، و بر روی زره ظرفی سنگی است و روی آن

۱- صحیح بخاری، ح ۲۸۴۵؛ المعجم الکبیر، ح ۱۳۲۰.

ص: ۱۰۴

اساس سفر. نزد خالد برو و بگو آن را از او بگیرد. و به ابوبکر بگو: فلان مقدار دین بدهکارم، و فلان چیز قیمتی دارم. آن مرد بیدار شد و به سراغ خالد آمد و به او خبر داد. او کسی را به سوی درع فرستاد و آن را آن گونه که گفته بود یافت. و خوابش را به ابوبکر نقل کرد، و او به وصیتش عمل نمود.

از این حدیث استفاده می‌شود اولیا در عالم برزخ از آنچه در این دنیا می‌گذرد آگاهند.

۴. طبرانی از ابوالدرداء نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

لیس من عبد یصلی علی إلا بلغنی صوته حیث کان. قلنا: و بعد وفاتک؟ قال: و بعد وفاتی، ان الله حرم علی الأرض ان تأکل اجساد الأنبياء. (۱)

هر بنده‌ای که بر من درود فرستد صدایش به من می‌رسد هر کجا که باشد. عرض کردم: حتی بعد از وفات شما؟ فرمود: حتی بعد از وفاتم. همانا خداوند بر زمین حرام کرده که اجساد انبیا را نابود سازند.

علم غیب اولیا در عالم برزخ از دیدگاه علمای اهل سنت

۱. قاضی تقی الدین سبکی می‌گوید:

حياة الانبياء و الشهداء، فی القبر کحیاتهم فی الدنيا. . . و اقیما الادراکات کالعلم و السماع فلا شک ان ذلك ثابت لهم و لسائر الموتی. (۲)

زندگی اموات و شهیدان در قبر همانند زندگی دنیایی است. . . اما

۱- جلاء الافهام، ابن قیم جوزیه، ص ۶۳.

۲- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۵۲.

ص: ۱۰۵

ادراکات همچون علم و شنیدن، شکی نیست که برای آنان و دیگر مردگان ثابت است.

۲. ابن الحاج می گوید:

لا فرق بین موته و حیاته فی مشاهده لآمته و معرفته بأحوالهم و نیاتهم و عزائمهم و خواطرهم، و ذلك عند جلی لا خفاء به. (۱)

فرقی بین مرگ او و حیاتش در مشاهده امتش و معرفت به احوال و نیات و قصدها و خاطره‌های آنها نیست. و این امور نزد او آشکار است و خفایی به آن نمی‌باشد.

۳. یوسف بن اسماعیل بن یوسف نهبانی شافعی از قضات فلسطین می گوید:

انّ المسلمین... من اهل السنه و الجماعه و هم جمهور الامه المحمديه یعتقدون فيه (ص): انه یعلم الغیب، و یعطى و یمنع، و یقضی حوائج السائلین، و یفرج کربات المکروبین... (۲)

همانا مسلمانان... از اهل سنت و جماعت که جمهور امت محمدیه‌اند درباره آن حضرت (ص) اعتقاد دارند که او علم غیب می‌داند و عطا می‌کند و منع می‌نماید، و حوائج سؤال‌کنندگان را برآورده می‌کند، و گرفتاری گرفتاران را برطرف می‌نماید... .

۴. قاضی شوکانی می گوید:

وذهب جماعه من المحققین الی انّ رسول الله (ص) حی بعد وفاته، و انه یسر بطاعات امته، و انّ الانبیاء لایبلون، مع انّ مطلق

۱- المدخل، ابن الحاج، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق، ص ۳۵۵.

ص: ۱۰۶

الادراک كالعلم و السماع ثابت لسائر الموتى. (۱)

و جماعتی از محققان عقیده دارند که رسول خدا (ص) بعد از وفاتش زنده است، و او به جهت طاعات امتش مسرور می‌گردد، و اینکه انبیا نابود نمی‌شوند، با اینکه مطلق ادراک همچون علم و شنیدن برای دیگر مرده‌ها نیز ثابت است.

۵. شیخ محمد عبدالحکیم شرف در مورد حدیث بخاری که به سندش از عبدالله بن مسعود نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: فاذا صَلَّى احدكم فليقل: التحيات لله الصلوات و الطيبات، السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته، السلام علينا و على عبادالله الصالحين. فانكم اذا قلتموها اصابت كل عبد لله صالح في السماء و الأرض. (۲)

هرگاه یکی از شما نماز گزارد پس بگوید: تحیات صلوات و طیبیات برای خداست. سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خدا و برکاتش، سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا. و چون شما این جملات را گفتید به هر بنده صالح خدا در آسمان و زمین می‌رسد. می‌گوید:

فلنتأمل ان المصلّى سواء كان في الشرق أو الغرب، و كذا في البرّ أو البحر، في الأرض أو الفضاء، اينما صَلَّى فهو مأمور بان يقدم تحيات العبادات كلّها الى حضرة العلى الأعلى جل شأنه، ثم يسلم على النبي المختار (ص) بصيغة الخطاب و النداء. و

۱- نیل الاوطار، ج ۳، ص ۲۸۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۵.

ص: ۱۰۷

لا ینبغی ان یظنّ انّ السلام لایصل الی حضره النبی الکریم (ص)، و أنّما نصّلی صورته المتخیله، فانّ سلامنا ینصیب کل عبد لله صالح فی السماء و الأرض - كما رواه الامام البخاری - فیبلغ نبینا و حبیبنا (ص) بالطریق الاولی. (۱)

پس باید تأمل کنیم در اینکه نماز گزار چه در شرق باشد یا غرب، و چه در خشکی یا دریا، در زمین باشد یا فضا، هر جا نماز گزارد، پس او مأمور است که تمام تحیات بندگان را به محضر علی اعلی جلّ شأنه برساند، پس بر پیامبر مختار به صیغه خطاب و ندا سلام دهد. و سزاوار نیست که گمان شود اینکه سلام به حضرت پیامبر (ص) نمی‌رسد، و اینکه ما درود می‌فرستیم بر صورت تخیلی او؛ زیرا سلام ما به هر بنده صالح خدا در آسمان و زمین می‌رسد - آن گونه که امام بخاری روایت کرده - پس به پیامبر (ص) و حبیب ما به طریق اولی می‌رسد.

۶. بدر الدین محمود عینی در شرح حدیث مذکور می‌گوید:

فان قلت: ما الحکمة فی العدول عن الغیبه الی الخطاب فی قوله: (علیک أیها النبی)، مع انّ لفظ الغیبه هو الذی یقتضیه السیاق. قلت: اجاب الطیبی بما محصله: نحن نتبع لفظ الرسول بعینه الذی علّمه للصحابه.

و یحتمل علی طریقه اهل العرفان: انّ المصلّین لما استفتحوا باب الملکوت بالتحیات اذن لهم بالدخول فی حریم الحی الذی لایموت، فقرت اعینهم بالمناجاة، فنبهوا علی انّ ذلك بواسطه نبی

۱- من عقائد اهل السنه، عبدالحکیم شرف، ص ۳۲۷.

ص: ۱۰۸

الرحمة و برکة متابعتہ، فاذا التفتوا فاذا الحیب فی حرم الحیب حاضر، فأقبلوا قائلین: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته. (۱)

پس اگر بگویی: چیست حکمت در عدول از غیبت به خطاب در گفته او: (بر تو ای پیامبر (ص))، با اینکه مقتضای سیاق لفظ غیبت است. در جواب می‌گوییم: طیبی از آن جواب داده به چیزی که محصل آن این است: ما پیروی از لفظ پیامبر می‌کنیم به طور معین، آن لفظی را که به صحابه تعلیم داده است.

و احتمال می‌رود بر طریق عرفان اینکه نمازگزاران چون باب ملکوت را با تحیت‌ها باز کردند به آنها اجازه دخول در حریم زنده‌ای که مرگ ندارد داده می‌شود، و چشم‌های آنان با مناجات نورانی می‌گردد، و متنبه می‌شوند که این امر به واسطه پیامبر (ص) رحمت و برکت متابعت از اوست، و چون ملتفت می‌شوند پس ناگهان [مشاهده می‌کنند] که حیب (ص) در حرم حیب [خداوند] حاضر است. لذا روی می‌کنند به او در حالی که می‌گویند: سلام و رحمت خدا و برکاتش (بر تو ای پیامبر) باد.

۷. ابن قیم جوزیه در مورد علم برزخی اموات می‌گوید:

والسلف مجمعون علی هذا، و قد تواترت الآثار عنهم بانّ المیت يعرف زیارة الحی و یستبشر به. (۲)

و سلف اجماع دارند بر این مطلب و آثار از آن به تواتر رسیده که میت از زیارت افراد زنده مطلع گردیده و از آن خشنود می‌شود.

۱- عمدة القاری، ج ۶، ص ۱۱۱.

۲- الروح، ص ۴.

ص: ۱۰۹

پاسخ به شبهات

اشاره

بعد از پایان بحث اینک به شبهات آن می‌پردازیم:

شبهه اول: اختصاص علم غیب به زمان حیات

اشاره

برخی گفته‌اند: خطابی که در تشهد آمده قابل استناد نیست؛ زیرا که مختص به زمان حیات پیامبر (ص) است، زیرا بعد از وفات آن حضرت صحابه خطاب را به غیبت تبدیل کرده و (السلام علی النبی) می‌گفته‌اند، آن گونه که از ابن مسعود نقل شده است.

پاسخ

ملا علی قاری در پاسخ به این اشکال می‌گوید:

واما قول ابن مسعود: (کُنَّا نقول فی حیاة الرسول (ص): (السلام علیک ایها النبی، فلما قبض قلنا: السلام علی النبی)، فهو رواية أبي عوانة، و رواية البخاری الاصح منها بینت ان ذلك لیس من قول ابن مسعود؛ بل من فهم الراوی عنه، و لفظها: فلما قبض قلنا: السلام یعنی علی النبی. [لفظ یعنی دالّ علی أنّه تفسیر من الرأی علی حسب فهمه]. فقوله: قلنا: السلام، یحتمل أنّه اراد به: استمرنا به علی ما کنا علیه فی حیاته، و یحتمل أنّه اراد اعراضنا عن الخطاب، و اذا احتمل اللفظ لم یبق فیهِ دلالة. کذا ذکره ابن حجر. (۱)

و اما قول ابن مسعود (ما در زمان پیامبر (ص) می‌گفتیم: سلام بر تو ای پیامبر (ص))، و چون پیامبر (ص) رحلت نمود گفتیم: سلام بر پیامبر)، این روایت ابوعوانه است، و روایت بخاری که صحیح‌تر از آن است بیان

ص: ۱۱۰

نموده که این از قول ابن مسعود نیست، بلکه از فهم راوی است، و لفظ آن این گونه است. (پس چون از دنیا رحلت کرد ما گفتیم: السلام)، یعنی بر پیامبر، [لفظ (یعنی) دلالت می‌کند بر اینکه این کلام تفسیری است از راوی به حسب فهمش]. پس گفته او: (گفتیم ما: السلام) احتمال دارد که مقصود به آن این باشد که ما بر آنچه در زمان حیات پیامبر (ص) بودیم استمرار داریم. و نیز احتمال دارد که او اراده کرده اعراض ما را از خطاب، و چون در لفظ دو احتمال آمد دلالتش باقی نمی‌ماند. ابن حجر این گونه ذکر کرده است.

وانگهی این روایت تنها برداشت ابن مسعود است و کلام پیامبر (ص) نیست و لذا دیگر صحابه و نیز فقهای مذاهب اربعه آن را قبول نکرده و به آن فتوا نداده‌اند.

شبهه دوم: عدم خطاب به پیامبر (ص) در تشهد

اشاره

و نیز گفته شده: ما در تشهد که بر پیامبر (ص) سلام می‌دهیم خطاب به او نمی‌کنیم بلکه این کلمات را در حقیقت حکایت از واقعه معراج می‌نماییم، و لذا لازم نیست اعتقاد به حضور پیامبر (ص) داشته باشیم.

پاسخ

اولاً: اینکه صیغه خطاب در این گواهی در تشهد به عنوان حکایت از واقعه معراج است مبنی بر روایتی غیر مستند می‌باشد. ثانیاً: در حدیث بخاری آمده بود که شما اگر چنین بگویید به هر بنده صالحی در آسمان و زمین می‌رسد. حال اگر تشهد و سلام در آن به نحو حکایت باشد معنایی برای رسیدن سلام به هر بنده صالحی نیست،

ص: ۱۱۱

و لذا باید هر نماز گزاری سلام را به رسول خدا (ص) و بنده‌های صالح تقدیم کند، و این معنای انشاء سلام است. علاء الدین حصکفی می گوید:

و يقصد بالفاظ التشهد معانيها مرادة له على وجه الإنشاء، كأنه يحيى الله تعالى و يسلم على نبيه و على نفسه و اوليائه، لا الإخبار عن ذلك... لا حكاية سلام الله تعالى. (۱)

و قصد می شود به الفاظ تشهد معانی آن در حالی که اراده شده به آن وجه انشاء، گویا که خداوند متعال او را زنده کرده و سلام بر پیامبرش و بر خودش و اولیائش می فرستد، نه آنکه مقصود اخبار از آن باشد، و ما حکایت سلام خداوند متعال باشد.

شبهه سوم: علم غیب نداشتن میت

اشاره

گفته شده: پیامبر (ص) مرده و کسی که مرده چیزی از عالم دنیا که برای او غیب است نمی داند. خداوند متعال می فرماید: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ؛ «تو می میری و آنها نیز خواهند مرد!» (زمر: ۳۰)

پاسخ

این آیه اشاره دارد که پیامبر (ص) نیز از این دنیا می رود و مرگ بر او عارض می شود همان گونه که دیگران نیز از این دنیا رحلت می کنند.

محمد بن علوی مالکی در پاسخ این اشکال می گوید:

... هذا الذي يورد هذه الآيات فاته - إما قصداً أو جهلاً - ان ينبه

ص: ۱۱۲

الناس الى ان هذا الآيات جاءت لتبين ان محمداً (ص) يجرى عليه ما يجرى على البشر من الموت وان الله هو الباقي الحي الذي لا يموت... (۱)

... کسی که این آیات را به عنوان ایراد ذکر کرده، عمداً یا جهلاً نمی‌خواهد مردم را آگاه سازد که این گونه آیات بدین جهت آمده تا روشن کند که محمد (ص) همانند سایر مردم از دنیا رحلت می‌کند و تنها کسی که باقی می‌ماند خدای حی است که در او مرگ راه ندارد...

وی همچنین می‌گوید:

... انما جائت لتصحيح مفهوم شائع وتصور باطل في العقول الجاهلية، حيث انهم يربطون بين الكمالات الانسانية والفضائل البشرية التي يتصف بها الرجل وبين الحياة؛ اذ يعتقدون ان الرجل اذا مات انتهى فضله وكماله وماتت معه مزيتته وصار لاقيمه له ولا فضيله، بل مات وماتت معه فضائله وخصاله، ومن هنا جاءت الآيات لتبين فساد هذا المعنى وبطلان ذلك التصور، جاءت لتقول لابي جهل وابي لهب وجماعة المشركين ومن على شاكلتهم ان محمداً بشر وليس بمخلد على وجه الارض، بل انه سيجرى عليه ما يجرى على عامة البشر، ولكن هذا لا ينقص كماله ولا يؤثر على درجته ولا ينقص من مرتبته... (۲)

... آری این گونه آیات به جهت تصحیح مفهومی شایع و تصویری

۱- منهج السلف في فهم النصوص، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲- همان.

ص: ۱۱۳

باطل در عقول جاهلیت آمده است؛ زیرا آنان بین کمالات انسانی و فضایل بشری که فردی پیدا می‌کند و بین زنده بودن او ربط می‌دهند و می‌گویند که آن شخص تا زنده است این کمالات و فضایل را دارد و هنگامی که فوت کرد همه آنها تمام می‌شود و موجودی بی‌خاصیت خواهد شد و با مرگش فضائل و کمالاتش دفن می‌شوند. بدین جهت این آیات برای کشاندن خط بطلان بر این گونه عقاید نازل شده تا به ابوجهل و ابولهب و جماعت مشرکان و همفکران آنها بگوید که محمد بشری است که هرگز در روی زمین باقی نخواهد بود بلکه همان احکامی که بر دیگر افراد بشر وارد می‌شود بر او نیز وارد خواهد شد، ولی این احکام کمالات او را ناقص نخواهد کرد و بر درجه او تأثیر نخواهد گذاشت و از مرتبه او کم نخواهد نمود. . .

شبهه چهارم: نفی علم غیب برزخی از عزیر نبی

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ (بقره: ۲۵۹)

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌ها فرو ریخته بود، [و اجساد و استخوان‌های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود] گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟! [در این هنگام،] خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: چه قدر

ص: ۱۱۴

درنگ کردی؟ گفت: یک روز؛ یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! گفته شده مطابق این آیه عزیر پیامبر (ص) که خبر از درنگ کردن در عالم دیگر به یک روز یا برخی از زمان روز داده اشتباه نموده است. اگر او علم غیب می‌دانست می‌بایست می‌گفت صد سال در عالم برزخ بوده است.

پاسخ

اولاً: این آیه و سؤال آن مربوط به بازگشت در این دنیا است که از او می‌پرسد چه قدر در عالم برزخ درنگ کردی؟ و او اشتباه جواب می‌دهد، ولی ممکن است تا در عالم برزخ بوده می‌دانسته که چقدر درنگ کرده است. و لذا آیه فوق از مورد بحث خارج است.

ثانیاً: ممکن است که مورد عزیر پیامبر (ع) خصوصیت داشته باشد، تا خداوند قدرتش را به او نشان دهد. ثالثاً: در عالم مجردات زمان مطرح نیست؛ زیرا زمان مربوط به حرکت و تحول دنیوی است.

شبهه پنجم: نفی علم غیب از سوی پیامبران

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (مائده: ۱۰۹)

[از] روزی [بترسید] که خداوند، پیامبران را جمع می‌کند، و به

ص: ۱۱۵

آنها می‌گویند: [در برابر دعوت شما]، چه پاسخی به شما داده شد؟، می‌گویند: ما چیزی نمی‌دانیم؛ تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی.

گفته شده پیامبران بعد از مرگشان از آنچه در بین قومشان اتفاق افتاده اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند.

پاسخ

اولاً: مورد آیه مربوط به قیامت است. لذا از مورد بحث خارج می‌باشد.

ثانیاً: مقصود از لا-عِلْمٌ لَنَا نداشتن علم زائد بر آن چیزی است که خداوند می‌داند به قرینه ادامه آیه که فرمود: إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ «تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی».

شبهه ششم: نفی علم غیب در مورد اصحاب کهف

اشاره

خداوند متعال درباره اصحاب کهف می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ (كهف: ۱۹)

این گونه آنها را [از خواب] برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدت خوابیدید؟! گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز! [و چون نتوانستند مدت خوابشان را دقیقاً بدانند] گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه‌تر است! گفته شده مطابق این آیه خداوند متعال دانای‌تر به غیب معرفی شده است.

ص: ۱۱۶

پاسخ

اولاً: این آیه مربوط به دنیاست نه عالم برزخ و لذا از مورد بحث خارج است، بلکه عرضه می‌دارد: تو خودت مراقب آنها بوده‌ای و می‌توانستی جلوی کار زشت آنها را بگیری.
ثانیاً: بحث علم غیب برزخی اولیا را با ادله قرآنی و حدیثی که از محکمات بود به اثبات رساندیم.
ثالثاً: عالم برزخ عالم مجردات است و زمان در آنجا مطرح نیست.

شبهه هفتم: مورد دیگر از نفی علم غیب درباره اصحاب کهف**اشاره**

و نیز درباره اصحاب کهف می‌فرماید:
وَلِئَلَّوْا فِی كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِیْنَ وَ اَزْدَادُوْا تِسْعًا * قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لِیْتُوْا لَهٗ غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ (كهف: ۲۵ و ۲۶)
آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال [نیز] بر آن افزودند. بگو: خداوند از مدت توقفشان آگاه‌تر است؛ غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست!
گفته شده مطابق این آیه علم غیب مخصوص به خدا دانسته شده است.

پاسخ

به قرینه لام در لَهٗ غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اصل غیب مخصوص خداست و این منافات با غیب دانستن پیامبر (ص) و اولیا به اذن خداوند حتی در عالم برزخ ندارد؛ زیرا حیات برزخی به اثبات رسیده است.

ص: ۱۱۷

خداوند متعال می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ (جن: ۲۶ و ۲۷)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده.

شبهه هشتم: اعتراف پیامبر (ص) به نفی علم غیب

اشاره

شیخ عبدالعزیز بن باز در ردّ حیات برزخی و ارتباط دنیا با عالم برزخ به حدیث حوض تمسک کرده که از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

يُذَادُ رِجَالُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوْضِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ اصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ. (۱)

از مردانی در روز قیامت به جهت بهره بردن از حوضم گرفته می‌شود. عرض می‌کنم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند؟ خطاب می‌رسد: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند.

پاسخ

اولاً: حدیث فوق مربوط به قیامت است نه برزخ، و ممکن است که نفی علم به جهت ستارالعیوب بودن خدا در عالم قیامت باشد. ثانیاً: حدیث فوق نفی علم از خصوص احداث در دین بعد از پیامبر (ص) می‌کند و اطلاق در نفی مطلق علم غیب ندارد. ثالثاً: عبارت فوق به طور مجازی گفته شده و مقصود مذمت برخی از اصحاب است؛ خصوصاً آنکه این روایت مخالف با روایات

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج ۱، صص ۴۱۷ و ۴۱۸.

ص: ۱۱۸

نص بر علم غیب پیامبر (ص) است.

شیخ محمد عبدالحکیم شرف از علمای اهل سنت در توجیه این روایت و پاسخ از اینکه ممکن است این حدیث دلیل بر عدم علم غیب پیامبر (ص) در عالم دیگر باشد می‌گوید:

أما ما ورد فی حدیث ابن عباس: انّ النبی (ص) قال: و أنّه لیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول: اصحابی، فیقول: انک لاتدری ما احدثوا بعدک. رواه البخاری، فلا یصح دلیلاً علی نفی علمه (ص) بأحوالهم؛ اذ قد ورد فی صحیح مسلم فی باب اثبات حوض نبینا (ص) و صفاته: یقال: اما شعرت ما عملوا بعدک؟؛ فإنّ الهمزة للاستفهام الانکاری قد دخلت علی ما النافیة فتفید ثبوت الشعور و العلم، و الواقعة واحدة فلا بدّ من تقدیر الهمزة الاستفهامیة قبل قوله (ص): (انک لاتدری... .) للتوفیق بین الأحادیث، نعم لایكون له (ص) التفات إلى احوالهم لغلبة الرحمة، فیقول بعد التنبيه: سحراً سحراً. (۱)

اما آنچه از حدیث ابن عباس وارد شده: اینکه پیامبر (ص) فرمود: همانا مردانی از امتم را می‌آورند و به طرف دوزخ می‌برند، من می‌گویم: اینها اصحاب من هستند، خداوند می‌فرماید: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. این حدیث را بخاری نقل کرده ولی نمی‌تواند دلیل بر نفی علم پیامبر (ص) به احوال آنان باشد؛ زیرا در صحیح مسلم در باب اثبات حوض پیامبر (ص) و صفات آن چنین آمده است: (پس گفته می‌شود: آیا ندانستی که بعد از تو چه کردند؟) همانا همزه برای

۱- من عقائد اهل السنّة، ص ۳۱۷.

ص: ۱۱۹

استفهام انکاری است که بر (ما) نافیهِ داخل شده و افاده می‌کند ثبوت شعور و علم را، و واقعه (در دو روایت) یکی است، و لذا باید همزه استفهامی را قبل از گفته حضرت «انک لاتدری...» در تقدیر گرفت به جهت جمع بین احادیث. آری آن حضرت التفاتی به احوال آنان ندارد به جهت غلبه رحمت، و لذا بعد از اطلاع و آگاهی می‌گوید: نابود باد، نابود باد.

شبهه نهم: عدم احاطه وجودی پیامبر (ص) در برزخ

اشاره

شیخ بن باز از مفتیان وهابی می‌گوید:

قد علم من الدین بالضروره و بالأدلة الشرعیة ان رسول الله (ص) لا یوجد فی کل مکان، و انما یوجد جسمه فی قبره فقط فی المدینة المنوره، اما روحه ففی الرفیق الاعلی فی الجنه... (۱).

به ضرورت و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا (ص) در هر مکانی یافت نمی‌شود، بلکه جسم او تنها در قبرش در مدینه منوره است، و روحش در رفیق اعلی در بهشت می‌باشد. بنابراین کسی که در بهشت است، از عالم دنیا بی‌خبر است.

پاسخ

در بحث از حیات برزخی اولیا از ادله قرآنی و حدیثی ثابت کردیم که روح پیامبر (ص) در عالم برزخ تنها در بهشت نیست، بلکه به سوی خدا رجعت کرده و مطابق آیات قرآن، خداوند همه جا و نزد همه کس می‌باشد و از همه چیز آگاهی دارد.

ص: ۱۲۱

فصل دوم: سلطه غیبی اولیا

اشاره

ص: ۱۲۳

فتاوی و هابیان

در فصل پیشین به بررسی علم غیب اولیا در دنیا و عالم برزخ پرداختیم اما یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین وهابیان و دیگر مذاهب اسلامی اعتقاد به سلطه غیبی اولیا و انجام کارهای خارق العاده خصوصاً برای اهل دنیا در عالم برزخ است. وهابیان کرامات و تصرفات غیبی اولیا را به‌ویژه پس از مرگ منکرند. و بدین جهت است که صدا زدن و درخواست حاجت از آنان را نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک اکبر می‌دانند.

۱. ابن تیمیه - مؤسس عقاید وهابیان - می‌گوید:

از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد. (۱)

۱- الهدیة الستیة، ص ۴۰.

ص: ۱۲۴

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد» (۱).

۲. شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید:

فمن قال من الناس فی ای بقعه من بقاع الأرض: یا رسول الله! و یا نبی الله أو یا محمد اغثنی أو ادرکنی أو انصرنی أو اشفنی أو انصر امتک أو اشف مرض المسلمین أو اهد ضالتهم أو ما شبه ذلك فقد جعله شریکاً لله فی العبادة. (۲)

هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان مسلمانان را، هدایت کن گم شده مسلمانان را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است.

در جایی دیگر می گوید:

ولا شک انّ المستغیثین بالنبی (ص) أو بغيره من الأولیاء والأنبیاء أو الجن انما فعلوا ذلك معتقدين انهم یسمعون دعاءهم ویقضون حاجتهم، وانهم یعلمون احوالهم، وهذه انواع من الشرك الأکبر؛ لانّ الغیب لا یعلمه إلاّ الله عزوجل، ولانّ السموات قد انقطعت اعمالهم و تصرفاتهم فی عالم الدنیا. (۳)

شکی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر (ص)، اولیاء، انبیاء، ملائکه یا جن، این عمل را به این اعتقاد انجام می دهند که آنان دعایشان را

۱- زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۲- مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳- همان، ص ۵۵۲.

ص: ۱۲۵

شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجتشان را بر آورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است. همچنین می‌گوید:

و اما دعاء المیت و الاستغاثه به و طلب المدد منه، فکل ذلک من الشرک الاکبر، و هو من عمل عباد الاوثان فی عهد النبی (ص) ... (۱).

و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر (ص) است. . . .

در این فتاوا گرچه درخواست کمک از اولیا باطل شمرده شده، ولی از آن جهت است که وهابیان معتقدند خیرات از مرده‌ها به زنده‌ها نمی‌رسد، همان‌گونه که بن باز به صراحت در فتوای اولش به آن اشاره کرده است.

ص: ۱۲۷

توجه به باطن**اشاره**

انسان از دو حقیقت به نام تن و روان آفریده شده است؛ به عبارت دیگر، انسانیتِ انسان، منحصر به جسم و تن نیست، بلکه باطن و جانی دارد که واقعیت او را تشکیل می‌دهد و اگر بر سر راه تکامل انسان، از نظر جسم و ماده محدودیت‌هایی وجود دارد، سر راه تکاملش از نظر روح و معنا چنین محدودیتی نیست، بلکه او از این نظر آمادگی بیشتری برای ترقی و تعالی دارد؛ چه بسا در پرتو اطاعت خدا و پیمودن راه حق می‌تواند قلّه‌های بس بلندی را فتح و تسخیر کند. هرگاه انسان از شدت توجه‌اش به امور مادی و لذایذ جسمانی بکاهد و به درون‌گرایی و اصلاح باطن پردازد، در این موقع می‌تواند نیروهای نهفته باطنی خویش را آشکار سازد و بر قدرت و توانایی‌اش بیفزاید.

اثر بندگی خدا

از نظر آیین اسلام انسان دو نوع زندگی دارد: ظاهری و معنوی.

«حیات ظاهری» همان زندگی طبیعی است که تمام بشر را در بر می‌گیرد و اسلام برای جلوگیری از هر نوع افراط و تفریط، برنامه خاصی

ص: ۱۲۸

برای این نوع زندگی تنظیم کرده است. برنامه اسلام، علاوه بر اینکه بهزیستی انسان را در جهان ماده فراهم می‌سازد، راه را برای تحقق حیات معنوی نیز هموار می‌کند.

«حیات معنوی» از اعمال و نیت‌های انسان سرچشمه می‌گیرد و چنین حیاتی، سعادت و خوش‌بختی یا شقاوت و بدبختی را در پی دارد. بنابراین، حرکات و رفتار و کردار بشر، سازنده حیات معنوی و پدید آورنده قدرت روحی است که نتیجه آن سعادت و تعالی انسان و یا شقاوت و بدبختی اوست.

در پس پرده زندگی ظاهری، واقعیتی زنده و حیاتی معنوی نهفته که سرچشمه تمام خوش‌بختی‌ها می‌باشد و آن، «ولایت» است که در افراد انسان به طور متفاوت پدید می‌آید و مبدأ یک سلسله آثار شگرف می‌گردد. «اطاعتِ خدا» مایه «قرب الهی» و مخالفت با دستورهایش سبب دوری از او می‌شود.

قرب الهی

مقصود از قرب و تقرب الهی، نزدیکی از نظر مکان نیست، زیرا خداوند جهان، جسم و جسمانی نبوده و دارای مکان نیست؛ تا بنده‌ای از نظر مکان به او نزدیک‌تر گردد. اما در عین حال او به ما، از خود ما نزدیک‌تر است.

همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ «ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم». (ق: ۱۶)

ممکن است سؤال شود: اگر خدا مکان ندارد و چنین تقرب‌بی

ص: ۱۲۹

ممکن نیست، پس مقصود از قرب الهی و نزدیکی بنده به خدا چیست؟

در پاسخ باید گفت: خداوند جهان، کمال مطلق و نامحدود است و پویندگان راه عبودیت و بندگی در پرتو کمالاتی که از این راه به دست می‌آورند، سرانجام حائز کمال می‌شوند و از دیگران، که فاقد این نوع کمال‌اند، مقرب‌تر و نزدیک‌تر به خدای تعالی می‌گردند.

در جهان آفرینش هرکسی به تناسب کمال وجود خویش، قربی به ذات پروردگار دارد پس هر فردی که از نظر وجود کامل‌تر باشد به ذات الهی که کمال محض و نامتناهی است، مقرب‌تر و نزدیک‌تر خواهد بود.

وقتی می‌گوییم: خداوند کمال مطلق و نامتناهی است، مقصود از آن، صفات جمال خدا از قبیل: علم، قدرت، حیات و اراده است. هرگاه بنده‌ای در پرتو پیمودن راه اطاعت، گام در درجات کمال می‌گذارد و از نردبان کمال بالا می‌رود، مقصود این است که کمال وجودی بیشتر، علم و قدرتی زیادتر، اراده‌ای نافذتر و حیاتی جاودانه‌تر یافته است. در این صورت می‌تواند از فرشته بالاتر رفته و از کمالات بشری بهره‌مند گردد.

پیامبر گرامی (ص) در ضمن حدیثی به مقامات بلند سالکان راه حق و پویندگان راه عبودیت و بندگی اشاره نموده، سخن پروردگار را چنین نقل می‌فرماید:

ما تقرب إلی عبد بشيء أحب إلی مما افترضت علیه و إنّه لیتقرب إلی بالنافله حتی أحبّه، فإذا أحببته كنت سمعه الذی

ص: ۱۳۰

يسمع به و بصره الذی ينطق به ویده التی یبطش بها، إن دعانی أجبته، و إن سألتنی أعطیته. (۱)

هیچ بنده‌ای با کاری به من تقرّب نجسته که محبوب تر از انجام فرایض بوده باشد. بنده من با بجای آوردن نمازهای نافله آن چنان به من نزدیک می‌شود که او را دوست می‌دارم. وقتی او محبوب من، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود. و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند. و زبان او می‌گردد که با آن سخن می‌گوید. و دست او می‌شوم که با آن حمله می‌کند. هرگاه مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر چیزی از من بخواهد می‌بخشم.

در سایه اطاعت از خدا قدرت درونی انسان به حدّی می‌رسد که با قدرت الهی صداهایی را می‌شنود که با نیروی عادی قادر به شنیدن آن نیست. صور و اشباحی را می‌بیند که دیدگان عادی را یارای دیدن آنها نیست. مقصود از اینکه خداوند چشم و گوش او می‌گردد، آن است که دیده‌اش در پرتو قدرت الهی نافذتر و گوشش شنواتر و قدرتش گسترده می‌گردد.

در مصباح الشریعه آمده است:

العبودیة جوهره کنهها الربوبية. (۲)

بندگی و پیمودن راه قرب به خدا، گوهری است که نتیجه آن خداوندگاری و کسب قدرت و توانایی بیشتر است. در این جمله مقصود از «ربوبیت» خدایی کردن نیست، زیرا هیچ‌گاه

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- مصباح الشریعه، حدیث اول.

ص: ۱۳۱

بشر نمی‌تواند از حدود امکانی تجاوز کند، بلکه مقصود از، «خداوند گاری» کسب کمالات بیشتر و قدرت و نیروهای بالاتر است.

آثار قرب الهی

اشاره

قرب الهی آثار فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تسلط بر نفس

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛** «نماز انسان را از بدی‌ها و منکرها باز می‌دارد». (عنکبوت: ۴۵)

و نیز می‌فرماید:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره: ۱۸۳)

روزه را بر شما بسان پیشینیان واجب کردیم تا پرهیزگار شوید.

خداوند در این آیات به روشنی بیان می‌کند که نماز و روزه که عامل قرب به حق است سبب تسلط انسان بر نفس خویش در برابر وساوس شیطان و گناهان می‌گردد.

۲. بینش خاص

از مزایای قرب الهی این است که انسان در سایه صفا و روشنایی دل، بینش خاصی پیدا می‌کند که با آن حق و باطل را به روشنی تشخیص می‌دهد و هرگز گمراه نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

ص: ۱۳۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پرهیزکار باشید خدا به شما نیرویی می‌بخشد که با آن، حق و باطل را به خوبی تشخیص می‌دهید.

مقصود از «فرقان» بینش خاصی است که سبب می‌گردد انسان حق و باطل را خوب بشناسد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنکبوت: ۶۹)

کسانی که در راه ما سعی و کوشش کنند، آنان را به راه‌های خویش رهبری می‌کنیم.

و نیز می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ (حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت با خدا پرهیزید و به پیامبر او ایمان بیاورید. [خداوند] دو سهم از رحمت خویش را به شما می‌دهد و برای شما نوری قرار می‌دهد که با آن راه بروید.

۳. نفی خواطِر

پویندگان راه عبودیت به واسطه تکامل و قدرتی که در سایه بندگی می‌یابند بر تمام اندیشه‌های پراکنده خود مسلط می‌شوند و در حال عبادت آن‌چنان تمرکز فکری و حضور قلب دارند که از غیر خدا غافل می‌شوند و غرق جمال و کمال خدا می‌گردند. ابوعلی سینا می‌گوید:

ص: ۱۳۳

عبادت، نوعی ورزش برای قوای فکری است که بر اثر تکرار و عادت به حضور در محضر خدا، فکر را از توجه به مسائلی مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصورات ملکوتی می‌کشاند. قوای فکری تسلیم باطن و فطرت خداجوی انسان می‌گردد و مطیع او می‌شوند. (۱)

۴. تصرف در جهان طبیعت

در پرتو عبادت و قرب الهی، نه تنها حوزه بدن تحت فرمان انسان قرار می‌گیرد، بلکه جهان طبیعت مطیع انسان می‌گردد و به اذن پروردگار جهان در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرب به خدا کسب نموده است، در طبیعت تصرف می‌کند و مبدأ یک سلسله معجزه‌ها و کرامات می‌شود و در حقیقت، قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین می‌یابد.

امور خارق العاده از انبیا

از انسان افعال بسیاری سر می‌زند که برخی از آنها عادی و برخی نیز بر خلاف عادت است و از آن به خرق العاده و معجزه تعبیر می‌شود.

فخر رازی درباره انواع خارق عادت و اینکه به دست کدامین مدعی صورت می‌پذیرد می‌گوید:

۱. ادعاء الالهیه. و جوز اصحابنا ظهور خوارق العادات علی یده من غیر معارضه، کما نقل انّ فرعون کان یدعی الالهیه و کانت تظهر خوارق العادات علی یده، و کما نقل ذلك أيضاً فی حق الدجال. قال اصحابنا: و انما جاز ذلك لانّ شکله و خلقتة تدل

ص: ۱۳۴

علی کذبه. فظهور الخوارق علی یده لایفضی الی التلیس.

۲. ادعاء النبوة، فان كان صادقاً وجب ظهور الخوارق علی یده و هذا متفق علیه بین کل من اقرّ بصحة نبوة الأنبياء.

وان كان كاذباً في دعواه لم يجز ظهور الخوارق علی یده، و بتقدير ان تظهر وجب حصول المعارضة.

۳. و هو ادعاء الولاية، و القائلون بكرامات الأولياء اختلفوا في أنه هل يجوز ان يدعى الكرامات، ثم أنها تحصل علی وفق دعواه أم لا؟

وهو ادعاء السحر و طاعة الشيطان. فعند اصحابنا يجوز ظهور خوارق العادات علی یده، و عند المعتزلة لا يجوز.

۴. و هو ان تظهر خوارق العادات علی يد انسان من غير شيء من دعاوى، فذلك الانسان (الف) اما ان يكون صالحاً مرضياً عند الله و

هو القول بكرامات الأولياء. و قد اتفق اصحابنا علی جوازه، و انكرها المعتزلة الا ابا الحسين البصرى و صاحبه محمود الخوارزمى.

(ب). و أما ان يكون خبيثاً مذنباً و هو ان تظهر خوارق العادات علی بعض من كان مردوداً عن طاعة الله، فهذا هو المسمى

بالاستدراج. (۱)

۱. ادعای الوهیت، و اصحاب ما تجویز کرده‌اند ظهور خوارق عادات را بر دستان او بدون هیچ گونه معارضه‌ای، همان گونه که نقل

شده اینکه فرعون ادعای الوهیت می کرد و امور خارق عادات به دستش

ص: ۱۳۵

ظاهر می‌شد. و همان‌گونه که این مطلب در حق دجال نقل شده است.

اصحاب ما گفته‌اند: این مطلب جایز است به جهت آنکه شکل و خلقت مدعی دلالت بر دروغ آن دارد. پس ظهور امور خارق العاده بر دست او به اشتباه نمی‌کشاند.

۲. ادعای نبوت، پس اگر راستگوست ظهور امور خارق العاده بر دستانش واجب است، و این امری است اتفاقی نزد هر کس که اقرار به صحت نبوت انبیا دارد.

و اگر در ادعایش دروغ می‌گوید ظهور امور خارق العاده بر دستانش جایز نمی‌باشد، و به فرض اینکه ظاهر گردد حصول معارضه واجب است.

۳. ادعای ولایت. و قائلین به کرامات اولیا اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا جایز است که او ادعای کرامت کند؟ و آیا کرامات بر وفق ادعایش حاصل می‌شود یا خیر؟

۴. ادعای سحر و اطاعت شیطان. پس نزد اصحاب ما ظهور امور خارق العاده بر دست او جایز است، ولی نزد معتزله جایز نیست.

۵. امور خارق العاده به دست انسان ظاهر شود بدون هیچ‌گونه ادعایی پس این انسان (الف) یا این است که فرد صالح و مورد رضایت نزد خداست که چنین می‌کند این همان کرامات اولیاست. و اصحاب ما اتفاق بر جواز آن دارند، ولی معتزله آن را انکار کرده‌اند به جز ابوالحسین بصری و رفیقش محمود خوارزمی.

ص: ۱۳۶

(ب) اینکه امور خارق العاده از برخی کسانی ظاهر می‌شود که خبیث و گناهکار بوده و از اطاعت خدا دور بوده‌اند، و این آن چیزی است که آن را «استدراج» نامیده‌اند.
بر اساس گفته فخر رازی در این گفتار، از نظر اهل سنت صدور کرامات از اولیا ممکن است.

قرآن و تصرفات غیبی اولیای الهی

اشاره

با مراجعه به قرآن می‌توان شواهدی بر ولایت تکوینی اولیا و تصرفات غیبی آنان اقامه نمود:

۱. تصرف غیبی حضرت یوسف (ع)

خداوند متعال از قول حضرت یوسف (ع) خطاب به برادرانش نقل می‌کند:

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا (یوسف: ۹۳)

بروید و پیراهنم را بر چهره پدرم بیفکنید تا او نعمت بینایی خود را باز یابد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا (یوسف: ۹۶)

هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت وی افکند، او بینایی خود را باز یافت.

از این آیه استفاده می‌شود اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف (ع) در بازگرداندن بینایی پدر خویش، مؤثر بوده است.

ص: ۱۳۷

۲. تصرف غیبی حضرت موسی (ع)

خداوند متعال می فرماید:

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ (بقره: ۶۰)

به یاد آر هنگامی را که موسی برای قوم خود آب طلبید ما به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگی زند، ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون آمد همه بنی اسرائیل آبشخور خود را دانستند.

۳. تصرف غیبی آصف بن برخیا

می دانیم که حضرت سلیمان، ملکه سبا را احضار نمود، ولی پیش از آنکه وی به حضور سلیمان برسد، سلیمان در مجلس خود به حاضران فرمود:

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (نمل: ۳۸)

ای جمعیت! کدام یک از شما می تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد پیش از آنکه [بلقیس و همراهان] مطیعانه وارد شوند؟
یک نفر از حاضران در مجلس گفت:

أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ (نمل: ۳۹)

پیش از آنکه تو از جای خود برخیزی من آن را می آورم و من بر این کار توانا و امینم.
فرد دیگری به نام «آصف بن برخیا» اعلام کرد که در یک چشم

ص: ۱۳۸

به هم زدن می تواند آن را بیاورد؛ چنان که خداوند می فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي (نمل: ۴۰)

کسی که نزد او دانشی از کتاب بود چنین گفت: پیش از آنکه تو چشم بر هم بزنی، من آن را در این مجلس حاضر می کنم. ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت: این نعمتی است از جانب خدا بر من.

۴. تصرف غیبی حضرت مسیح (ع)

قرآن مجید بعضی از کارهای فوق العاده را به حضرت مسیح (ع) نسبت می دهد و این می رساند که همه آن کارها از نیروی باطنی و اراده خلاق او سرچشمه می گرفت؛ چنان که می فرماید:

أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران: ۴۹)

من برای شما از گل شکل مرغی می سازم و در آن می دمم که به اذن خدا پرنده می شود. کور مادرزاد و پیسی را شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.

۵. تصرف غیبی پیامبر اسلام (ص)

اشاره

پیامبر اسلام (ص) از جمله اولیای الهی است که به جهت قرب تام به خداوند متعال مورد توجه ویژه و خاص خداوند قرار گرفته است.

ص: ۱۳۹

ابوهریره از رسول خدا نقل کرده که فرمود:

بعثت بمفاتیح خزائن الأرض، فوضعت فی یدی. (۱)

من به کلیدهای خزینه‌های زمین مبعوث شدم و در دستان من قرار گرفت.

ابن قیم جوزیه بعد از نقل این حدیث از پیامبر اکرم (ص):

والله انی لا اعطی احداً و لا اضع احداً، و انما انا قاسم اضع حیث امرت.

به خدا سوگند! که من به کسی نمی‌دهم و از کسی منع نمی‌کنم، و فقط تقسیم کننده‌ام که هر جا دستور داده شوم می‌گذارم.

می‌گوید:

فهو متصرف فی تلك الخزائن بالأمر المحض تصرف العبد المحض الذی وظیفته تنفیذ اوامر سیده. (۲)

او در آن خزینه‌ها به امر محض تصرف می‌کند همانند بنده محض که وظیفه او پیاده کردن اوامر مولایش می‌باشد.

مناوی در شرح حدیث

«اعطیت مفاتیح خزائن الارض» می‌گوید:

أو المراد خزائن العالم بأسره یرج لهم بقدر ما یرتقون، فکما ظهر فی ذلك العالم فانما یعطیه الذی بیده المفتاح باذن الفتاح، و

کما اختص سبحانه بمفاتیح علم الغیب الکلی فلا یعلمها إلا هو، خصّ نبیه باعطاء مفاتیح خزائن المواهب، فلا یرج منها شیء إلا علی

یده. (۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- طرق الهجرتین، ابن قیم، ص ۱۷.

۳- فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۶۴.

ص: ۱۴۰

یا مراد خزینه‌های تمام عالم است که (به وسیله پیامبر (ص)) برای مردم به مقدار استحقاقشان ظاهر کرد، پس همان گونه که در عالم خزائن ظاهر بود کسی که (پیامبر) به دستانش کلید است به اذن خدای فتاح همان را به کسی که خواست می‌دهد. همان گونه که اختصاص داد پیامبرش را به اعطای کلیدهای خزینه‌های نعمت‌ها، پس خارج نمی‌شود از آن عالم غیب چیزی مگر با دستان وی. وی همچنین می‌گوید:

خیره بین ان یكون نبیاً عبداً أو نبیاً ملكاً، فاختار الأول و ترك التصرف فی خزائن الأرض، فعوض التصرف فی خزائن السماء برد الشمس بعد غروبها و شق القمر، و رجم النجوم، و اختراق السموات، و حبس المطر و ارساله، و ارسال الرياح و امساکها، و تظلیل الغمام، و غیر ذلك من الخوارج. (۱)

خداوند مخیر ساخت او را بین اینکه پیامبر باشد و عبد یا پیامبر باشد و پادشاه، اولی را اختیار نمود و تصرف در خزینه‌های زمین را رها کرد، و در عوض تصرف در خزائن آسمان را اختیار کرد. از این رو، خورشید را بعد از غروبش رد نمود، و شق القمر کرد و ستاره‌ها را رجم نمود، و آسمان‌ها را پاره کرد، و باران را قطع و یا فرستاد، و بادها را فرستاد یا قطع نمود و ابرها را سایه خود قرار داد، و غیر این امور از اتفاقاتی که از او صادر شد.

ابونعیم از عبادۀ بن صامت نقل کرده که گفت:

خرج علينا رسول الله (ص) فقال: انّ جبرائیل اتانی فبشرنی انّ الله

۱- فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۴۸.

ص: ۱۴۱

امدنی بالملائکة و آتانی النصر، و جعل بین یدی الرعب، و آتانی السلطان و الملک. (۱)

رسول خدا (ص) بر ما وارد شد و فرمود: همانا جبرئیل نزد من آمد و مرا بشارت داد که خداوند مرا به ملائکه مدد نموده و نصرت خواهد داد و رعب دشمن از من را قرار داده و به من سلطنت و حکومت عنایت کرده است.

نووی در شرح حدیث

«انا سید الناس یوم القیامة» از قاضی عیاض نقل کرده که گفت:

قیل: السید الذی یفوق قومه و الذی یفزع الیه فی الشدائد، و النبی (ص) سیدهم فی الدنیا و الآخرة و انما خصّ یوم القیمة لارتفاع السؤدد فیها و تسلیم جمیعهم له. (۲)

گفته شده که سید کسی است که برتر قومش باشد، و کسی که هنگام شدائد به سوی او فزع می‌شود، و پیامبر سید مردم در دنیا و آخرت است، و اگر سخن از روز قیامت است به جهت بلندی مرتبه در آن زمان و تسلیم همه در برابر اوست.

احمد بن حجر مکی می‌نویسد:

وانّه خلیفه الله الذی جعل خزائن کرمه و موائد نعمه طوع یدیه و تحت ارادته، یعطی منهما من یشاء و یمنع من یشاء. (۳)

و همانا او جانشین خداست که خزائن کرمش و عواید نعمت‌هایش

۱- الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲- شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳- الجوهر المنظم، ابن حجر مکی، ص ۴۲.

ص: ۱۴۲

به دستان او و تحت اراده او قرار گرفته و از آن دو هر چه بخواهد عطا می‌کند و از هر که بخواهد منع می‌نماید.

قسطلانی شارح صحیح بخاری درباره پیامبر (ص) می‌نویسد:

فهو خزانه السرّ و موضع نفوذ الأمر، فلا ینفذ أمر الآمنه، و لا ینقل خیر الآمنه. (۱)

پس او خزینه سرّ و موضع نفوذ امر است، و هیچ امری به نهایت نمی‌رسد مگر از جانب او، و هیچ خیری منتقل نمی‌گردد، مگر از او.

زرقانی مالکی می‌نویسد:

ورد فی مسلم فی اسمائه (ص) الشافی، ای هو المبریء من السقم و الألم و الکاشف عن الأمة کل خطب بهم الم. (۲)

در صحیح مسلم آمده که از جمله اسم‌های آن حضرت (ص) (شافی) است؛ یعنی او کسی است که انسان را از درد و رنج بیرون

آورده و از امت هر مصیبت دردناکی را برمی‌دارد.

تصرفات تکوینی پیامبر اسلام (ص)

مسلم بن حجاج به سندش از ابی بن کعب نقل کرده که گفت:

کنت فی المسجد، فدخل رجل یصلّی، فقرأ قرائه انکرته علیہ، ثم دخل آخر فقرأ قرائه أخرى سوی قرائه صاحبه. فلما قضیت الصلاة

دخلنا جميعاً علی رسول الله (ص)، فقلت: انّ هذا قرأ قرائه انکرته علیہ و دخل آخر فقرأ سوی قرائه صاحبه فأمرهما رسول الله (ص)

فقرأ فحسن النبی (ص) شأنهما، فسقط فی نفسی من

۱- المواهب اللدنیة مع شرح الزرقانی، احمد بن محمد قسطلانی، ج ۱، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۳۵.

ص: ۱۴۳

التكذيب، ولا اذ كنت في الجاهلية، فلما رأى رسول الله (ص) ما غشيني ضرب في صدري ففضت عرقاً، و كأنما انظر الى الله عزوجل. (۱)

من در مسجد بودم که مردی داخل مسجد شد تا نماز گزارد، او قرائتی خواند که من بر او انکار کردم. (و قرائتش را غلط داشتم) فرد دیگری داخل شد و قرائتی خواند غیر از قرائت رقیقش. و چون نماز تمام شد همگی بر رسول خدا (ص) وارد شدیم. من عرض کردم: این فرد قرائتی خواند که من بر او انکار کردم (و صحیحش نداشته‌ام) و دیگری وارد شد و قرائتی غیر از قرائت رقیقش خواند. رسول خدا (ص) دستور داد تا هر دو قرائت کنند، هر دو خواندند و حضرت هر دو را تحسین نمود. و من با آنکه در آن هنگام در جاهلیت نبودم ولی نسبت به پیامبر (ص) شک کردم. چون رسول خدا (ص) مشاهده کرد که چنین حالتی بر من عارض شده بر سینه‌ام زد به طوری که از شدت فشار عرق کردم و (شک از دلم رفت) گویا که به خدای عزوجل نظر می نمودم. ابن هشام نقل کرده:

ان فضالة بن عمير الليثي اراد قتل النبي (ص) و هو يطوف بالبيت عام الفتح، فلما دنا منه قال رسول الله (ص): أفضالة؟ قال: نعم، فضالة يا رسول الله! قال: ماذا كنت تحدث به نفسك؟ قال: لاشيء، كنت اذكر الله. فضحك النبي (ص)، ثم قال: استغفر الله، ثم وضع يده على صدره فسكن قلبه. فكان فضالة يقول: والله

ص: ۱۴۴

ما رفع یده عن صدری حتّی ما من خلق الله شیء احبّ الّی منه. (۱)

همانا فضاله بن عمیر لثی می‌خواست که پیامبر (ص) را در حال طواف دور خانه خدا در سال فتح مکه به قتل برساند، و چون نزدیک پیامبر (ص) رسید حضرت به او فرمود: آیا تو فضاله‌ای؟ گفت: آری، فضاله‌ام ای رسول خدا! حضرت فرمود: چه در نفست می‌گذرد؟ گفت: چیزی نیست، مشغول ذکر خدا بودم. پیامبر (ص) خندید و سپس فرمود: نزد خدا استغفار کن. آن‌گاه دستش را بر سینه فضاله گذاشت و دلش آرام گرفت. و فضاله می‌گفت: به خدا سوگند! دستش را از سینه‌ام برداشت تا آنکه او را محبوب‌ترین خلق یافتم.

قرآن کریم در مورد یکی از معجزات و تصرفات تکوینی حضرت محمد (ص) می‌فرماید:

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (قمر: ۱ و ۲)

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دائمی است.

بسیاری از مفسران در بیان شأن نزول آیات فوق آورده‌اند: روزی مشرکان به پیامبر (ص) گفتند: «اگر در ادعای خود راست گویی، ماه را برای ما دو نیم کن». رسول خدا (ص) فرمود: «آیا اگر این کار را انجام دهم، ایمان می‌آورید؟» گفتند: «آری». پیامبر (ص) از خدا درخواست کرد تا

ص: ۱۴۵

خواسته‌شان را به او عطا کند. سپس ماه به دو نیم شد. (۱)

حقّ این است که معجزه فعل ولی خدا است که به اذن و مشیت خداوند انجام می‌گیرد.

بنابراین، مقصود از اَنْشَقَّ الْقَمَرُ در آیه نخست، معجزه و تصرف تکوینی پیامبر (ص) در انشقاق (دو نیم شدن) ماه است. شاید چنین پنداریم که انشقاق ماه در این آیات، به دو نیم شدن آن در روز رستاخیز اشاره دارد، ولی قرآینی وجود دارد که برداشت اول را تأیید می‌کند:

الف) عبارت وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا حَاكِيًا از آن است که در این جا مقصود از آیه، آیات قرآنی نیست، بلکه مقصود از آن معجزه است، زیرا قرآن از معجزات پیامبران با الفاظی، همچون: «آیه» و «بینه» یاد می‌کند. مناسب بود که در شکل اول، به جای فعل دیدن «یروا» از افعالی، همچون: شنیدن یا نزول استفاده شود؛ مثلاً گفته می‌شد: «وان سمعوا» یا «وان نزلت آیه»؛ بنابراین، مقصود از آیه، اعجاز پیامبر (ص) و انشقاق ماه است.

ب) عبارت وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ نیز، قرینه‌ای بر این معناست که سخن در این آیات راجع به معجزه پیامبر (ص) است، نه انشقاق ماه در رستاخیز، زیرا در روز قیامت که پهنه ظهور تمام حقایق است کسی سخن باطلی بر زبان نمی‌راند، در حالی که سحر خواندن آیات الهی سخن باطلی است.

حاصل آنکه با توجه به قرآین یاد شده از یک سو و شأن نزول آیات

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۳۷؛ تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه.

ص: ۱۴۶

از سوی دیگر، آیات نخستین سوره قمر به یکی از معجزات و تصرفات تکوینی پیامبر اکرم (ص) که دو نیم کردن ماه و ناشی از ولایت تکوینی او است، اشاره دارد.

تصرفات ظاهری پیامبر اسلام (ص)

علاوه بر معجزه و تصرف تکوینی فوق، تصرفات دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
حاکم نیشابوری و دیگران از عبدالرحمان بن ابی بکر نقل کرده‌اند:

كان الحكم بن ابي العاص يجلس إلى النبي (ص)، فاذا تكلم النبي (ص) اختلج بوجهه. فقال له النبي (ص): كن كذلك، فلم يزل يختلج حتى مات. (۱)

حکم بن عاص کنار پیامبر (ص) می‌نشست و چون حضرت سخن می‌گفت با صورتش شکلک درآورده توجه دیگران را به خود جلب می‌کرد. حضرت به او فرمود: این گونه باش. او تا هنگام مرگش این چنین شد.
بیهقی از ابن عمر نقل کرده که گفت:

إن النبي (ص) خطب يوماً و رجل خلفه يحاكبه و يلمصه، فقال النبي (ص): كذلك فكن، فرجع اهله فلبط به شهرين ثم افاق. (۲)
همانا پیامبر (ص) روزی خطبه می‌خواند در حالی که مردی پشت سرش بود و ادای او را در می‌آورد. پیامبر (ص) فرمود: این گونه باش، و آن گونه شد. اهلش آمده و او را دو ماه معالجه کردند تا افاقه کرد.

۱- الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۷۹.

۲- همان.

ص: ۱۴۷

علامه عبدالوهاب شعرانی در شرح این احادیث می‌گوید:

أَمَا اسْتَعْمَلَهَا (ص) - ای کلمه کن - فی غزوة تبوك بحضرة اصحابه بياناً للجواز، و لأنه كان مأذوناً له في اظهار المعجزات، و هذه المسألة من قبيلها... (۱).

همانا رسول خدا (ص) کلمه «کن» را در غزوه تبوک در حضور اصحابش به کار گرفته تا بیان کند جواز آن را، و به جهت آنکه او در اظهار معجزات مأذون بوده است. و این مسأله از این قبیل (تصرف تکوینی) است...

تأثیر دعای پیامبر (ص)

اشاره

از آیات و روایات استفاده می‌شود که دعای پیامبر (ص) در نظام معنویات تأثیرگذار است.

الف) دیدگاه قرآن

خداوند متعال خطاب به پیامبرش (ص) می‌فرماید:

وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ (توبه: ۱۰۳)

و (به هنگام گرفتن زکات)، به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست.

و نیز مؤمنین از اعراب را ستوده و می‌فرماید:

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ

ص: ۱۴۸

فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه: ۹۹)

گروهی (دیگر) از عرب‌های بادیه‌نشین، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند؛ و آنچه را انفاق می‌کنند، مایه تقرب به خدا، و دعای پیامبر می‌دانند؛ آگاه باشید اینها مایه تقرب آنهاست! خداوند به زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!

مطابق این آیه خداوند متعال از پیامبرش می‌خواهد تا بر مؤمنان دعا کند و دعای رسولش را وسیله تقرب آنان دانسته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (منافقون: ۵)

هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می‌دهند؛ و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند!

ب) دیدگاه روایات

سائب بن یزید می‌گوید:

ذهب بی خالتی إلى النبی (ص) فقالت: یا رسول الله! انّ ابن أختی وجع. فمسح رأسی و دعا لی بالبرکة، ثم توضأ فشربتُ من وضوئه ثم قمت خلف ظهره فنظرتُ إلى خاتم النبوة بین کتفیه مثل زرِّ الحجلَّة. (۱)

۱- صحیح بخاری، ح ۱۹۰، ۳۵۴۰، ۳۵۴۱، ۵۶۷۰ و ۶۳۵۲؛ صحیح مسلم، ح ۲۳۴۵.

ص: ۱۴۹

خاله‌ام مرا نزد پیامبر (ص) آورد و عرضه داشت: ای فرستاده خدا! همانا فرزند خواهرم درد دارد. حضرت دستش را بر سرم کشید و برای من دعا با برکت نمود، آن‌گاه وضو گرفت و من از آب وضویش قدری آشامیدم، سپس پشت سرش به حرکت درآمدم و نظر کردم به مهر نبوت که بین دو شانه‌اش مثل قرمزی کبک بود.

انس بن مالک می‌گوید:

ان رجلاً دخل المسجد يوم جمعة من باب كان نحو دار القضاء و رسول الله (ص) قائم يخطب، فاستقبل رسول الله (ص) قائماً ثم قال: يا رسول الله! هلكت الأموال و انقطعت السبل، فادع الله ان يغيثنا. فرفع رسول الله (ص) يديه ثم قال: اللهم اغثنا، اللهم اغثنا. (۱).

مردی در روز جمعه از بابی که نزدیک دار القضاء بود وارد مسجد [پیامبر (ص) شد]، در حالی که رسول خدا (ص) ایستاده و خطبه می‌خواند، او ایستاد و رو به رسول خدا (ص) کرد و عرضه داشت: ای رسول خدا! (از خشکسالی و بی‌بارانی) اموال نابود شده و راه‌ها بسته گشته است، از خدا بخواه که ما را نجات دهد. رسول خدا (ص) دست‌هایش را بالا برد و عرضه داشت: بارالها! ما را پناه بده! ما را پناه بده! ما را پناه بده!... (دعای پیامبر (ص) مستجاب و باران آمد)

خباب بن ارث می‌گوید:

شكونا إلى رسول الله (ص) و هو متوسد بُرْدَةٍ له في ظل الكعبة، قلنا له: ألا تستنصر لنا، الا تدعوا الله لنا؟... (۲).

۱- صحیح بخاری، ح ۱۰۱۳، ۱۰۲۱ و ۱۰۳۳؛ صحیح مسلم، ح ۸ و ح ۸۹۷.

۲- صحیح بخاری، ح ۳۶۱۲، ۳۸۵۲ و ۶۹۴۳.

ص: ۱۵۰

نزد رسول خدا (ص) شکایت آوردیم در حالی که او بردی را به دور خود در سایه کعبه پیچانده بود. به او عرض کردیم: آیا برای ما طلب نصرت نمی‌کنی؟ آیا برای ما از خدا نمی‌خواهی... .

تصرفات غیبی پیامبر (ص) در قیامت

ابوهریره از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

... فانطلق فأتی تحت العرش فأقع ساجداً لرَبِّی، ثم یفتح الله تعالی علی و یلهمني من محامده و حسن الثناء علیه شیئاً لم یفتحه لأحد قبلی، ثم قال: یا محمد! ارفع رأسک، سل تعطه، اشفع تشفع، فارفع رأسی فأقول: یا ربّ امتی، فیقال: یا محمد! ادخل الجنة من امتک من لا حساب علیه من الباب الأيمن من ابواب الجنة، و هم شركاء الناس فیما سوی ذلك من الأبواب. (۱)

... می‌روم و به زیر عرش می‌آیم و برای پروردگارم سجده می‌کنم، سپس خداوند متعال برای من فتح می‌نماید و از صفات نیک و حسن ثنای خود آنقدر به من الهام می‌کند که برای احدی قبل از من چنین نکرده است. سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را از سجده بردار، بخواه تا به تو عطا شود، شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته گردد. من سرم را از سجده برمی‌دارم و می‌گویم: ای پروردگار من! امتم، امتم، پس گفته می‌شود: ای محمد! از در راست امت را داخل بهشت کن، کسانی را که حسابی بر آنان نیست و آنان شریکان مردم در ماسوای آن درها نیز هستند.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۱.

ص: ۱۵۱

و نیز از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

آتی باب الجنة يوم القيامة، فاستفتح فيقول الخازن: من أنت؟ فأقول: محمد. فيقول: بك امرت و لا افتح لأحد قبلك. (۱)

روز قیامت کنار در بهشت می آیم و در را باز می کنم و خزینه دار می گوید: تو کیستی؟ می گویم: محمد. می گوید: فقط برای گشودن به امر تو دستور داده شده ام و برای احدی قبل از تو باز نمی کنم.

و نیز از حضرت (ص) نقل شده که فرمود:

ثم اشفع فيحد لي حداً فأخرجهم من النار و ادخلهم الجنة. (۲)

سپس شفاعت می کنم، پس برای من حدی معین می شود و آنان را از دوزخ می رهانم و داخل بهشت می کنم.

تصرفات غیبی پیامبر اسلام (ص) در کلام فخر رازی

فخر رازی در ذیل آیه: **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ** می نویسد:

انّ الحكام على الخلق ثلاث طوائف... ثالثها: الانبياء، و هم الذين اعطاهم الله تعالى من العلوم و المعارف ما لأجله بها يقدرون على التصرف في بواطن الخلق و ارواحهم، و ايضاً اعطاهم من القدرة و المكنة ما لأجله يقدرون على التصرف في ظواهر الخلق، و لما استجمعوا هذين الوصفين لاجرم كانوا هم

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۱۰۹.

ص: ۱۵۲

الحکام علی الإطلاق. (۱)

حاکمان بر خلق سه طائفه‌اند؛ . . . طایفه سوم: انبیا هستند، همان کسانی که خداوند متعال به آنان از علوم و معارف به قدری داده که به سبب آن قدرت بر تصرف در بواطن خلق و ارواح آنها دارند. و نیز به قدری قدرت و امکانات داده که با آن قدرت تصرف در ظواهر خلق را دارند. و چون این دو صفت را جمع نمودند. از این رو آنان حاکمان واقعی می‌باشند.

ابن حجر مکی می‌نویسد:

ثم رأيت ابن العربي صرح بما ذكرناه؛ من أنه لا يمتنع رؤية ذات النبي (ص) بروحه و جسده؛ لأنه و سائر الانبياء احياء ردت اليهم ارواحهم بعد ان قبضوا، و اذن لهم في الخروج من قبورهم و التصرف في الملكوت العلوي و السفلي، و لا مانع من ان يراه كثيرون في وقت واحد؛ لأنه كالشمس. (۲)

سپس ابن عربی را یافتم که به آنچه ما ذکر کردیم تصریح نموده است؛ به اینکه دیدن ذات پیامبر (ص) به روح و جسدش ممتنع نیست؛ زیرا او و دیگر پیامبران زنده‌اند و ارواحشان بعد از قبض به آنان باز گردانده شده است، و به آنان اجازه خروج از قبرهایشان و تصرف در ملکوت علوی و سفلی داده شده است. و مانعی نیست که آن حضرت را بسیاری در یک وقت مشاهده کنند؛ زیرا او همانند خورشید می‌باشد.

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۶۷.

۲- الفتاوی الحدیثیة، ابن حجر مکی، ص ۲۵۶.

ص: ۱۵۳

۶. تصرفات غیبی اهل بیت:**اشاره**

تصرفات غیبی اهل بیت (علیهم السلام) را با ذکر چند مقدمه می‌توان به اثبات رسانید:

مقدمه اول: تصرف غیبی برای عالمان به کتاب الهی

گفتیم که حضرت سلیمان به حاضران در مجلس خود گفت: کدام‌یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد، پیش از آنکه بلقیس و همراهان او مطیعانه وارد شوند. . . آصف بن برخیا اعلام کرد که در یک چشم بر هم زدن می‌تواند آن را بیاورد؛ خداوند متعال در مورد این داستان می‌فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي (نمل: ۴۰)

کسی که مقداری از علم کتاب داشت، توانست در نظام تکوین تصرف کرده و تاج و تخت بلقیس، ملکه سبا را از راه بسیار دور، کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود اگر کسی از کل کتاب خدا اطلاع داشته و به آن عالم باشد، به طریق اولی قدرت تصرف در کائنات را دارد که همان ولایت تکوینی است. همان‌گونه که در آیه بعدی به آن اشاره شده است.

مقدمه دوم: کسانی که علم به کل کتاب الهی دارند

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ

ص: ۱۵۴

بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (رعد: ۴۳)

آنها که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.

از این آیه استفاده می‌شود خداوند متعال و گروهی دیگر که عالم به کل کتابند بین پیامبر و مردم شاهد بوده و شهادت خواهند داد. همچنین بر می‌آید جماعتی هستند که عالم به کل کتابند، زیرا از طرفی لفظ «مَنْ» از موصولات است. لذا دلالت بر عموم دارد. از طرف دیگر «علم» مصدر است و در علم اصول فقه بیان شده که مصدر مضاف مفید عموم است. همچنین طبق نظر برخی مفرد محلی به الف و لام نیز دلالت بر عموم دارد، پس از دو جهت «علم الکتاب» دلالت بر عموم دارد. در نتیجه اینکه از این جمله استفاده می‌شود که جماعتی هستند که از کل کتاب آگاهی و بدان عالمند.

مقدمه سوم: مطهرون، مسکنندگان باطن قرآن

در قرآن کریم می‌خوانیم:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (واقعه: ۷۷ - ۷۹)

همانا آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند.

در لا- یَمَسُّهُ دو احتمال است: یکی مس ظاهر با اجزای بدن و دیگری، مس باطنی. همان‌گونه که در الْمُطَهَّرُونَ نیز دو احتمال است: یکی طهارت ظاهری با اجزای بدن و دیگری، طهارت باطنی با قلب. با

ص: ۱۵۵

مراجعه به قرآن پی می‌بریم که خداوند متعال لفظ مس را در هر دو معنا به کار برده است:

الف) مس ظاهری

خداوند متعال می‌فرماید:

قَالَتْ رَبِّ اَنْتَ اَيُّكَ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ (آل عمران: ۴۷)

مریم عرض کرد: خدایا مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آنکه مردی به من نزدیک نشده است.

ب) مس باطنی

خداوند سبحان می‌فرماید:

اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَدَكَّرُوا (اعراف: ۲۰۱)

چون پرهیزکاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل رسد، همان‌دم خدا را به یاد آرند.

همچنین طهارت نیز در قرآن به دو معنا به کار رفته است: ظاهری و باطنی.

الف) طهارت ظاهری

خداوند متعال می‌فرماید: وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ؛ «و لباست را پاک گردان». (مدثر: ۴)

ب) طهارت باطنی

خداوند سبحان می‌فرماید:

يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلٰى نِسَاءِ

ص: ۱۵۶

الْعَالَمِينَ (آل عمران: ۴۲)

ای مریم همانا خداوند تو را برگزیده و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید. در مورد آیه لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ در لا يَمَسُّهُ دو احتمال وجود دارد، نهی بودن و نفی بودن که هر دو به یک صیغه ادا می‌شود. نهی به این معنا است که قرآن را نباید مس کند، که ظهور در مس ظاهری دارد و در مقابل آن، مقصود به طهارت نیز ظاهری است. و اگر مقصود «نفی» باشد، اخبار است و ظهور در مس باطنی دارد به این معنا که مس نمی‌کند و تماس حاصل نمی‌کند و به تعبیر دیگر، به عمق قرآن نمی‌رسند، مگر کسانی که مطهرند و طبیعتاً طهارت نیز باطنی معنا می‌شود؛ یعنی کسانی که از هر عیب و نقص و گناهی پاکند. معنای این آیه این می‌شود: مس نمی‌کند کتاب محفوظ را مگر کسانی که مطهرند.

مقدمه چهارم: اهل بیت پیامبر: ، طهارت یافتگان

در اینکه مطهران چه کسانی‌اند؟ باز به قرآن مراجعه می‌کنیم؛ خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

همانا خدا چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند. در این آیه شریفه، مصداق مطهران مشخص و معین شده است؛ آنان کسانی جز اهل بیت پیامبر (ص) نیستند.

مقدمه پنجم: رجوع به روایات در جهت تعیین مصداق اهل بیت

در تشخیص مصداق اهل بیت باید به روایات مراجعه کرد، زیرا قرآن می‌فرماید: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛** «و بر تو قرآن را فرستادیم تا بر امت آنچه فرستاده شد، بیان کنی». (نحل: ۴۴)

مقدمه ششم: پیامبر (ص) و تعیین مصداق اهل بیت

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی پی می‌بریم که مقصود به اهل بیت در آیه شریفه، پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) می‌باشند. اگر چه حصر در آیه اضافی است در مقابل همسران پیامبر (ص) و بقیه صحابه تا آنها از شمول آیه خارج گردند؛ در نتیجه آیه تطهیر شامل بقیه اهل بیت (علیهم السلام) از دوازده امام نیز می‌شود.

۱. مسلم به سند خود از عائشه نقل می‌کند:

خرج النبی (ص) غداً وعلیه مرط مرجل من شعر اسود، فجاء الحسن بن علی فادخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها، ثم جاء علی فادخله، ثم قال: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.** (۱)

پیامبر (ص) صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او پارچه‌ای از پشم خیاطی نشده بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد، آن‌گاه حسین وارد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد، او را نیز داخل کسا نمود؛ آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.**

ص: ۱۵۸

۲. ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل می‌کند:

انّ النبی (ص) جلّ علی الحسن و الحسین و علی و فاطمه کساء ثم قال: اللّهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. (۱)

پیامبر (ص) بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه پارچه‌ای کشید؛ آن‌گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل بیت من و از خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان.

۳. همو از عمر بن ابی سلمه، ربیب پیامبر (ص) نقل می‌کند:

ولما نزلت هذه الآیة علی النبی: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً فِی بَيْتِ امِّ سَلْمَةَ، فدعا فاطمة و حسناً و حسیناً، فجللهم بكساء، وعلی خلف ظهره، فجللهم بكساء ثم قال: اللّهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. قالت ام سلمة: وانا معهم یا نبی الله؟ قال: أنت علی مکانک، و أنت إلی خیر. (۲)

هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر (ص) نازل شد، فاطمه و حسن و حسین را دعوت نمود و روی آنان کسایی کشید. علی نیز پشت سرش بود؛ آن‌گاه کسا را بر روی همه کشید. سپس عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان. ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟ حضرت فرمود: تو در جای خود هستی، تو بر خیری.

۱- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶.

۲- همان، ص ۳۲۷.

ص: ۱۵۹

۴. همچنین به سند خود از انس بن مالک نقل می‌کند:

ان رسول الله (ص) كان يمر بباب فاطمة سته اشهر، فاذا خرج إلى صلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً. (۱)

رسول خدا (ص) تا شش ماه هنگام رفتن به نماز صبح مرتب بر درب خانه فاطمه گذر می‌کرد و می‌فرمود: الصلاة يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً.

۵. احمد در مسند به سندش از ام‌سلمه نقل می‌کند: پیامبر (ص) در حجره او بود، فاطمه با ظرفی از آب گوشت بر پیامبر (ص) وارد شد. پیامبر (ص)، در حالی که در رختخواب خود نشسته و بر چیزی تکیه داده بود، فرمود: «همسر و دو فرزندت را نیز دعوت کن». ام‌سلمه می‌گوید:

«من در حجره نماز می‌خواندم. در آن هنگام این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً».

ام‌سلمه می‌گوید: «پیامبر (ص) گوشه کسا را گرفت و بر روی همه کشاند؛ آن‌گاه دستانش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من و از خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور ساز و پاکشان گردان». ام‌سلمه می‌گوید: «به رسول خدا (ص) عرض کردم: آیا من با شما هستم؟» فرمود: «تو بر خیری، تو بر خیری». (۲)

از مجموع این مقدمات استفاده می‌شود که اهل بیت (ع) همانند رسول خدا (ص) سلطه غیبی و ولایت تکوینی دارند.

۱- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

ص: ۱۶۱

کرامات و تصرفات غیبی اولیا

اشاره

تفتازانی می‌نویسد:

وذهب جمهور المسلمین الی جواز کرامه الأولیاء، و منعه اکثر المعتزله. و الأستاذ ابواسحاق یمیل الی قریب من مذهبهم. کذا قال امام الحرمین... (۱)

جمهور مسلمانان معتقد به جواز صدور کرامت از اولیا هستند، ولی اکثر معتزله آن را منع کرده‌اند. و استاد ابواسحاق مایل به مذهب آنان است، و نیز امام الحرمین همین را گفته است... او همچنین می‌گوید:

نعم قد یرد فی بعض المعجزات نصّ قاطع علی انّ احداً لایأتی بمثله اصلاً کالقرآن، و هو لاینافی الحکم بانّ کل ما وقع معجزه لنبی یجوز ان یقع کرامه لولی. (۲)

آری گاهی در برخی از معجزات نصّی قاطع وارد می‌شود بر اینکه احدی مثل آن را نمی‌تواند بیاورد همانند قرآن، و این منافات ندارد

۱- شرح مقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲- همان.

ص: ۱۶۲

با اینکه هر آنچه به عنوان معجزه برای پیامبر واقع می‌شود جایز است که به عنوان کرامت برای ولی تحقق یابد. او در ادامه می‌گوید:

ولنا علی الوقوع وجهان: الاول: ما ثبت بالنص من قصه مریم عند ولاده عیسی (ع) ، و انه کُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اُنِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ . وقصه اصحاب كهف و لبثهم في الكهف سنين بلا طعام و شراب. و قصه آصف و اتيانه بعرش بلقيس قبل ارتداد الطرف. (۱)

دلیل ما بر وقوع دو چیز است: اول: آنچه به نص ثابت شده از قصه مریم هنگام ولادت عیسی (ع) و اینکه هر زمان زکریا در محراب بر او وارد می‌شد کنارش رزقی را می‌یافت. گفت: ای مریم! از کجا چنین رزقی آورده‌ای؟ گفت: این از جانب خداست. و همچنین قصه اصحاب كهف و درنگ چند ساله آنان در غار بدون هیچ غذا و آبی. و قصه آصف و آوردن تخت بلقیس قبل از یک چشم برهم زدن. (همگی دلیل بر جواز وقوع کرامت از اولیا است)

ابن حجر هیتمی می‌گوید: دار قطنی نقل کرده:

انّ عليّاً قال للسته الذين جعل عمر شوري بينهم كلاماً طويلاً من جملته: انشدكم بالله! هل فيكم احد قال له رسول الله (ص) : يا علي أنت قسيم الجنة و النار يوم القيامة غيري؟ قالوا: اللهم لا. و معناه ما رواه عنتره عن علي الرضا انه (ص) قال له: انت قسيم الجنة و النار، فيوم القيامة تقول النار: هذا لي و هذا لك. و روى

ص: ۱۶۳

ابن السماک انّ ابابکر قال له سمعت رسول الله (ص) يقول: لا يجوز احد الصراط الا من كتب له على الصراط. (۱)

همانا علی با شش نفری که عمر به عنوان شوری معرفی کرده بود سخنی طولانی دارد که از جمله آن این بود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا (ص) به او فرموده باشد: ای علی! تو تقسیم کننده بهشت و جهنم در روز قیامت؟ گفتند: بارالها! هرگز. و معنای آن چیزی است که عنتره از علی [بن موسی] الرضا (ع) نقل کرده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی. پس روز قیامت به آتش دوزخ می فرماید: این برای من است و این برای تو. و ابن سماک روایت کرده که ابوبکر به او گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: کسی نمی تواند از صراط بگذرد، مگر آنکه علی (ع) برای او جواز عبور بدهد.

شاه عبدالعزیز دهلوی می گوید:

والامة المسلمة كلّها تعظم سيّدنا علياً و ذريته الطاهرة، مثل المشايخ و المرشدين، و تعتقد الامور التكوينية متعلقه بهم، و صارت الفاتحة و الصدقات و النذور رائجة و معموله باسمهم، كما قد جرت هذه المعاملة لجميع اولياء الله تعالى. (۲)

تمام امت اسلامی سید ما علی و ذریه طاهره او را تعظیم می کنند، مثل مشایخ و مرشدها، و نیز معتقد به امور تکوینی هستند که به

۱- الصواعق المحرقة، احمد بن حجر مکی، ص ۱۲۶.

۲- تحفة اثنا عشریه، ص ۲۱۴.

ص: ۱۶۴

آنان تعلق دارد و فاتحه و صدقات و نذرها رایج و معمول به اسم آنان است، آن گونه که این معامله برای تمام اولیای خداوند متعال جاری است.

برکات و تأثیر دعای اولیا

ابن مسعود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

انَّ لَهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْخَلْقِ ثَلَاثُمِائَةٍ، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ (ع) . . . وَاذَا مَاتَ مِنَ الثَّلَاثُمِائَةِ اَبَدَلَ اللهُ مَكَانَهُ مِنَ الْعَامَّةِ، فَبِهِمْ يَحْيَى وَيَمِيتُ وَيُنْبِتُ وَيُدْفَعُ الْبَلَاءَ. قِيلَ لِعَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ: وَكَيْفَ بِهِمْ يَحْيَى وَيَمِيتُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللهُ أَكْثَرَ الْأُمَّمِ فَيَكْثُرُونَ، وَيَدْعُونَ عَلَى الْجَبَابِرَةِ فَيَقْصِمُونَ وَيَسْتَسْقُونَ فَيَسْقُونَ وَيَسْأَلُونَ فَتَنْبِتُ لَهُمُ الْأَرْضُ، وَيَدْعُونَ فَيُدْفَعُ بِهِمْ أَنْوَاعَ الْبَلَاءِ. (۱)

همانا برای خدای عزوجل در بین خلق سیصد نفر است که قلوبشان بر قلب آدم (ع) است. . . و چون از آن سیصد نفر کسی بمیرد خداوند به جای او از عوام پر می کند، پس به واسطه آنان است که زنده می کند و می میراند و می رویاند و بلا را دفع می نماید. به عبدالله بن مسعود گفته شد: چگونه به واسطه آنان زنده می کند و می میراند؟ گفت: زیرا آنان (مستجاب الدعوه اند) از خدا زیادی امت را می خواهند و امت ها زیاد می شوند. و بر جباران نفرین می کنند پس کمرشان شکسته می شود، و طلب باران می کنند و سیراب می گردند، و می خواهند و زمین برایشان روییده می شود، و دعا می کنند، و به واسطه آنان انواع بلاها دفع می گردد

ص: ۱۶۵

سیوطی در ادامه می‌نویسد:

يدفع الله بهم عن أهل الأرض. و في رواية: فيهم الأبدال، بهم تنصرون و بهم ترزقون. و في رواية: بهم تغاثون و بهم ترزقون و بهم تمطرون. (۱)

خداوند به واسطه آنان بلا را از اهل زمین دفع می‌کند. و در روایتی است که در میان آنها اولیا هستند که به واسطه آنان یاری می‌شوید و به واسطه آنان روزی می‌خورید. و در روایتی آمده که به واسطه آنان پناه داده شده و روزی می‌خورید و باران داده می‌شوید.

ابن عابدین از معاذ بن جبل نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

ثلاث من كنّ فيه فهو من الأبدال (۲) الذين بهم قوام الدنيا و اهلها؛ الرضا بالله، و الصبر على محارم الله، و الغضب في ذات الله. (۳)
سه چیز است که در هر کس وجود داشته باشد او از ابدال است که قوام دنیا و اهلش به آنان وابسته است؛ رضای به خدا، و صبر بر حرام‌های الهی، و غضب در راه خدا.

وقوع کرامت از اولیا

سعد الدین تفتازانی می‌گوید:

وانكارها - ای الكرامات - ليس بعجيب من اهل البدع و الأهواء؛

۱- الحاوی للفتاوی، ج ۲، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲- ابدال به همان اولیا و عبادند به چنین اسمی نامیده شده‌اند؛ زیرا هرگاه یکی از آنان بمیرد دیگری جایگزین می‌شود. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۹؛ این لفظ در عرفان عنوانی است برای اولیای الهی.

۳- رسائل، ابن عابدین شامی، ج ۲، ص ۲۷۴.

ص: ۱۶۶

اذ لم يشاهدوا ذلك من انفسهم قط، و لم يسمعوا من رؤسائهم الذين يزعمون أنهم على شيء مع اجتهادهم في أمور العبادات و اجتناب السيئات، فوقعوا في اولياء الله تعالى اصحاب الكرامات، يمزقون اديمهم، و يمضغون لحومهم، لا يسمونهم الا باسم الجهلة المتصوفة، و لا يعدونهم الا في عداد آحاد المبتدعة.

وأنما العجب من بعض فقهاء اهل السنة حيث قال: في ما روى عن ابراهيم بن ادهم أنهم رأوه بالبصرة يوم التروية، و في ذلك اليوم بمكة: ان من اعتقد جواز ذلك يكفر. و الانصاف ما ذكره النسفي حين سأل عما يحكى: ان الكعبة تزور واحداً من الأولياء، هل يجوز القول به؟ فقال: نقض العادة على سبيل الكرامة لأهل الولاية جائز عند اهل السنة. (۱)

و انكار كرامات از اهل بدعت‌ها و هواها بعيد نیست؛ زیرا آن را از خودشان هرگز مشاهده نکردند، و از رئیس‌ان خود که گمان کرده‌اند چیزی دارند نشنیده‌اند، با کوشش آنان در امور عبادات و اجتناب گناهان، و لذا متعرض اولیای خداوند متعال که صاحب کرامتند شده و اصالت و حرمت آنان را پاره کرده و گوشت آنان را می‌جویند، و آنان را صوفیان جاهل می‌نامند، و در شمار افراد بدعت گزار قرار می‌دهند.

و تعجب از برخی فقهای اهل سنت است در مورد روایت از ابراهیم بن ادهم که او را در بصره روز ترویبه دیدند و در همان روز او در مکه نیز مشاهده شد گفته‌اند: هر کس چنین اعتقادی داشته باشد کافر می‌گردد. و انصاف آن چیزی است که نسفی ذکر کرده

۱- شرح المقاصد، مسعود بن عمر تفتازانی، ج ۲، ص ۲۰۴.

ص: ۱۶۷

هنگامی که سؤال شد از آنچه که حکایت می‌شود اینکه کعبه به زیارت برخی از اولیا می‌آید آیا این حرف صحیح است؟ او در جواب گفت: نقض عادت بر سبیل کرامت برای اهل ولایت نزد اهل سنت جایز است.

تصرف اولیا به مشیت الهی

از روایات استفاده می‌شود که انسان با عبادت و اطاعت خداوند متعال می‌تواند مظهر صفات جمال و کمال الهی شده و در این نظام به اذن و مشیت او تصرف نماید.

بخاری به سندش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

ان الله قال: من عادی لی ولیاً فقد آذنته بالحرب، و ما تقرب إلیّ عبدی بشیء احبّ إلیّ ممّا افترضت علیه، و لایزال عبدی یتقرب إلیّ بالنوافل حتّیّ احببته، فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به، و یده الذی یبطش بها، و رجله الذی یمشی بها، و ان سألنی لأعطيته، و لئن استعاذنی لأعیدنه. (۱)

خداوند فرمود: هر کس با من در حق ولّیّ دشمنی کند اعلان جنگ با او می‌دهم، و هرگز بنده من به چیزی محبوب‌تر نزد من از واجبات تقرب نمی‌جوید. و همیشه بنده من به سوی من با نوافل تقرب می‌جوید تا او را دوست بدارم، و چون او را دوست می‌دارم گوش او می‌شوم

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب التواضع.

ص: ۱۶۸

که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن حمله می‌برد و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود. و هرگاه از من بخواهد به او عطا می‌کنم و اگر از من درخواست پناه کند او را پناه می‌دهم.

فخر رازی در ذیل آیه: *أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا* (کهف: ۹) می‌نویسد:

و كذلك العبد اذا واطب على الطاعات بلغ إلى المقام الذي يقول الله: (كنت له سمعاً و بصراً) ، فاذا صار نور جلال الله سمعاً له سمع القريب و البعيد، و اذا صار ذلك النور بصرأً له رأى القريب و البعيد، و اذا صار ذلك النور يداً له قدر على التصرف فى الصعب و السهل و البعيد و القريب. (۱)

و همچنین است بنده هرگاه بر طاعات مواظبت کند به مقامی می‌رسد که خداوند می‌فرماید: (من گوش و چشم او می‌شوم) و چون نور جلال خدا گوش او می‌شود صدای نزدیک و دور را می‌شنود، و چون آن نور چشم او می‌شود اشیای نزدیک و دور را می‌بیند، و چون آن نور دست او می‌شود بر تصرف در امور سخت و آسان، دور و نزدیک قدرت پیدا می‌کند.

ملا علی قاری در شرح حدیث

«ان الله حرم على الارض ان تأكل اجساد الأنبياء»؛ «همانا خداوند بر زمین حرام کرده تا جسدهای پیامبران را خاک نمایند» می‌گوید:

ولذا قيل: اولياء الله لا يموتون، ولكن ينتقلون من دار إلى دار. (۲)

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۸۹۱.

۲- مرقاة المفاتیح، علی بن سلطان قاری، ج ۳، ص ۲۶۱.

ص: ۱۶۹

و لذا گفته شده: اولیای الهی نمی‌میرند، ولی از خانه‌ای به خانه‌ای منتقل می‌گردند.

او همچنین در شرح حدیث

«و صلّوا علی فان صلاتکم تبلغنی حیث کنتم»؛ «بر من درود فرستید؛ زیرا درود شما در هر جا که باشید به من می‌رسد»، از قاضی عیاض نقل می‌کند:

وذلك انّ النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق البدنیة عرجت و اتصلت بالملأ الأعلى، و لم یبق لها حجاب، فتری الكل کالمشاهد بنفسها أو باخبار الملک لها. و فیه سرّ یطلع علیه من تیسر له. (۱)

زیرا نفوس پاک و قدسی هر گاه از علایق جسمی مجرد گردند عروج کرده و به ملکوت اعلی متصل می‌شوند، و دیگر برای آنها حجابی باقی نمی‌ماند، و همه چیز را همانند مشاهده‌کننده آن می‌بینند، یا به واسطه فرشته از آن می‌دانند. و در آن سرّی است که تنها کسی از آن مطلع می‌گردد که این امر برایش میسر شده باشد.

۱- مرقاة المفاتیح، ج ۳، ص ۲۴۲.

ص: ۱۷۱

سلطه غیبی اولیا در برزخ**اشاره**

از مجموعه ادله عقلی و نقلی اعم از قرآنی و حدیثی و نیز کلمات علمای اسلامی استفاده می‌شود که اولیای الهی در عالم برزخ سلطه غیبی داشته و می‌توانند تصرفاتی غیبی انجام دهند و حتی در مورد نحوه تأثیرگذاری آنان در برزخ و دنیا نیز بحث شده است.

نحوه تأثیرگذاری اولیا در برزخ

فخر رازی در کتاب «المطالب العالیه» می‌گوید:

الكلام فيه مبني على مقدمات:

المقدمه الأولى: أنا قد دللنا على أن النفوس البشرية باقية بعد مفارقة الأبدان.

المقدمه الثانية: إن تلك النفوس التي فارقت ابدانها اقوى من هذه النفوس المتعلقة بالأبدان من بعض الوجوه. و هذه النفوس اقوى من تلك من وجه آخر. أما إن النفوس المفارقة اقوى من هذه النفوس من بعض الوجوه: فهو إن تلك النفوس لما فارقت ابدانها

ص: ۱۷۲

فقد زال الغطاء و الوطاء، و انكشف لها عالم الغيب و أسرار منازل الآخرة. فصارت العلوم التي كانت برهانية عند التعلق بالأبدان و ضرورية بعد مفارقة الأبدان، و كانت تلك النفوس الروحانية حين كانت النفوس بدينية كانت تحت غبار و بخار، فلما زال البدن اشرفت تلك النفوس و تجلت و تألأت، فحصل للنفوس المفارقة عن الأبدان بهذا الطريق نوع من الكمال.

وأيما انّ النفوس المتعلقة بهذه الأبدان اقوى من تلك النفوس المفارقة من وجه آخر فلانّ آلات الكسب باقية لهذه النفوس، فهذه النفوس بواسطة الأفكار المتلاحقة و الأنظار المتعاقبة تستفيد في كل يوم علماً جديداً و بحثاً زائداً. و هذه الحالة غير حاصله للنفوس المفارقة.

والمقدمة الثالثة: انّ تعلق النفوس بابدانها تعلق يشبه العشق الشديد و الحبّ التام. و لهذا السبب فانّ كلّ شيء يطلب تحصيله في الدنيا فانما يطلب ليتوصل به إلى ايصال الخير و الراحة إلى هذا البدن، فذلك الميل يبقى، و ذلك العشق لا يزول الا بعد حين. و تبقى تلك النفس عظيمة الميل إلى ذلك البدن، عظيمة الانجذاب اليه، لاسيما على المذهب الذي نصرناه من انّ النفوس الناطقة مدركة للجزئيات، و أنّها تبقى موصوفة بهذا الإدراك بعد موت البدن.

وإذا عرفت هذه المقدمات فنقول: انّ الانسان إذا ذهب إلى قبر انسان قوى النفس، كامل الجوهر، شديد التأثير، و وقف هناك ساعة، و تأثرت نفسه من تلك التربة حصل لنفس هذا الزائر تعلق بتلك التربة. و قد عرفت انّ لنفس ذلك الميت تعلق بتلك التربة

ص: ۱۷۳

أيضاً. فحينئذ يحصل لنفس هذا الزائر الحي و لنفس ذلك الانسان الميت ملاقاء بسبب اجتماعهما على تلك التربة، فصارت هاتان النفسان شبيهتان بمرآتين صقيلتين، وضعتا بحيث ينعكس الشعاع من كل واحدة منهما إلى الأخرى. فكل ما حصل في نفس هذا الزائر الحي من المعارف الربانية و العلوم الكسبية و الأخلاق الفاضلة من الخضوع لله تعالى و الرضا بقضاء الله تعالى، ينعكس منه نور إلى روح ذلك الانسان الميت، و كل ما حصل في نفس ذلك الانسان من العلوم المشرفة و الآثار القوية الكاملة فإنه ينعكس منها نور إلى روح هذا الزائر الحي، و بهذا الطريق تصير تلك الزيارة سبباً لحصول المنفعة الكبرى و البهجة العظمى لروح الزائر و لروح المزور. فهذا هو السبب الأصلي في شرعية الزيارة، و لا يبعد ان يحصل فيها اسرار اخرى ادق و اغمص ممّا ذكرناه. و تمام العلم بحقائق الأشياء ليس الا عند الله سبحانه و تعالى. (۱)

سخن در آن مبنی بر مقدمات است؛

مقدمه اول: ما استدلال آورده و برهانی کردیم بر اینکه نفوس بشری بعد از مفارقت از بدن‌ها باقی هستند.

مقدمه دوم: اینکه آن نفوس بعد از مفارقت از بدن‌ها از برخی جهات قوی‌تر از نفوسی هستند که به بدن‌ها تعلق دارند، و این نفوس از آنها از جهت دیگر قوی‌تر می‌باشند. اما اینکه نفوس جدا شده قوی‌تر از آن نفوس از برخی وجوه است به جهت آنکه آن نفوس چون از

۱- المطالب العالیة من العلم الإلهی، فخر رازی، ج ۷، صص ۲۷۵ - ۲۷۷.

ص: ۱۷۴

بدن‌هایشان مفارقت می‌کنند پرده و مانع زایل می‌گردد و برای نفوس عالم غیب و اسرار منزل آخرت کشف می‌شود، لذا علومی که هنگام تعلق به بدن‌ها برهانی بوده بعد از مفارقت بدن‌ها ضروری و بدیهی می‌شود، و آن نفوس روحانی هنگامی که به بدن تعلق داشتند تحت غبار و بخار بوده‌اند، و بدن همین‌طور بر آن نقش‌ها پرتو افکنده و تجلی و تلائف داشته است و لذا برای نفوسی که از بدن‌ها جدا می‌شوند از این راه نوعی از کمال حاصل می‌شود.

و اما اینکه نفوس متعلق به این بدن‌ها قوی‌تر از آن نفوسی است که از بدن‌ها جدا شده‌اند از جهت دیگر به جهت آنکه وسایل کسب برای آن نفوس باقی است، پس این نفوس به واسطه افکار پیاپی و نظرهایی که بر آن وارد می‌شود هر روز علم جدید و بحث بیشتری استفاده می‌کند، و این حالت برای نفوس جدا شده از بدن حاصل نیست.

مقدمه سوم: علاقه نفوس به بدن‌هایشان در تعلق شبیه به عشق شدید و محبت تام است و بدین جهت هر چیزی که طلب تحصیل آن در دنیا می‌کند به جهت آن است که به واسطه آن به خیر و راحت به این بدن برسد و این میل باقی است و آن عشق زایل نمی‌شود، مگر بعد از مدتی. و آن نفس با میل شدید به آن بدن و جذبه‌ای زیاد به او باقی می‌ماند، خصوصاً بر مذهبیه که ما آن را یاری کردیم از اینکه نفوس ناطقه درک‌کننده جزئیات است و آنها با این ادراک بعد از مرگ باقی می‌مانند.

چون این مقدمات را شناختی پس می‌گوییم: همانا انسان چون

ص: ۱۷۵

در کنار قبر شخصی قوی النفس، کامل الجوهر، شدید التأثير، می‌رود و ساعتی در آنجا توقف می‌کند و نفسش از آن تربت متأثر می‌شود برای نفس این زائر تعلقی به آن تربت حاصل می‌شود، و تو دانستی که نفس میت نیز تعلقی به آن تربت دارد. در این هنگام برای نفس این زائر زنده و برای نفس آن انسان مرده ملاقاتی به سبب اجتماع آن دو بر آن تربت حاصل می‌گردد، و لذا آن دو نفس شبیه به دو آینه صیقلی می‌گردند و به نحوی قرار داده شده‌اند که شعاع هر کدام بر دیگری می‌تابد، و لذا هرچه از معارف ربانی و اخلاق فاضله از خضوع برای خداوند متعال و رضای به قضای او حاصل شود، از آن نوری به روح آن انسان میت منعکس می‌گردد، و نیز هر آنچه که در نفس آن انسان از علوم اشرافی و آثار قوی کامل حاصل شود، از آنها نوری به روح آن زائر زنده منعکس می‌گردد، و از این راه آن زیارت سبب حصول منفعتی بزرگ و بهجتی عظیم برای روح زائر و روح زیارت شده می‌شود. پس این است سبب اصلی در شرعیت زیارت، و بعید نیست که در آن اسرار دیگری دقیق‌تر و دشوارتر از آنچه ذکر کردیم یافت شود، و تمام علم به حقایق اشیاء نیست مگر نزد خداوند سبحان و متعال.

صدر امور خارق العاده از اولیا در برزخ

امور خارق العاده و معجزه که در زمان حیات اولیا از آنها صادر می‌شود به واسطه بدن و اجزای آن نیست، بلکه به واسطه نفس اولیاست که با قرب الهی مظهر صفات جمال و کمال الهی شده‌اند همان نفسی که

ص: ۱۷۶

مجرد از خصوصیات ماده بوده و بعد از مفارقت از بدن و عروض مرگ بر آن باقی است، خصوصاً ارواح اولیا و شهدا که به نص قرآن کریم زنده بوده و هرگز مرگ بر آنها عارض نمی‌شود، و لذا می‌توانند همان کاری را انجام دهند که در حال زنده بودن انجام می‌دادند.

نحوه حیات ارواح اولیا در برزخ

قرطبی بعد از ذکر احادیثی می‌گوید:

من جملته القطع بانّ موت الأنبياء أنّما هو راجع إلى ان غیبوا عنّا بحیث لاندركهم، و ان كانوا موجودین احياء، و ذلك كالحال فی الملائكة، فانّهم موجودون احياء و لا يراهم احد من نوعنا الاّ من خصّه الله بكرامه من اولیائه. (۱)

از جمله امور قطعی این است که مرگ پیامبران به اینکه آنان از ما غایب شده‌اند به حیثی که ما درکشان نمی‌کنیم، گرچه موجودات زنده‌اند، و این همانند فرشتگان است که موجودات زنده‌ای هستند که احدی از نوع ما آنان را نمی‌بیند مگر کسانی از اولیای الهی که خداوند آنان را به کرامت اختصاص داده است.

نوی دربارہ حدیثی می‌گوید:

فان قيل: كيف يحجون و يلبون و هم اموات، و هم فی دار الآخرة و لیست دار عمل؟ فاعلم انّ للمشاخخ فیما ظهر لنا عن هذا اجوبه: احدها: أنّهم كالشهداء بل هم افضل منهم، و الشهداء احياء عند ربّهم، فلا یبعد ان یحجوا و یصلّوا، كما ورد فی

۱- التذکره، محمد بن احمد قرطبی، ص ۱۹۱.

ص: ۱۷۷

الحديث الآخر، و ان يتقربوا إلى الله بما استطاعوا؛ لأنهم و ان كانوا قد توفوا فهم في هذه الدنيا التي هي دار العمل، حتى اذا فنيت مدتها و تعقبها الآخرة التي هي دار الجزاء انقطع العمل. (۱)

پس اگر گفته شود: چگونه آنان حج به جای آورده و تلبیه می‌گویند در حالی که مرده‌اند و آنان در دار آخرتند که دار عمل نیست؟ پس بدان که مشایخ ما در آنچه برای ما ظاهر شده از این اشکال جواب‌هایی داده‌اند که یکی از آنها این است که آنان همانند شهیدان می‌باشند بلکه از آنان برترند، و شهیدان نزد پروردگارشان زنده‌اند، و بعید نیست که حج به جای آورند و نماز گزارند آن گونه که در حدیث دیگر وارد شده و اینکه آن مقدار که بتوانند به سوی خدا تقرب می‌جویند؛ زیرا آنان گرچه وفات نموده‌اند، ولی در این دنیا هستند که دار عمل است، تا اینکه چون مدتشان تمام شود و آخرتی که دار جزاست پشت سر آن آید عمل منقطع می‌گردد.

همین توجیه از ابن حجر عسقلانی نیز رسیده است. (۲)

غزالی می‌گوید:

و اذا مات فقد تحول من عالم الملك و الشهادة الى عالم الغيب و الملكوت، فلا يرى بالعين الظاهرة، و انما يرى بعين اخرى خلقت تلك العين في قلب كل انسان، ولكن الانسان جعل عليها غشاوة كثيفة من شهواته و اشغاله الدنيوية فصار لا يبصر بها و لا يتصور ان يبصر بها شيئاً من عالم الملكوت ما لم تنقش تلك

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۷۸.

ص: ۱۷۸

الغشاوة عن عین قلبه.

ولمّا كانت الغشاوة منقشعة عن اعین الأنبياء (عليهم السلام) فلا- جرم نظروا إلى الملكوت و شاهدوا عجائبه و الموتى فی عالم الملكوت، ف شاهدوهم و اخبروا. . . و مثل هذه المشاهدة لا مطمع فیها لغير الأنبياء و الأولیاء الذین تقرب درجته منهنم. (۱)

و چون بمیرد از عالم ملک و شهادت به عالم غیب و ملکوت تحول می‌یابد، و دیگر با چشم ظاهری مشاهده نمی‌کند، بلکه با چشم دیگری می‌بیند که آن چشم در قلب هر انسانی آفریده شده، ولی انسان بر روی آن پرده ضخیمی از شهوات و توجه و اشتغال به دنیا انداخته است، لذا دیگر به آن نمی‌بیند و تا آن پرده و حجاب از چشم و دیده قلبش برداشته نشود تصور نمی‌رود که به آن دیده چیزی از عالم ملکوت را مشاهده کند.

و چون آن حجاب از دیده‌های پیامبران (عليهم السلام) برداشته شده لذا به ملکوت نظر کرده، و عجائب آن و مرده‌ها را در عالم ملکوت مشاهده می‌کنند، آنها را مشاهده کرده و خبرش را به ما داده‌اند. . . و از مثل این مشاهده بهره‌ای برای غیر انبیا و اولیا نیست، اولیایی که درجه آنها به انبیا نزدیک است.

ارتباط صحابه با روح پیامبر (ص) در عالم رؤیا

بسیاری از افراد صحابه بوده‌اند که در همین دنیا در عالم رؤیا مشرف به زیارت رسول خدا (ص) شده‌اند. اینک به نمونه‌هایی از آنها که در کتب

۱- احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۴، ص ۵۰۴.

ص: ۱۷۹

اهل سنت آمده اشاره می‌کنیم:

۱. ابوالدرداء می‌گوید:

شبی بلال مؤذن پیامبر (ص) در عالم رؤیا پیامبر (ص) را زیارت نمود. حضرت (ص) به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت نمود و مستقیماً به کنار قبر پیامبر (ص) آمد و شروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می‌مالید. حسن و حسین (علیهما السلام) بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید. (۱)

۲. از عمر بن خطاب نقل شده که گفت:

رایت رسول الله (ص) فی المنام، فرأيته لا ينظر إليّ، فقلت:

يا رسول الله! ما شأنى؟ فالتفت إليّ وقال: الست المقبل و أنت صائم؟ قال: و الذى نفسى بيده لا اقبل امرأة و أنا صائم ابداً. (۲)

رسول خدا (ص) را در خواب دیدم، مشاهده نمودم که آن حضرت به من نظر نمی‌کند. عرض کردم: ای رسول خدا! چه کرده‌ام؟ رو به من کرد و فرمود: آیا تو نیستی که در حال روزه بوسه می‌زنی؟
گفت: قسم به کسی که جانم به دست اوست هرگز در حال روزه زنی را بوسه نمی‌زنم.

۱- تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- احیاء علم الدین، غزالی، ج ۴، ص ۵۰۶.

ص: ۱۸۰

۳. سلمی می گوید:

دخلت علی ام سلمه وهی تبکی، فقلت: ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله (ص) تعنی فی المنام، و علی رأسه و لحيته التراب، فقلت:

مالک یا رسول الله؟ قال: شهدت قتل الحسين آنفأً. (۱)

بر ام سلمه وارد شدم در حالی که می گریست، عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ گفت: رسول خدا (ص) را در عالم رؤیا مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک بود، عرض کردم: شما را چه شده است ای رسول خدا؟! حضرت فرمود: الآن شاهد قتل حسین بودم.

ترمذی بابی را ذکر کرده تحت عنوان «باب ما جاء فی رؤیة رسول الله (ص) فی المنام» و روایاتی آورده از کسانی که در عالم رؤیا با پیامبر (ص) ارتباط پیدا کرده‌اند.

ارتباط با روح پیامبر (ص) در عالم دنیا از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت نقل می کنند قصه‌هایی را از افرادی که در این دنیا در بیداری با روح پیامبر (ص) ارتباط پیدا کرده‌اند، گرچه ما اصل مطلب را با ادله‌ای که ذکر کردیم اثبات نمودیم، ولی این قصه‌ها را از باب تأیید از کتاب‌های اهل سنت نقل می کنیم تا مخاطب بداند که در بین علما اهل سنت بسیاری مدعی هستند که به این مطالب مستدل از راه کشف و شهود رسیده‌اند.

۱. از شیخ عبدالقادر گیلانی نقل شده که گفت:

۱- مشکاة المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب، ص ۵۷۰.

ص: ۱۸۱

رأیت رسول الله (ص) قبل الظهر، فقال لی: یا بنی! لِمَ لا تتکلم؟ قلت: یا ابتاه انا رجل اعجم، کیف اتکلم علی فصحاء بغداد؟ فقال: افتح فاک، ففتحتہ، فتفل فیہ سبعاً و قال: تکلم علی الناس و ادعُ إلی سبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ . فصلیت الظهر و جلست و حضرنی خلق کثیر فارتج علی. فرأیت علیاً قائماً بازائی فی المجلس فقال لی: یا بنی! لِمَ لا تتکلم؟ قلت: یا ابتاه! قد ارتج علی فقال: افتح فاک، ففتحتہ فتفل ستاً، فقلت: لم لا تکملها سبعاً؟ قال: ادباً مع رسول الله (ص) ، ثم توارى عَنی. (۱)

رسول خدا (ص) را قبل از ظهر دیدم به من فرمود: ای فرزندم! چرا سخن نمی‌گویی عرض کردم: ای پدرم! من مردی از عجم هستم، چگونه می‌توانم همانند فصیحان بغداد سخن بگویم؟ حضرت فرمود: دهانت را باز کن، من دهانم را باز کردم، حضرت هفت بار آب دهانش را بر دهان من ریخت و فرمود: بر مردم سخن بگو و به راه پروردگارت به حکمت و موعظه حسنه دعوت کن. من نماز ظهر را به‌جای آوردم و نشستم و جماعت بسیاری نزد من حاضر شدند. اضطراب مرا گرفت، علی را دیدم که در برابرم در مجلس نشسته و به من فرمود: ای فرزندم چرا سخن نمی‌گویی؟ عرض کردم: ای پدرم! مرا اضطراب فرا گرفته است. حضرت فرمود: دهانت را باز کن. دهانم را باز کردم و حضرت شش بار در دهانم آب دهانش را ریخت. عرض کردم: چرا تا هفت بار کامل نکردی؟ فرمود: به جهت ادب با رسول خدا (ص) ، آن‌گاه از من پنهان شد.

ص: ۱۸۲

۲. آلوسی می گوید:

وجوز ان يكون ذلك بالاجتماع معه عليه الصلاة والسلام روحانيه، ولا بدع في ذلك، فقد وقعت رؤيته (ص) بعد وفاته لغير واحد من الكاملين من هذه الأمة و الأخذ منه يقظة. (۱)

و تجویز کرده این را که این موضوع با اجتماع روحانی با حضرت علیه الصلاة والسلام باشد، و حرف جدیدی در آن نیست؛ چرا که رؤیت او بعد از وفاتش برای بسیاری از کاملان این امت و گرفتن [حقایق] از او در بیداری اتفاق افتاده است.

۴. عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی نقل می کند:

وفي بعض المجاميع: حج سیدی احمد الرفاعی، فلما وقف تجاه الحجرة الشريفة انشد:

في حالة البعد روعي كنت ارسلها

تقبل الارض عني و هي نائبتني

و هذه دولة الأشباح قد حضرت

فامدد يمينك كي تخطي بها شفتي

فخرجت اليد الشريفة فقبلها (۲)

در برخی از جوامع [حدیثی] آمده است که سرور ما احمد رفاعی حج به جای آورد، و چون در برابر حجره شریف [پیامبر (ص)] ایستاد این اشعار را خواند:

و در حالت دور روح را می فرستم تا زمینت را از طرف من و به

۱- روح المعانی، ج ۲۲، ص ۳۵.

۲- الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱.

ص: ۱۸۳

نیابت از من ببوسد. و این دولت اشباح است که حاضر شده پس دستانت را بده تا لبانم از آنها بهره ببرد.

ناگهان دست شریف حضرت بیرون آمد و آن را بوسید.

۵. مولوی محمد انور شاه کشمیری دیوبندی می گوید:

ویمکن عندی رؤیته (ص) یقظه لمن رزقه الله سبحانه، كما نقل عن السيوطی أنه رآه (ص) اثنین و عشرين مرة و سأله عن احادیث ثم

صححها بعد تصحيحه (ص). (۱)

و ممکن است نزد من دیدن آن حضرت در بیداری برای کسی که خداوند سبحان روزی او کند، همان گونه که از سیوطی نقل شده

که آن حضرت را بیست و پنج بار دیده و درباره احادیثی از او سؤال کرده و بعد از تصحیح آن حضرت، آنها را تصحیح نموده

است.

۶. شاه ولی الله دهلوی می گوید:

لما دخلت المدينة المنورة وزرت الروضة المقدسة - علی صاحبها افضل الصلوات و التسليمات - رأیت روحه (ص) ظاهرة بارزة، لا

فی عالم الأرواح فقط، بل فی المثال القریب من الحسن، فادرکت ان العوام انما یذکرون حضور النبی (ص) فی الصلوات و امامته

بالناس فیها، و امثال ذلك من هذه الدقیقة. (۲)

چون وارد مدینه منوره شدم و به زیارت روضه مقدسه - که بر صاحب آن بهترین صلوات و سلامها باد - رفتم، روح آن حضرت را

ظاهر و بارز مشاهده نمودم، نه در عالم ارواح فقط، بلکه در [عالم]

۱- فیض الباری، محمد انور شاه کشمیری، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲- فیض الحرمین، ولی الله محدث دهلوی، ص ۸۲.

ص: ۱۸۴

مثال نزدیک به حس، و درک کردم که عوام همانا حضور پیامبر (ص) را در صلوات خود یاد می‌کنند، و [در حقیقت] او بر مردم امامت می‌کند، و امثال آن از این امور دقیق.

امکان رؤیت روح یک شخص در چند مکان

امکان دارد که روح پیامبر (ص) را اشخاص متعددی در مکان‌های مختلف در یک لحظه مشاهده کنند، به اینکه خداوند متعال برای شخصی همچون پیامبر (ص) یا دیگر اولیا اجسام مثالی متعددی را مسخر گرداند، و با این کار تکثر جزئی لازم نمی‌آید که نزد علمای منطق محال شمرده شده است؛ زیرا مناط وحدت و تعدد، روح می‌باشد و با وحدت، روح شخص نیز واحد است گرچه اجسام تکثر می‌یابد.

و نیز ممکن است که این حالت به این صورت باشد که یک شخصی در مکانی باشد ولی تمثال‌هایی از او در چند مکان دیگر دیده شود، همانند آنچه که در تلویزیون مشاهده می‌گردد.

ازقره مزنی نقل کرده که گفت:

ان رجلا- توفی ابنه، و كان يحبه حباً شديداً، فقال له رسول الله (ص): أما تحب ان لاتأتي باباً من ابواب الجنة إلا وجدته ينتظرک؟ فقال رجل: يا رسول الله! له خاصة ام لکلنا؟ قال: بل لکلکم. رواه احمد. (۱)

همانا مردی فرزندش وفات یافت و او را بسیار دوست می‌داشت، رسول خدا (ص) به او فرمود: آیا دوست نداری هرگاه به دری از

۱- مشکاة المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب، ص ۱۵۳.

ص: ۱۸۵

درهای بهشت می‌رسی او را ببینی که به انتظارت نشسته است؟ مردی عرض کرد: ای رسول خدا! این اختصاص به او دارد یا برای ما نیز می‌باشد؟ حضرت فرمود: برای همه شماست. احمد این حدیث را روایت کرده است.

ملا علی قاری در شرح این حدیث می‌گوید:

فیه اشاره إلى خرق العادة من تعدد الأجساد المكتسبة، حیث انّ الولد موجود فی کل باب من ابواب الجنة. (۱)

در آن اشاره است به خرق عادت از تعدد اجسادی که اکتساب نموده‌اند؛ زیرا فرزند در کنار هر دری از درهای بهشت موجود می‌باشد.

ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن منذر در تفاسیر خود و حاکم نیشابوری در «المستدرک» با تصریح به صحت سند از ابن عباس درباره آیه: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ نَقَلَ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ كَمَا كَانَتْ تَقُولُ: «مَثَلُ لَه يَعْقُوبُ»؛ «يعقوب برای او نمایان شد».

سیوطی بعد از نقل روایاتی در این باره می‌گوید:

فهذا القول من هؤلاء السلف دليل على اثبات المثال أو طي المسافة، و هو شاهد عظيم لمسألتنا، حیث رأى يوسف (ع) و هو بمصر اباه و كان اذ ذاك بارض الشام. ففيه اثبات رؤية يعقوب (ع) بمكانين متباعدين في وقت واحد، بناء على احدي القاعدتين اللتين ذكرنا -

من اثبات المثال أو طي المسافة - والله اعلم. (۲)

۱- مرقاة المصابیح، ملاعلی قاری، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲- الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۱، ص ۲۲۲.

ص: ۱۸۶

این قول از این سلف دلیل بر اثبات [عالم] مثال با پیمودن [غیر عادی] مسافت است، و آن شاهدهی است بزرگ بر مسأله ما، آنجا که یوسف (ع) در حالی که در مصر بود پدرش را در سرزمین شام مشاهده نمود. و در آن اثبات دیدن یعقوب (ع) در دو مکان دور در یک وقت است، بنابر یکی از دو قاعده‌ای که ذکر کردیم - از اثبات [عالم] مثال، یا پیمودن مسافت [به طور غیر طبیعی] - و خداوند داناتر است.

امكان خلقت صور مثاليه از سوی اولیا

سیوطی از علاء الدین قونوی نقل می‌کند:

وفي الممكن ان يخصّ الله بعض عباده في حال الحياة بخاصية لنفسه الملكية القدسية وقوة لها يقدر بها على التصرف في بدن آخر غير بدنها المعهود مع استمرار تصرفها في الأول. . . و اذا جاز في الجن ان يتشكّلوا في صور مختلفه فالأنبياء و الملائكة و الأولياء اولى بذلك.

وقد اثبت الصوفية عالماً متوسطاً بين عالم الأجساد و عالم الأرواح سمّوه عالم المثال و قالوا: هو أطف من عالم الأجساد و اكنف من عالم الأرواح و بنوا على ذلك تجسد الأرواح و ظهورها في صور مختلفه من عالم المثال، و قد يستأنس لذلك بقوله تعالى: فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا فتكون الروح الواحدة كروح جبريل في وقت واحد مدبرة لشبحة الأصلي، و هذا الشبح المثالي. . . و كذلك الأنبياء، و لا بعد في ذلك؛ لأنه اذا جاز احياء الموتى

ص: ۱۸۷

لهم و قلب العصا ثعباناً و ان یقدرهم الله علی خلاف المعتاد فی قطع المسافه البعیده كما بین السماء و الأرض فی لحظه واحده إلی غیر ذلك من الخوارق، فلا یمتنع ان یخصهم بالتصرف فی بدنین و اکثر من ذلك، و علی هذا تخرج مسائل کثیره و تنحل به اشکالات غیر یسیره. . . و لهم حکایات کثیره مبنیه علی هذه القاعده و هی من امهات القواعد عندهم. (۱)

ممکن است که خداوند برخی از بندگانش را در حال حیات به خاصیتی ملکوتی و قدسی در نفس او اختصاص داده و قوتی به آن دهد تا بر تصرف در بدنی دیگر غیر از بدن معمولی اش قدرت یابد با استمرار تصرفش در بدن اول. . . و اگر در مورد جن جایز است که به صورت‌های مختلف در آیند پس انبیا و فرشتگان و اولیا به این کار سزاوارترند.

و صوفیه عالمی را ثابت کرده‌اند که متوسط بین عالم اجساد و عالم ارواح است به نام عالم مثال، و گفته‌اند که آن لطیف‌تر از عالم اجساد و ضخیم‌تر از عالم ارواح است، و بر آن بنا گذاشته‌اند تجسد و ظهور ارواح را در صورت‌های مختلف از عالم مثال. و گاهی استدلال می‌شود برای این مطلب به قول خداوند متعال *فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا* پس یک روح همچون روح جبرئیل در یک وقت هم مدبر شبح اصلی خود است و هم شبح مثالی. . .

و همچنین است انبیا، و در آن بُعدی نیست؛ زیرا اگر جایز باشد زنده کردن مرده‌ها برای آنان، و تبدیل کردن عصا به اژدها، و

۱- الحاوی للفتاوی، ج ۱، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

ص: ۱۸۸

اینکه خداوند مقدر ساخته برای آنان که برخلاف عادت مسافت طولانی همچون ما بین آسمان و زمین را در یک لحظه پیمایند و غیر اینها از خوارق [عادت]، پس مانعی نیست که اختصاص دهد ایشان را به تصرف در دو بدن و بیشتر از آن. و بر این مطلب مسایل بسیاری متفرع می‌گردد و به آن اشکالات دشواری حل می‌شود. . . و برای آنان حالات بسیاری است مبنی بر این قاعده و این از قواعد اصلی نزد آنان می‌باشد.

سید محمود آلوسی بغدادی می‌گوید:

والأنفس الناطقة الانسانية اذا كانت قدسية قد تنسلخ عن الأبدان و تذهب متمثلة ظاهرة بصور ابدانها أو بصور أخرى، كما جاء في صحيح الأخبار، حيث يشاء الله عزوجل مع بقاء نوع تعلق لها بالابدان الأصلية يتأتى معه صدور الأفعال منها، كما يحكى عن بعض الأولياء قدست اسرارهم أنهم يرون في وقت واحد في عدة مواضع، و ما ذاك إلا لقوة تجرد انفسهم و غاية تقديسها، فتمثل و تظهر في مواضع و بدنها الأصلية في مواضع آخر

لا تقل دارها بشرقي نجد كل نجد للعامرية دار (۱)

و نفس‌های ناطق انسانی در صورتی که قدسی باشند گاهی از بدن‌ها جدا شده و به صورت مثالی ظاهر با صورت بدن‌ها یا دیگر صورت‌ها درمی‌آیند، آن‌گونه که در اخبار صحیح آمده، آن‌گونه که خداوند عزوجل اراده کرده با بقاء نوعی که تعلقی برای آن به بدن‌های اصلی است، و با آن است که می‌تواند افعالی را انجام دهد،

ص: ۱۸۹

آن گونه که از برخی اولیا قدست اسرارهم حکایت شده اینکه در یک زمان واحد چند موضع را مشاهده می‌کنند، و این نیست، مگر به جهت تجرد نفس‌های آنان و غایت تقدسشان و لذا آنان ظهور و بروز در موضعی دارند در حالی که بدن اصلی آنان در موضع دیگری است.

نگو که خانه او در شرق نجد است. هر نجدی برای عامریه خانه است.

او در ردّ استبعاد این مطلب از تفتازانی می‌گوید:

... و أنت تعلم انّ المعتمد عندنا جواز ثبوت الكرامة للولي مطلقاً الاّ فيما يثبت بالدليل عدم امكانه، كالاتيان بسورة مثل احدى سور القرآن، و قد اثبت غير واحد تمثل النفس و تطورها لتبيننا (ص) بعد الوفاء و ادعى أنّه عليه الصلاة و السلام قد يرى في عدة مواضع في وقت واحد مع كونه في قبره الشريف يصلّي. (۱)

... و تو می‌دانی که معتمد نزد ما جواز ثبوت کرامت برای مطلق اولیاست، مگر در آنچه که با دلیل عدم امکانش ثابت شده است؛ همچون آوردن سوره‌ای مثل یکی از سوره‌های قرآن، و جماعتی اثبات کرده‌اند تمثّل نفس و پیشرفت آن را برای پیامبر ما بعد از وفات و ادعا کرده‌اند که آن حضرت - که درود و سلام خدا بر او باد - گاهی در چند موضع در یک وقت دیده می‌شود با وجود آنکه در قبرش دعا می‌کند.

۱- روح المعانی، ج ۲۳، ص ۱۴.

احاطه روح پیامبر (ص)

ملا علی قاری حنفی از عمرو بن دینار در مورد آیه فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ نقل کرده که گفت:

ان لم یکن فی البیت احد فقل: السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته. (۱)

اگر در خانه کسی نبود بگو: سلام بر پیامبر (ص) و رحمت و برکات خدا بر او باد.

آن‌گاه در شرح آن می‌گوید:

ای لآنّ روحه حاضره فی بیوت اهل الاسلام. و عمرو بن دینار هو امام المحدثین یروی عن ابن عباس و ابن عمر و جابر، و عنه شعبه و

سفیانان و حمادان، و هو عالم حجة، اخرج له الأئمة الستة. (۲)

یعنی به جهت آنکه روح او حاضر در خانه‌های اهل اسلام است.

و عمرو بن دینار امام محدثان از ابن عباس و ابن عمر و جابر روایت کرده، و از او شعبه و دو سفیان و دو حماد روایت کرده‌اند و او

عالم حجت است که صاحبان صحاح سته از او نقل روایت کرده‌اند.

او همچنین از بیهقی نقل می‌کند که گفت:

وحولهم - ای الأنبياء - فی اوقات مختلفة، فی اماکن متعددة جائز عقلا كما ورد به خبر الصادق. (۳)

۱- شرح الشفاء، ملا علی قاری، ج ۳، ص ۴۶۴.

۲- همان.

۳- مرقاة المفاتیح، ملا علی قاری، ج ۳، ص ۲۴۱.

ص: ۱۹۱

حلول انبیا در اوقات مختلف و اماکن متعدد عقلاً جایز است آن گونه که به آن خبر صادق وارد شده است.

سعه وجودی روح در عالم برزخ

ابن قیم جوزیه می گوید:

وَأَمَّا يَغْلُظُ أَكْثَرَ النَّاسِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، حَيْثُ يَعْتَقِدُ أَنَّ الرُّوحَ مِنْ جِنْسِ مَا يَعْبُدُ مِنَ الْأَجْسَامِ الَّتِي إِذَا اشْتَغَلَتْ مَكَانًا لَمْ يُمْكِنْ أَنْ تَكُونَ فِي غَيْرِهِ، وَ هَذَا غَلَطٌ مَحْضٌ، بَلِ الرُّوحُ تَكُونُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ فِي أَعْلَى عَالَمِينَ، وَتُرَدُّ إِلَى الْقَبْرِ، فَتُرَدُّ السَّلَامُ وَتَعْلَمُ بِالْمُسْلِمِ وَهِيَ فِي مَكَانِهَا هُنَاكَ. وَرُوحُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى دَائِرًا وَ يَرُدُّهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْقَبْرِ، فَتُرَدُّ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ سَلَمٍ عَلَيْهِ وَتَسْمَعُ كَلَامَهُ. (۱)

بسیاری از مردم درباره این موضوع سخنان تنیدی دارند؛ زیرا معتقدند که روح از اجسامی است که هرگاه مکانی را اشغال کند نمی تواند در مکان دیگر باشد، و این غلط محض است، بلکه روح فوق آسمانها در اعلی عالین می باشد، و به قبر باز می گردد و سلام را جواب می دهد و در همان جایی که هست از سلام کننده آگاه می باشد و روح رسول خدا (ص) در ملکوت اعلی در حال دور زدن است و خداوند متعال او را به قبرش باز می گرداند، تا جواب سلامی را که بر او فرستاده شده بدهد و کلامش را بشنود. عبدالوهاب شعرانی در این باره می گوید:

۱- الروح، ابن قیم، ص ۱۷۳.

ص: ۱۹۲

ومنها شهود الجسم الواحد فی مکانین فی آن واحد، كما رأى محمد (ص) نفسه فی اشخاص بنی آدم السعداء، حین اجتمع به فی السماء الأولى كما مرّ. و كذلك آدم و موسى و غیرهما، فأنهم فی قبورهم فی الأرض حالكونهم ساکنین فی السماء. فأنه قال: رأیت آدم، رأیت موسى، رأیت ابراهیم، و اطلق، و ما قال: رأیت روح آدم و لا روح موسى. فراجع (ص) موسى فی السماء و هو بعینه فی قبره فی الأرض قائم یصلی كما ورد.

فیامن یقول: انّ الجسم الواحد لا یكون فی مکانین کیف یكون ایمانک بهذا الحدیث؛ فان كنت مؤمناً فقلّمد و ان كنت عالماً فلا تعترض، فانّ العلم یمنعک و لیس لک الاختبار، فأنه لا یختبر الاّ الله، و لیس لک ان تتأول انّ الذی فی الأرض غیر الذی فی السماء؛ لقوله علیه الصلاة و السلام: رأیت موسى و اطلق، و كذلك سائر من رآه من الأنبياء هناك. فالمسمى موسى ان لم یکن عینه، فالإخبار عنه کذب أنه موسى هذا. (۱)

و از آن جمله مشاهده یک جسم در دو مکان در آن واحد است، همان گونه که محمد (ص) خود را در میان اشخاصی با سعادت از بنی آدم مشاهده کرد هنگامی که با او در آسمان اول اجتماع شد، همان گونه که گذشت. و همچنین است آدم و موسى و غیر از آن دو؛ زیرا که آنان در قبرهایشان در روی زمینند در حالی که ساکن در آسمان می‌باشند. لذا به طور مطلق فرمود: آدم و موسى و ابراهیم را مشاهده کردم، و نفرمود: روح آدم یا روح موسى را دیدم. لذا به

۱- البواقیت و الجواهر، عبدالوهاب شعرانی، ج ۲، ص ۳۶.

ص: ۱۹۳

موسی در آسمان مراجعه کرد در حالی که در همان زمان در قبرش در زمین ایستاده و دعا می‌کرد آن گونه که وارد شده است. پس ای کسی که می‌گویی: جسم واحد نمی‌تواند در دو مکان باشد چگونه است ایمان تو به این حدیث؛ اگر تو مؤمنی تقلید کن، و اگر عالمی پس اعتراض نکن؛ زیرا علم تو را مانع می‌شود و حق نداری امتحان کنی؛ زیرا تنها خداست که امتحان می‌کند، و حق نداری تأویل کنی آنکه در روی زمین است غیر از آن کسی است که در آسمان می‌باشد؛ به جهت قول مطلق پیامبر - که درود و سلام بر او باد -: موسی را دیدم، و همچنین سایر آنچه را از انبیا در آنجا مشاهده کرده است. پس مقصود دیدن خود موسی است اگر عین او نباشد، خبر دادن از او دروغ است که بگویند این موسی است (که او را دیدم).

سید محمد بن علوی مالکی مکی در این باره می‌گوید:

روحانیة المصطفی (ص) حاضرة فی کل مکان، فهی تشهد اماکن الخیر و مجالس الفضل. و الدلیل علی ذلك ان الروح من حیث هی روح غیر مقیده فی البرزخ، بل منطلقه تسبح فی ملکوت الله. . .

والدلیل علی ذلك قوله (ص) فی الحدیث الصحیح: نسمة المؤمن علی طائر، تسبح حیث تشاء أو كما قال (رواه مالک): و روحه (ص) اکمل الأرواح، فهی لذلك اکمل. (۱)

روحانیت مصطفی (ص) در هر مکانی حاضر است و آن روحانیت در

۱- الذخائر المحمدیة، محمد بن علوی مالکی، ص ۲۵۹.

ص: ۱۹۴

مکان‌های خیر و مجالس فضیلت حاضر می‌شود. و دلیل بر آن اینکه روح از آن جهت که روح است در عالم برزخ مقید نیست، بلکه آزاد بوده و در ملکوت خدا در حال گردش می‌باشد. . . .

و دلیل بر آن قول پیامبر (ص) در حدیث صحیح است که روح مؤمن همانند پرنده‌ای است که هر کجا بخواهد پرواز می‌کند، یا آن گونه که بنا بر نقل مالک گفت: روح پیامبر (ص) کامل‌ترین ارواح است، و بدین جهت (حضور در هر مکان) نیز کامل‌ترین روح‌هاست.

نواب وحیدالزمان که مترجم صحاح سته به لغت اردو است در این باره می‌گوید:

بهذا يدفع الشبهة التي اوردها القاصرون انه كيف يمكن استحصال الفيوض و البركات و برد القلب و الأنوار من ارواح الصالحاء بزيارة قبورهم؛ فان ارواحهم في اعلى عليين؛ لان الروح ليس من جنس الأجسام التي اذا شغلت مكاناً لم يمكن ان تكون في غيره، و لو سلم فله من سرعة الانتقال و الحركة مايسهل له العروج إلى السماء ثم النزول منه، و التوجه إلى الزائر كلمح بالبصر. و يشهد عليه قوله تعالى: فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۱).

و با این بیان دفع می‌شود شبهه‌ای که افراد قاصر داشته‌اند؛ اینکه چگونه ممکن است به دست آوردن فیوض و برکات و لذت بردن قلب و استفاده از انوار صالحان با زیارت قبورشان؛ به جهت آنکه

۱- هدیه المهدی، وحیدالزمان نواب، ص ۶۳.

ص: ۱۹۵

ارواح آنان در اعلیٰ علین است؛ برای اینکه روح از جنس اجسامی نیست که اگر مکانی را اشغال کرد نتواند در غیر آن مکان باشد، و بر فرض تسلیم، روح آنقدر سرعت انتقال و حرکت دارد که برای او آسان است رفتن به آسمان و نزول از آن و توجه به زائر همچون چشم برهم زدن. و شاهد بر آن قول خداوند متعال است که فرمود: (پس اطلاع یافت و آن را در وسط دوزخ مشاهده کرد).

ص: ۱۹۷

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. احیاء علوم الدین، غزالی، بیروت، دارالمعرفة.
۲. ادله اهل السنه والجماعه، رفاعى، چاپ کویت، ۱۸۸۴م.
۳. ارشاد الساری، قسطلانی، بیروت، دارالکتاب العربی.
۴. افتاوی الحدیثیه، احمد بن حجر مکی، مصر، چاپ مصطفی البانی.
۵. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، بیروت.
۶. تحفه اثنا عشریه، شاه عبدالعزیز دهلوی، چاپ لاهور.
۷. التذکره، محمد بن احمد قرطبی، المكتبة التجارية.
۸. تفسیر ابن سعود، ابوسعود، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۹. تفسیر ابن کثیر، مصر، مطبعة عیسی البانی.
۱۰. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، فخر رازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۱. تفسیر جلالین، سیوطی، چاپ دهلی.
۱۲. تفسیر خازن، علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی، مصر، چاپ مصطفی البانی.
۱۳. تفسیر خازن، علی بن محمد خازن، مصر، چاپ مصطفی البانی.
۱۴. تفسیر نسفی، چاپ بیروت.
۱۵. جامع البیان، طبری، مصر، المطبعة المیمیه.

ص: ۱۹۸

۱۶. جلاء الافهام، ابن قیم جوزیه، چاپ فیصل آباد.
۱۷. الجوهر المنظم، ابن حجر مکی، لاهور، المكتبة القادرية.
۱۸. حاشیة علی تفسیر الجلالین، علامه صاوی، چاپ مصر.
۱۹. الخصائص الكبرى، بیهقی، هند، چاپ فیصل آباد.
۲۰. الخصائص الكبرى، عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، فیصل آباد، المكتبة النورية.
۲۱. الدولة المکیة، احمد رضا بریلوی، المكتبة کراتشی.
۲۲. الذخائر المحمدیة، محمد بن علوی مالکی، چاپ قاهره.
۲۳. الرسالة القشیریة، ابوالقاسم قشیری، مصر.
۲۴. روح البیان، اسماعیل حقی، بیروت.
۲۵. روح المعانی، آلوسی، چاپ بیروت.
۲۶. الروح، ابن قیم جوزیه، چاپ حیدر آباد دکن.
۲۷. السیرة الحلبیة، حلبی، بیروت، المكتبة الاسلامیة.
۲۸. السیرة النبویة مع روض الأنف، عبدالملک بن هاشم، چاپ ملتانی.
۲۹. شرح الشفا، علی بن سلطان محمد قاری، چاپ مدینه منوره.
۳۰. شرح الفقه الأكبر، ملا علی قاری، مصر، چاپ مصطفی البانی.
۳۱. شرح المقاصد، مسعود بن عمر تفتازانی، لاهور، دار المعارف النعمانیة.
۳۲. شرح المواقف، میر سید شریف جرجانی، قم.
۳۳. شرح المواهب اللدنیة، زرقانی مالکی، مصرع مطبعة العامرة.
۳۴. شرح صحیح مسلم، یحیی بن شرف نووی، بیروت، مناهل العرفان.
۳۵. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دهلی، رشیدیة.
۳۶. صحیح مسلم، دهلی، المكتبة الرشیدیة.
۳۷. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، هند، چاپ دهلی.
۳۸. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر مکی، مصر، مكتبة القاهرة.
۳۹. طرق الهجرتین، ابن قیم جوزیه، چاپ قطر.
۴۰. عمدة القاری، بدر الدین عینی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۱. غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، مصر، چاپ مصطفی البانی.

ص: ۱۹۹

۴۲. الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر مکی، مصر، چاپ مصطفی البانی.
۴۳. فتح القاری، احمد بن علی بن محمد عسقلانی، مصر، چاپ مصطفی البانی.
۴۴. فتح القدر، محمد بن علی شوکانی، بیروت، دارالمعرفه.
۴۵. الکشاف، زمخشری، چاپ تهران.
۴۶. کنز العمال، متقی هندی، حلب، مکتبه التراث الاسلامی.
۴۷. مجموعه الرسائل، احمد رضا بریلوی، چاپ لاهور.
۴۸. مختصر سیره الرسول، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، لاهور، المکتبه السلفیه.
۴۹. المدخل، ابن الحاج، بیروت، دارالکتب العربی.
۵۰. مرقاة المفاتیح، علی بن سلطان قاری، مطبعه ملتان.
۵۱. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دارالفکر.
۵۲. مشکاة المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب، چاپ دهلی.
۵۳. المطالب العالیة من العلم الالهی، فخر رازی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷.
۵۴. نسیم الرياض، احمد شهاب الدین، بیروت، دارالفکر.
۵۵. هدیة المهدی، وحید الزمان نواب، چاپ سیالکوت.
۵۶. الیواقیت والجواهر، عبدالوهاب شعرانی، مصر، چاپ مصطفی البانی.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

